
مردی از نیشابور
تألیف
محسن فرزانه
عمر خیام



زبان و فرهنگ ایران
۵۹

مردی از نیشابور

«عمر خیام»

تألیف
محسن فرزانه

کتابخانهٔ طهوری

تهران : خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه
تلفن ۴۶۳۳۰

شماره ثبت کتابخانه ملی : ۱۰۱۹ ــــــ ۴۹/۱۰/۹

تهران ۱۳۴۹ خورشیدی

از این کتاب یکهزار جلد در چاپخانه بانك بازرگانی ایران بچاپ رسید

فهرست

OMAR KHAYYAM



پیکر (برنزی) عمر خیام

کار اسماعیل ارژنگ

بخش ۱

نهصد سال پیش بود که مردی بظاهر آرام و خموش اما صاحب دها ونبوغ با هیبت خاص خراسانی در شهر بزرگ نیشابور زندگی میکرد .

پیشانی گسترده چهره کشیده و چشمانی نافذ داشت که با ریش متوسط باو قیافه مرد متفکر صاحب اندیشه‌ای میداد .

او از مصاحبت دو دسته گریزان بود . جاهلان و سالوسان .

بنا بطبع خراسانی رك و صریح بود ، و بنابهمان طبع نیز شاعر بود .

از زیبائیهای طبیعت لذت میبرد ، اما آنچه او درباره هستی ووجود میاندیشید سوای آن بود که مردم و حتی برگزیدگان آن عصر میاندیشیدند .

او ریاضی‌دانی بی‌نظیر بود . در نجوم و پزشکی و شعر و ادب و بالاترازهمه در فلسفه استادی بی‌همتا بود .

اوخیام بود ، عمرخیام .

خیامی که افکار و اندیشه‌هایش پس ازگذشت بیش از نهصد سال ، برخلاف تموجات نور و صوت که هرچه از مبدأ دور میشود بکاستی میگراید ، بر آن هرچه زمان میگذرد مواج میشود .

او مرد فوق‌العاده‌ای بود که پایه ها و ارکان فلسفه‌اش را در محیطی پراز جهل و تعصب بنا نهاد.

خیام بی‌شك از مفاخر ملی ایران، و از نوابغ فلسفه جهان است.

شاید نخستین فیلسوف و حکیمی باشد که فلسفه را در لفافه استعارات و تشبیهات شاعرانه برباعی سروده است یعنی بلفظ اندك و بمعنی بسیار.

شناخت خیام

برای شناسائی این نابغه جهان شعر و فلسفه بمحتوای چند تذکره نمیتوان اکتفا کرد، باید که عصر و محیط و اجتماع زمانش را دقیقاً مطالعه کرد.

اصولا بزرگان ادب و دانشی چون خیام که صاحبان آثار و افکار برجسته‌اند وابستگان بفرهنگ عمومی‌جهان‌اند شرح افکار وعقایدشان امری خصوصی وشخصی نیست، باید که گوشه‌های ظریف پندارشان از هرجهت و بابت روشن شود، تاعظمت فکر و بزرگی اندیشه‌شان بهتر آشکار گردد.

عصر خیام

مردم آسیا یا باصطلاح شرقیان بخصوص ساکنان آسیای غربی که اروپائیان عناوین خاور نزدیك و خاورمیانه داده‌اند بنابعوارض طبیعی و اقتصادی یا عوامل دیگر بسیار معتقد و مؤمن و در عین‌حال متعصب باصول ماوراءالطبیعه و مذهب هستند[1]. **رادها کریشنان** فیلسوف و رئیس‌جمهور پیشین‌هند میگوید[2] «دین در آسیا جنبه روحانی دارد و در اروپا روشنفکری، کوشش ادیان شرقی بیشتر مصروف

۱ـ **برتراند راسل**: احساس‌ترس سرچشمهٔ بسیاری ازمذاهب است ترس‌چه فردی باشد چه دسته جمعی در تارو پود زندگی اجتماعی جای میگیرد. همین نوع ترس است‌که مذهب را بوجود میآورد ـ ازکتاب چرا مسیحی‌نیستم ترجمه‌آقای روح‌الله عباسی صفحه۶۴

۲ـ مذهب در شرق و غرب صفحه‌های ۴۵ و ۵۵ ترجمه آقای فریدون گرکانی.

رستگاری روح شخص میشود تا نگاهداری اجتماع .

ظهور دین‌های مختلف و تشعب فوق‌العاده و پیدائی مذاهب و طریقه‌های گوناگون دراین قسمت گواهی بزرگ برصدق این مدعاست .

در تکمیل این نظر **اقبال لاهوری** فیلسوف و سخن‌سرای پارسی پاکستان در کتاب سیرفلسفه درایران[1] اظهار میدارد: درهرجامعه که علوم طبیعی راهی نداشته باشد یا موردتوجه قرار نگیرد تعقل فلسفی سرانجام مجذوب دین میگردد .

تا آنجاکه **دلیسی اولیری**(De lacy o'lary)[2] با ما همداستان میشود و میگوید در مشرق‌زمین نهضتهای سیاسی غالباً همراه با انگیزه‌های دینی‌است.

این اعتقاد فوق‌العاده مذهبی در ایران منشأ کلیه تحولات و تطورات سیاسی و اجتماعی و ادبی بوده چنانکه در گذشته اغلب سیاست و کشورداری منبعث وناشی از مذهب بوده است بنابراین تاریخ ایران و حوادث آنرا نمیتوان منفك ازتحولات مذهبی و دینی مطالعه کرد .

ازاین‌جهت ما تاریخ سیاسی و اجتماعی و فلسفی و هنری و ادبی ایران را به تبع ادیان و مذاهب رایج بسه دوره تقسیم می کنیم :

۱ـ دورانی که دین مزد یسنائی و زرتشت پیامبر ایرانی رایج بوده . این‌عصر شامل دوره‌های ماد و هخامنشی و اشکانی و ساسانی میشود که در تاریخ بعنوان دوره ایران باستان معروف است . آثار این دوره بطورکلی ازلحاظ ایرانیان افتخارآمیز است، سطح ونوع اندیشه عمومی باتلفیق دستورهای مذهبی درمرحله‌ای بالا ازسطح عمومی جهان معلوم بوده این دوره که بقولی از هزار ولی طبق ضوابط تاریخی از ۷۰۸ قبل از میلاد شروع میشود در حدود ۱۳۴۰ سال بطول انجامیده است .

۲ـ دوران سلطه تازیان یا اعراب که از سال ۱۲ هجری قمری با اشاعه دین حنیف اسلام شروع میشود از این تاریخ تا سال ۹۰۵ هجری بجز دوران دیلمیان

۱ـ ترجمه آقای ا. ح. آریان‌پور صفحه ۱۰۹ نشریه مؤسسه فرهنگی منطقه‌ئی .

۲ـ انتقال علوم یونانی بعالم اسلام ترجمه آقای احمد آرام صفحه ۱۹

و دوره‌های محدود دیگر مذهب اهل سنت رایج بوده سیاست براساس تعلیمات این مذهب استوار بوده است.

گرچه ازهمان سده اول، ایرانیان رسوم اداری وسنت‌های ملی ودانش خویش را بتدریج بقالب عربی عرضه داشتند ولی از سال ۲۴۷ هجری با نهضت **صفاریان** استقلال ملی نضج میگیرد و از سال ۲۷۹ که حکومت **سامانیان** مستقر میشود نبوغ ادبی و علمی و فلسفی ایرانیان بظهور میرسد.

آقای دکتر بهرام فره‌وشی استاد زبانهای ایران باستان[1] می‌نویسد: اگر ملاحظه میشود درزمینه علوم وادبیات درایران پس‌ازاسلام ستارگان درخشانی‌وجود دارند همه تربیت‌یافتگان استادان ایرانی خود هستند. بنابراین علوم و ادبیات درخشان دورانهای نخستین اسلامی دفعةً و ناگهانی بوجود نیامده است.

و **دلیسی اولیری**[2] در تأئید این نظر می‌گوید « ولی آن کتابهای فارسی که وسیله انتقال بمسلمین شد اکنون در دسترس نیست. »

بهرحال دوره سامانیان گذشته از تشویق صاحبان ذوق، در پرتو آزادی نسبی قلم و عقیده استعداد ذاتی ایرانیان چون کوه آتش‌فشان فوران کرد و آثار فناناپذیر دانش و ادب فارسی برصفحه روزگار جاودانه گشت.

بقول مرحوم **ملك‌الشعرای بهار** آثار این‌نهضت فکری تا یك صد سال بعد ادامه داشت که عصر خیام را باید دنباله این نهضت دانست.

اما باروی‌کار آمدن ترکان سلجوقی‌دوران‌تعصب یاعصبیت مذهبی ومحدودیت فکری و مبارزه با علوم عقلی شروع میشود و تبعیت از مظاهر بغداد رایج میگردد که قهرمان ما یعنی **عمرخیام** درچنین شرایط ومحیطی پابعرصه وجود نهاده است.

غزها و ترکها پس‌ازقبول اسلام تعصب فوق‌العاده‌ای درمذهب معمول‌داشتند (پیداشدن دولت سلجوقی برتوجه و رجوع ملوك و وزرای خراسان به بغداد و

۱ـ مجله بررسیهای تاریخی شماره ۲ سال ۱۳۴۷ صفحه ۶۴

۲ـ انتقال علوم یونانی بعالم اسلام صفحه ۱۷۳

تظاهرهای دینی و تربیت ادباء وعلمای تازی افزود و امرای ترکمان باآنکه خود از حلیه فضل و ادب عاری بودند از طرفی به ترویج دین اسلام کوشیده و از سوئی بنشر علوم تازی و تشویق طلاب پرداختند[1].

لیکن این نکته را نمیتوان ناگفته گذاشت و گذشت . از جنبش صفاریان تا ظهور صفویان که بتقریب ۷۵۰ سال میشود سلاطین وامراء توجهی خاص در انتخاب صدور و وزیران و دبیران دانشمند مبذول میداشتند و اصولا درباریان و اطرافیان از نخبه مردان انتخاب میشدند .

آقای دکتر **ذبیح‌الله صفا** میگوید[2] بتحقیق میتوان گفت که وجـود خاندانهای مختلف وزراء و صدور ، رؤسا و فقها و نقباء و امثال آنان در شهرها و نواحی مختلف ایران در نگاهداشت علم و علما و حفظ سنن و رسوم و آداب اثر فراوان داشته و این بیوتات قدیم و عریق در دوره مضطربی که عهد جنگ و ستیز و غلبه و چپاول و غارت محسوب میشود بمنزله سدهای سدیدی بوده‌اند در برابر سیل‌های حوادث و مصائب و فتن .

استخراج فهرست نام کلیه صدور و وزیران و دبیران از حوصله کتاب خارج است لکن نام چند تن از آنان برسبیل تذکار آورده میشود .

محمدبن وصیف دبیر یعقوب لیث در ردیف نخستین شاعران پارسی گوی ـ ابوالفضل بلعمی وزیر معروف سامانیان ـ ابوعبدالله جیهانی وزیـر نصربن احمد سامانی ـ ابوطیب محمد مصعبی از منشیان متنفذ سامانیان و ممدوح رودکی ـ ابوعلی محمد بلعمی پسر ابوالفضل بلعمی وزیـر امیر منصور سامانی و مترجم تاریخ معروف طبری ـ عبدالله عتبی وزیر نوح دوم سامانی و صاحب تـاریخ عتبی ـ صاحب‌بن‌عباد وزیرمشهور دیلمی و مؤلف المخیط والاعیاد و فضائل النوروز ـ ابوعبدالله حسین‌بن عمید ـ ابوالفتح عمید ـ ابونصر مشکان ـ فیلسوف گرانمایه

۱ـ سبك شناسی ملك‌الشعرای بهار جلد دوم صفحه ۶۵

۲ـ تاریخ ادبیات در ایران جلد دوم صفحه ۶۷

شیخ الرئیس ابوعلی سینا وزیر شمس الدوله و بهاءالدوله دیلمی ـ ابوالفتح محمد بستی ـ ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی وزیر سلطان محمود که رسم عربی نویسی را از دربار برانداخت دفترها و رسائل را به پارسی برگرداند و هموست که فردوسی را بتألیف و نظم کامل شاهنامه بنام سلطان محمود برانگیخت و فردوسی نام ویرا در شاهنامه مخلد ساخت.

کجا فضل را مسند و مرقد است　　　نشستنگه فضل بـن احمد است

احمد بن حسن میمندی ـ ابونصر احمد وزیـر سلطان محمود و ممدوح منوچهری ـ ابونصر محمد بن منصور کندری وزیر طغرل ـ خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر سلطان مسعود و صاحب تـاریخ مسعودی ـ وزیر نامدار ابوعلی حسن بن علی بن اسحق طوسی ملقب به نظام الملك صاحب سیاستنامه و وزیر البارسلان و ملکشاه سلجوقی ـ ابن بلخی والی فارس مؤلف فارسنامه ـ ابوالمعالی نصرالله بن محمد عبدالحمید منشی و دبیر دیوان بهرامشاه غزنوی مترجم معروف کلیله ودمنه بهرامشاهی ـ علاالدین عطاملك جوینی صاحبدیوان وحاکم بغداد درعهد مغول مؤلف تاریخ جهانگشای ـ خواجه نصیرالدین طوسی وزیر دانشمند هلاکو ـ خواجه رشیدالدین فضل‌الله مؤلف جامع التواریخ و وزیر بزرگ غازان ـ حمدالله مستوفی دبیر استیفا و مؤلف تاریخ گزیده و نزهت القلوب و کسان بسیار که ذکر نامشان بدرازا می کشد.

اینان علاوه بر آنکه نویسندگانی چیره دست و دانشمندانی نخبه بوده‌اند پیوسته مشوق دانش و ادب بوده بکفایت و درایت در تاریخ شهره‌اند.

گرچه در ایـن دوره حمله مغولان بظهور پیوست، دستگاه خلافت عباسی برچیده شد و پراکندگی سیاسی بوجود آمد اما بازار ادب و هنر وصنایع بکسادی نگرائید بطوریکه **فرانسکو گابریلی** **Francesco Gabrieli**[1] خـاورشناس ایتالیائی اظهار میدارد در آغاز قـرن سیزدهم میلادی ادبیات فارسی در حیات

۱ـ وحدت و تنوع درتمدن اسلامی مجموعه فن گرونبام ترجمه آقای عباس آرین‌پور صفحه ۱۵۷ (مترجم رباعیات خیام بایتالیائی)

روحانی مسلمین شرقی مدبرانه آثار نیکوئی باقی گذارد بعلاوه سه قوم مختلف از طریق ادبیات فارسی تحت تأثیر مذهب و فرهنگ اسلام واقع شده‌اند یعنی **هندیها ـ مغولان و ترکان** . گرچه نویسنده سطور باقسمتی از نظریه **برتراندراسل** موافق نیست ولی من باب تکمیل بحث میاورد : تمدن ایرانی چه از لحاظ فکری و چه ازلحاظ هنری تا حمله مغول در قرن سیزدهم همچنان شایان ستایش است اما از زیر ضربه آن حمله دیگر کمر راست نکرده است[1] .

۳ـ دوران اشاعه رسمی مذهب شیعه که از تشکیل دولت صفوی بسال ۹۰۵ شروع میشود مملکت مرکزیت میبابد وسلطان واحد بر کلیه قلمروحکومت میکند اما مبنای حکومت بر تداخل روحانیت وسیاست‌است. شگفت آنکه از دوران صفوی تا اواخر دوره قاجار یعنی در مدت ۴۳۷ سال جز سه وزیر دوران قاجارها یعنی **میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و میرزا تقی‌خان امیر کبیر و میرزاحسن مستوفی ـ الممالك** که تاریخ شاهد لیاقت وحسن‌سیاست آنان بوده وزیر و دبیر نخبه‌ای بچشم نمیخورد .

فرهنگ و ادب بخصوص در دوران صفوی بنحوی محسوس دچار انحطاط میشود لیکن معماری و نقاشی بکمال و اوج میرسد منکر نمیتوان شد ایرانیان بعلل مختلف تاریخی وسیاسی از اوائل اسلام مذهب شیعه را بتدریج پذیره شدند .

از این جهت خاورشناسان ملت ایران را در عالم اسلام ممتاز می‌شمارند **برتراندراسل** فیلسوف بزرگ انگلیسی درکتاب فلسفه غرب[2] چنین مینویسد : (ایرانیان برعکس ازقدیمی‌ترین روزگاران مردمی عمیقاً متدین ومتفکر بوده‌اند. این مردم پس‌از آنکه اسلام آوردند ازاسلام چیزی ساختند بسیارجالب‌تر و دینی‌تر و فلسفی‌تر از آنچه تصور .... میرفت) ویا **ولادیمیرمینورسکی**[3] ضمن خطابه‌ای

۱ـ تاریخ فلسفه غرب‌کتاب دوم ترجمه آقای نجف دریابندری صفحه ۷۹۲

۲ـ جلد دوم صفحه ۷۸۸

۳ـ وحدت و تنوع در تمدن اسلامی صفحه ۳۰۵

اظهار میدارد : در طی ۲۲۲ سال حکومت صفویه وحتی تا امروز مذهب شیعه باروح مخالفت و شهادت و سر کشی کاملا خاصیت ایرانی خود را ظاهر ساخته این خاصیت درطی یك دوره طولانی بوجود آمده و با تاریخ اقوام مجاور فرق بسیار دارد».

ایرانیان با قبول این مذهب بدواً آداب و رسوم و ملیت وسپس حدود وثغور کشور خویش را حفظ کردند آنگاه با ایجاد مرکزیت پس از آشوبها و طغیانها مرزهای کشور را از حملات ترکان و ازبکان و ترکمانان نگاهداری کردند و از اینکه مذهب شیعه باب اجتهاد را مفتوح داشته در بین مذاهب دیگرممتاز است.



چنانکه ملاحظه میشود سیاست و تدبیر مملکت و فرهنگ و اجتماع کشور ایران در دوران تاریخ ۲۷۰۰ ساله با سه مذهب بسه دوره قابل افتراق و مشخص نمایان میشود . دنباله این بحث پردامنه را بتاریخ ایران و مطالعات خاورشناسان حوالت میدهیم .



اما موضوع کلام **عصرخیام** است . گرچه محیط وعصرخیام پرازجنجالهای تعصبآمیز روحانیان قشری بوده از جهات سیاسی فقط در دوران ملکشاه سلجوقی آرامش نسبی وجود داشته است نمیتوان قبل از آنکه جهات مادی و طبیعی آنرا بررسی کنیم بچگونگی محیط قهرمان کتاب پی بریم .

مختصات محیط ـ قریحه و استعداد و حتی نبوغ قبل از تعلیم و تربیت در لوای اقلیم یعنی آب و هوا و اختصاصات طبیعی محل چون ارتفاع ـ رطوبت ـ خشکی ـ سردی ـ گرمی ـ ونوع خاك وحرارت و بالاخره عوامل ارثی پرورش و تکوین میباید و نباید فراموش کرد که آزادی و بی‌نیازی اقتصادی در مجموعه عوامل نامبرده مؤثر است .

خراسان

بلفظ پهلوی هـر کاو شناسد　　خراسان‌آن بودکز وی خورآسد
خراسان را بود معنی خورآیان　　کجا زو خور برآید سوی ایران
(از ویس و رامین فخرالدین اسعدگرگانی)

خراسان بعد ازاسلام مرکز جنبش‌های آزادی‌طلبانه واستقلال‌خواهانه مردم ایران بوده، پیوسته در پروراندن استعدادها محیط بس مساعد و مناسبی بوده است چنانکه اکثر مفاخر و قهرمانان ملی ایران از این خطه و استان برخاسته‌اند.

حدودالعالم[1] پهنه یا ایالت خراسان را در سال ۳۷۲ هجری چنین تعریف میکند: «ناحیتیست که مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعضی از حدود خراسان است و بعضی بیابان کرکس کوه ومغرب وی نواحی گرگان است وحدود غوز و شمال وی رود جیحونست و این ناحیتیست بزرگ با خواسته بسیار و نعمتی فراخ و نزدیك میانه آبادانی جهانست و اندر وی معدنهای زر است و گوهرهایی که از کوه خیزد و از این ناحیت اسب خیزد و مردمانی جنگی و درتر کستانست وازو جامه بسیار خیزد و زر و سیم و پیروزه و داروها و این ناحیتیست با هوای درست‌و مردمان با ترکیب قوی و تن درست».

این ایالت و استان پیوسته مطمح نظر همسایگان وقبایل و ایلات بیابان‌گرد شمالی بوده است و در مواقع تمرکز بزرگترین رکن مملکت را تشکیل میداده زبان کنونی فارسی (دری) بازمانده همان زبان پارسی دربار ساسانیان است با لهجه تهرانی و این بزرگترین میراث نیاکان است که خراسانیان چنین حفظ کرده‌اند[2].

۱ـ به تصحیح آقای سیدجلال‌الدین تهرانی صفحه ۵۵

۲ـ خراسان فعلی که یك چهارم مساحت خراسان قدیم‌است ۳۱۴،۲۸۲ کیلومترمربع مساحت دارد و دارای جمعیتی معادل دو میلیون و پانصد هزار نفر است.

نیشابور

حبذا شهر نشابور که بر روی زمین
گر بهشتست همین است وگر نه خود نیست
فتوحی مروزی معاصر سلط ن سنجر

این موضوع از لحاظ علم اجتماع قابل ملاحظه است که دولتها و قدرتهای بزرگ از شهرها و مراکز تجمع فوق‌العاده بوجود میاید محال است از دیه ۵۰ یا ۱۰۰ نفری که حوانج اولیه‌ای بیش ندارد قدرت مرکزی واداری برخیزد وبهمین نسبت در شهرهای بزرگ استعدادهای نهفته پرورش میابد ، مراکز مختلف علمی و ادبی و سیاسی بوجود می‌آید ، و دسته‌بندی‌ها پیدا میشود ، برخورد عقاید بظهور میپیوندد، ونتیجهٔ زمینه را برای ظهور نوابغی چون **خیام** در نیشابور، **وفردوسی** در طوس ، و **بوعلی‌سینا** در بخارا، و **زکریای رازی** در ری ، و **سعدی وحافظ** در شیراز فراهم میسازد .



وجه تسمیه ـ طبق **فرهنگ پهلوی**[۱] **نیشابور** از دوکلمه نیشست و شاپور بمعنی جای‌نشستن ومسند ومسکن شاپور ترکیب شده که رسم‌الخط لاتین ان بزبان فارسی میانه Ni - Sa - Pur است وتلفظ صحیح آن نی‌ـ شا ـ پوراست شاپورهم ترکیبی‌است ازدولغت شاه و پور بمعنی شاه پسر واما **لسترانج**[۲] خاورشناس‌انگلیسی نیشابور را مرکب از دو کلمه‌نیوو شاپور میدانند که ازمعنی‌کار خوب یا جای خوب شاه گرفته شده، بگفته اوبانی‌نیشابور **شاپور اول** پسر اردشیر بابکان ساسانی‌است. این وجه تسمیه صحیح بنظر نمیرسد ، زیرا طبق **لغت فرس اسدی طوسی**[۱] نیو

۱ـ تألیف دکتربهرام فره‌وشی صفحه ۳۳۱
۲ـ سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه آقای محمود عرفان صفحه ۴۰۹
۳ـ چاپ تهران صفحه ۷

بمعنی مرد دلیر و مردانه است بنا بر این نظر **دکتر فره‌وشی** صائب است چنانکه **تاریخ نیشابور** که بسال ۳۸۸ هجری تألیف شده[1] نظر ویرا تائید میکند « چون شاپور بمملکت در رفته بود لشکر ترك بار دگر بر ملك ایران غلبه کردند چون شاپور باز آمد خلق از آن فتنه فریاد برمیاوردند تا بلشکر جرار بسر آن اتراك رفت و بمحاربه و مقاتله ایشانرا از ملك ایران اخراج کرد و باز بنیشابور آمد... مملکت مسخر و مهمات میسر دشمن مقهور و لشکر منصور اینجا مقام نمود . » حمداله مستوفی در نزهة‌القلوب وجه تسمیه دیگری ذکر میکند که در صحت آن تردید است[2].

استاد شادروان پورداود در **ایرانشاه**[3] مرقوم داشته‌است «درخطبه عروسی پارسیان که در خرده اوستا موجود و هنوز در هنگام عقد و نکاح مؤبدان میسرایند بخوبی برمیآید که پارسیان از خراسان مهاجرت کردند . در خطبه از **زر سرخ نیشابور** صحبت میشود ... بنابراین نیشابور در این هنگام از شهرهای بزرگ و آباد خراسان بود آنرا **ابرشهر** میگفتند[4] پارسیان محافظه‌کار برای تیمن و تبرك هنوز هم پول وطن قدیم خود را بهترین هدیه و مهریه برای عروسی خود میشمرند گرچه آن سکه بیش از هزار سال است وجود خارجی ندارد .»

ابوالحسن علی بن زید بیهقی[5] راجع بامرالمتوکل خلیفه عباسی بقطع **سرو کاشمر** مینویسد که زرتشتیان حاضر شدند پنجاه هزار دینار **زر نیشابوری** بدهند تا خلیفه از قطع آن صرف‌نظر کند .

۱ـ صفحه ۱۱۹ بتصحیح آقای بهمن کریمی.

۲ـ صفحه ۱۸۲ نشریه کتابخانه طهوری .

۳ـ تاریخچه مهاجرت زرتشتیان بهندوستان صفحه‌های ۷ و ۸

۴ـ (ابن عامر نیشاپور فتح کرد تا به ابرشهر رسید و آن تختگاه نیشاپور است) فتوح‌البلدان صحفه ۲۸۶

۵ـ تاریخ بیهقی به تصحیح بهمنیار صفحه ۲۸۱

سابقه تاریخی

قدمت و موقع جغرافیائی **نیشابور** آنرا بیش از هرشهری دستخوش حوادث و سوانح تاریخی ساخته است؛ از این جهت مورخان سرگذشت آنرا بیش از شهرهای دیگر برشته تحریر درآورده‌اند. ازجمله **تاریخ نیشابور** شامل ۱۴ مجلد بوده که **الحاکم ابوعبدالله** بسال ۳۸۸ هجری نوشته است و درتاریخی بعد از ۸۰۸ احمدبن محمد معروف به **خلیفه نیشابوری** با ملحقاتی در یك جلد ترجمه و تلخیص کرده است در این کتاب بیشتر جنبه روحانی و اسلامی آن مورد نظر بوده از این جهت نام و نام پدر و کنیه و شهرت بیش از ششهزار صحابی ــ تابعین ــ علما فقها ــ بزرگان دین که بنحوی در نیشابور ساکن بوده یا عبور کرده‌اند و اکثر با صفت وشهرت نیشابوری یا نیسابوری، توصیف شده مذکور افتاده و آنچه ازنیشابور قرن چهارم میگوید: آنکه از بلندترین زمینها و شهرهای جهان است.

هوایش معتدل و سازگار، دارای ٦٠ دیه و میوه فراوان و تقریباً همه سال است آنرا عروس شهرها و خزانه خراسان لقب داده نیز میگوید زلزله خیز است و کلیه ساختمانها از خشت است شگفت آنکه این آثار خشتی در رباعیات خیام بنام خشت کنگره ــ خشت سرخم و غیر و بسیار منعکس است.

ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی در **تاریخ بیهق**[1] ضمن شرح احوال **خواجه ابوالفضل محمدبن حسین کاتب بیهقی** مؤلف **تاریخ مسعودی یا بیهقی** از قول او چنین نقل میکند «در سنه اربعمانه (٤٠٠) در نیشابور شست و هفت نوبت برف افتاد و آن قحط در سنه احدی و اربعمانه (٤٠١) افتاد و در نیشابور از این سبب بود که غله را آفت رسید از سر ما و این قحط در خراسان و عراق عام بود و در نیشابور و نواحی آن سخت‌تر آنچه بحساب آمد که در نیشابور هلاك شده بود از خلایق صد و هفت هزار و کسری خلق بود.»

۱ــ صفحات ۱۷۵ و ۱۷۶ به تصحیح مرحوم قزوینی و مجدد بهمنیار.

این تعداد تلفات عظمت شهر و مهابت سرما را میرساند باید که **نیشابور** این عصر بیش از یك میلیون جمعیت داشته تا چنین نفوس کثیری در **چنان** سرما تلف شده باشند اما نویسنده سطور را از این خبر موثق تاریخ استنباط دیگر است . این چنین سرما و برف ضابطه‌ایست که گفته بعضی از محققان را ثابت میکنند که آب‌و هوای ایران بگرمی و خشکی میگراید اکنون محال است در شمال خراسان و نیشابور زمستانی چنین هائل پیش آید . در سخت‌ترین زمستانها بیش از ده بـرف نازل نمی‌شود .

من بیاد دارم که ٤٥ سال پیش در مشهد زادگاهم که بدبستان میرفتم برف بارتفاع یك متر بکرات میبارید و حال چنان نیست .

اما خراسان و حوالی سرد آنرا **مرحوم تقی‌زاده** از گفته **اوستا** چنین میآورد[۱] :

«بظن اکثریت علما و بلکه حالا اتفاق آنها از چندی باین طرف ظهور **دین زرتشت** در مشرق خراسان یا ماوراءالنهر یا سیستان وبیشتر در خوارزم بوده‌است و مخصوصاً این فقره که **اوستا** گوید سال بر دو قسمت است زمستان ده ماهه و تابستان دو ماهه که آن هم سرد است . **مارکوارت** و امثال او را بر آن داشته کـه حدس زده‌اند نقطه اصلی **خوارزم** بوده است» .

گرچه خشکی فعلی ایران پدیده اتمسفری و فیزیکی است ولی دارای آثار سازنده و نابود کننده است که از جهات مردم شناسی و زیست شناسی قابل مطالعه و نتیجه گیری است .

اصولا تمدنهای بشری درخطی سوای خطوط ایزوترم معتدله (Isotherme) (همگرمـا) بوجود میآیـد بایـدکـه ایـن خط را (ترموسیویلزاسیون) Thermocivilisation یا **حرارت تمدن** نامید .

این‌خط که تابعی ازعوامل طبیعی‌است پیوسته درتغییر وحرکت‌است ـ مبداء

۱ـ خطابه زمان زردشت ازبیست مقاله تقی‌زاده صفحه۴۹۴ چاپ‌بنگاه ترجمه ونشر کتاب ۱۳۴۱

آن از کرانه‌های مدیترانه در حدود سرزمین مصر شروع میشود از بین‌النهرین، نواحی خلیج فارس و مدیترانه شرقی، یونان ـ ایران ـ رم گذشته بطرف اروپای غربی و مرکزی متمایل میگردد و اینك اروپای شمالی و امریکای شمالی و بعضی نواحی آسیای شرقی را دربر دارد[1].

باید که سرما و بارندگی و تشعشع و عوامل دیگر از عناصر ترکیب کننده این پدیده باشد که با حرکت غیر محسوس بسوی شمال و نزدیکتر بقطب تا استوا در تغییر و پیشرفت است. چنانکه نیشابور امروز ما دارای مشخصات طبیعی هزار سال پیش نیست مسلماً یونان کنونی هم فاقد آن عوامل است وهردو عاری ازمفاخر هزار سال و دو هزار سال قبل.

بهر حال نیشابور عصر خیام شهری بسیار بزرگ و فرسنگی در فرسنگ با کاریزها و بوستانهای فراوان بوده است بعلت واقع شدن در سه راه شرق و غرب و شمال مرکز ومسیر بازرگانان وکاروانها و مسافرانی بوده که از ممالك غربی و رم از طریق ری بطرف مرو وترکستان وچین میگذشته‌اند یا بسوی هرات میرفته‌اند. همچنین دارای انواع منسوجات پنبه‌ای و ابریشمین و نیز فیروزه بوده که باکثر شهرها و ممالك صادر میشده، نتیجةً مرکز مهم فعالیتهای تجاری و اجتماعی و ادبی بوده است تاآنجا که **اصطخری**[2] گوید: از نیشابور دبیران و ادیبان‌معروف خاسته‌اند و علماء مشهور نه چندان که شرح توان داد.

مرحوم **سعید نفیسی** در مقدمه **قابوسنامه**[3] می‌نویسد: « سلجوقیان در آغاز

۱ـ آرنولدتوئین‌بی درکتاب نظری بتاریخ ترجمه سهیل‌آذری صفحه ۱۱۵ معتقداست پس از سپری شدن عصر یخبندان در وضع طبیعی دشتهای افریقا و آسیا تحولات شگرفی بوقوع پیوست و هوای آنها رو بخشکی نهاد.

خشك شدن این دشتها حاصل مبارزه‌ایست‌که این تمدنها واکنش‌آنست ولی بعقیده ما این نظریه عمومیت ندارد.

۲ـ مسالك و ممالك باهتمام آقای ایرج افشار صفحه ۲۰۵

۳ـ صفحه ید.

شهریاری خود عمال خویش را بیشتر از مردم نیشابور برگزیدند . در آن زمان نیشابور یکی از مراکز بزرگ علم و ادب بود وکسانیکه در دربار سلجوقیان راه یافتند مردمان دانشمند یا دانش پرور بوده‌اند .

عمیدالملک کندری بزبان‌فارسی‌رغبت بسیارداشت بهمین‌جهت ادبیات‌فارسی در عصر وی یکی‌از بهترین ادوار را پیموده است **نظام‌الملک** بالعکس بزبان عرب بیشترمایل بود بهمین‌جهت ادبای ایران که در زبان عرب دست داشته‌اند پرورشها و نوازشهای بسیار از او یافته‌اند.»

مختصات جغرافیائی

نیشابور در ۳۶ درجه و ۱۳ دقیقه عرض شمالی و ۵۸ درجه و ٤٥ درجه طول شرقی **گرینویچ** واقع شده است . این شهر ۱،۱۷۱ متر از سطح دریا ارتفاع دارد در شمال آن‌کوه **بینالود** به بلندی ۳٤۰٦ متر قرار گرفته طبق آمار هواشناسی ۱۹٥٦ ـ ۳٦ درصد بارندگی نیشابور در بهار بوده و ٤٥ درصد نزولات آسمانی در زمستان صورت گرفته است . رطوبت آن اکنون از جریان اسکاندیناویست[۱] .

نیشابور بنابسرشماری ۱۳۳٥ شمسی ۲٥،۸۲۰ نفر جمعیت داشته و جمعیت کل حوزه آن ۱۸۱،۹۷٤ نفر بوده است این شهر در حاشیه دشت‌کویر واقع شده فاصله آن تـا کویر بیش از ٥۰ کیلومتر نیست طبق نقشه خاك‌شناسی ۱۳۳۹ [۲] **دره نیشابور و طوس** (مشهد) دارای خاکهای بافت ریز است .

اوضاع اجمتاعی

ابن حوقل میگوید[۳] (در سراسر جهان شهری درسلامت هـوا و پهناوری و

۱ـ آب و هوای ایران تألیف احمد حسین عدل صفحات ۲۱۷ و ۲۲۲

۲ـ آمار بنگاه مستقل آبیاری ـ سازمان جهانی خواربار ملل متحد .

۳ـ صورةالارض ترجمه آقای جعفر شعار صفحه ۱٦۸

پرعمارتی و تجارت و کثرت مسافر و قافله بپای نیشابور نمیرسد.)

قرن نهم تا یازدهم برای آسیای میانه و ایران دوران پیشرفت سریع صنعت وتجارت وبعبارت دیگر دوران رشد وترقی‌شهرها بوده. کارداران کشوری بدو گروه عمده تقسیم میشدند وعبارت بودند از فقیهان (مأموران روحانی و قضائی) و دبیران (مأموران اداری) فقیهان که مأموران روحانی بودند وضع‌ممتازی داشتند قاضیان که جزوهمین‌طبقه‌بودند مورد احترام فراوان‌بودند. اهمیت قاضی‌در اداره ولایات بسیار زیاد بود . نظارت بر وفاداری مردم سلطان (غیرت دین وسنت) و جدال باملحدان جزو وظائف قاضی بود . . . در موازات روحانیان رسمی شیوخ صوفیه و پیرهای طریقت که در سایه مال اوقاف ونذور و صدقات ثروت و سامانی بهم زده بودند غالباً ترجمان منافع اعیان شهری بودند[1]

مردم نیشابور چون سایر شهرهای خراسان حنفی مذهب بودند و سلجوقیان نیز بـر همین مذهب اما **خواجه‌نظام‌الملك** وزیر معروف **ملکشاه** و مؤلف **سیاست‌نامه** که شافعی بود نه مدرسه بنام **نظامیه** در قلمرو سلجوقی‌ها و خلیفه‌از جمله **نیشابور** تأسیس کرد که بقول **مونتگمری‌وات**[2] مخارج و هزینه‌های این مدارس خیلی زیاد و حتی مسرفانه اعطاء میشد.

ما در اینجا از جنگها و زد و خوردهای سلاطین غزنوی و سلجوقی درحدود نیشابور و کشورگشائیهای **الب ارسلان** و سایر سلاطین و توسعه قلمرو آنان از **کاشغر** تا **دریای روم** خودداری میورزیم اما شگفت‌انگیز است که **خیام** تقریباً تمام دوران حکومت سلجوقیان خراسان را به ترتیب ذیل درك کرده است . طغرل

۱ــ آ. ی برتلس ناصرخسرو اسماعیلیان ترجمه آقای. ی. آرین‌پور صفحه‌های ۵۰ و ۴۹ و ۴۸

۲ــ مؤلف کتاب امام‌محمد غزالی متفکر بزرگ مسلمان ترجمه آقای اصفهانی‌زاده چاپ تبریز .

بیك آغاز حکومت۴۳۲ـ الب‌ارسلان ۴۵۵ـ ملکشاه ۴۶۵ـ محمود۴۷۵ـ برکیارق ۴۸۷ـ محمد ۴۸۹ و سنجر از ۵۱۱ تا ۵۵۲ ه قمری . با آنکه نظر براختصار است نمیتوان از نهضت پرخروش **اسماعیلیان** برهبری **حسن صباح** در ایران نامی نبرد.

این فرقه که شیعه هفت امامی هستند توجه خاصی بعلوم عقلی و استدلالی و بخصوص تأویل معانی معطوف میداشتند. اصول مبارزه‌شان براسترداد حقوق مظلومین و جلوگیری از تجاوزات اشغالگران بود . از عکس‌العمل دولت سلجوقی بقدرت مقاومت و اعتقاد باصول افراد فرقه میتوان پی برد . بیشتر مندرجات **سیاست‌نامه** تقبیح (باطنی‌ها و ملاحده) اسماعیلیه است . و این بدبینی ناشی از مبارزه مداوم و غیرقابل انعطافی بود که در نتیجه قتال و کشتار مخالفان محیطی پراز بیم و وحشت بوجودآورده بود .

از خیام چه میدانیم ؟

بامختصاتی که بدست دادیم **نیشابور** قرن پنجم درانتظار ظهور نابغه‌ای چون **عمرخیام** بود . حال اطلاعات ما از لحاظ آثار فکریش بسیار ولی از زندگی نخستینش اندك است .

طبق چند فقره کتاب چاپ سنگی که بسالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ و۱۳۲۴هجری قمری در تهران نشر شده مؤلف یکی از آنها بـا این عبارت بیان مطلب میکند (فلهذا اقل‌الانام میرزا محمد شیرازی بعد از زحمات زیاد، نسخه کامل و صحیح آنرا در کتابخانه سلطانی بدست‌آورده که در حقیقت دوچندان ! نسخه مطبوعه در ایران است وبعد از زحمات بسیار در مقابله وتصحیح آنرا بزیور طبع درآورد..... درسنه ۱۳۲۰ وآنگاه میافزاید آنچه درتواریخ و تذکره‌های اهل عرفان مسطور است که حکیم عمر خیام دریکی‌از قریه‌های نیشابور که ازشهرهای خراسان محسوب میشود تولد شده‌است...... ودرسنه ۴۳۰ هجری از وطن خود بسوی‌نیشابور عزیمت کرد. درآن ایام درنیشابور مدرسه دارالعلوم‌بود که سرآمد جمیع مدرسه‌های علوم جهان

بود ...... بالجمله عمر خیام در سنه مذکور برای تحصیل علم داخل شد.)

باتوجه باینکه آثار و کتب خطی ونفیس ایران بتقریب از یکصد سال پیش بوسیله خارجیان و ایادیشان از کشورخارج میشده این‌مطبوعه که متعلق به ۷۰ سال قبل است بعضی مندرجاتش میتواند تا حدی مورد اعتماد باشد گرچه داستان سه یار دبستانی را تکرار کرده محتوی بیش از ۷۰۰ رباعی است که از اعتبار آن میکاهد، اضافه میکند مقرر شد نظام‌الملك قریه‌زاده گاه خیام را تیول[۱] او کند با تصریحاتی که در تذکره‌های معتبر موجود است انتساب این‌قرار صحیح بنظر میرسد ومیتوان نتیجه گرفت خیام در دیهی از دیهای نزدیك نیشابور قدم بعرصه وجود نهاده ، در بزرگی و آشنائی با خواجه نظام‌الملك مقرر شده است همین دیه اقطاع وی باشد نه بطوریکه در بعضی تواریخ شهر نیشابور آمده چه بعید است شهری بزرگ چون نیشابور اقطاع شخص قرار گیرد[۲].

و اما اینکه بسال ٤۳۰ ازدیه زادگاه بنیشابور آمده و شروع بتحصیل کرده است نوعی کشش تاریخی ایجاد میشود که با محاسبات بعدی صحیح بنظر نمی‌رسد میتوان ولادت خیام را در حدود ٤۳۰ انگاشت یعنی عمرابولفتح را والدینش در همان آغاز زندگی از دیه به نیشابور نقل مکان کرده باشند مفهوم کلام چنان است که خیام تحصیلات مقدماتی را در آن دیه کرده و برای اکمال بدرالعلوم معروف نیشابور رو آورده است نتیجه چنان میشود که باید خیام ۱۲ الی ۱۳ ساله بوده‌باشد که به نیشابور آمده لذا تاریخ تولدش به ٤۱۸ و ٤۱۷ پائین میآید که با تصور وفات ۵۱۷ درست یکصد سال طول عمرش میشود گرچه موضوع طبیعتهً بعیدنیست ولی زیاد هم مقرون بقطع و یقین نیست آنچه بواقع نزدیك مینماید آنکه ولادتش بسال ٤۳۰ اقرب بصواب است .

۱ـ بانولمتن‌استاد ادبیات‌پارسی‌دانشگاه لندن درکتاب زارع ومالك درایران عقیده دارد تیول از اصطلاحات دوره ایلخانان است و سابقاً اقطاع بوده اقطاع‌الاستغلال اعطای عواید مالیاتی قطعه زمین است (صفحه ۷۵۴ ترجمه آقای منوچهر امیری) .

۲ـ آذر بیگدلی در آتشکده این نظر را تأیید میکند صفحه ۱۳۸

اطلاعات راجع بخیام بیشتر مدیون دو اثر نویسنده معاصرش یعنی نظامی عروضی سمرقندی وابوالحسن علی‌بن زید بیهقی است. اولی یعنی **احمدبن‌عمربن علی سمرقندی مشهور به‌نظامی عروضی** نویسنده قرن ششم هجریست است که **چهار مقاله یا مجمع‌النوادر** را در حدود ۵۵۲ برشته تحریر درآورده ، محضر عمرخیام را درك کرده است. و ازعلاقمندان و پیروان وی بشمار میرفته درسه مورد از او نام میبرد که این یادآوری مبین نام‌آوری و موقع خاص اجتماعی و علمی او بوده است .

دومی **ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی** صاحب **تتمه صوان‌الحکمه** است که مانند نظامی عروضی درك فیض و محاضره کرده است او در این کتاب در باب خیام چنین میآورد . (کان عالما باللغه والفقه و التواریخ و قیل دخل‌الامام عمر یوماً علی شهاب‌الاسلام‌الوزیر و هوعبدالرزاق‌بن‌الفقیه‌الاجل ابی‌القاسم عبدالله بن علی‌ابن اخ نظام (الملك) وکان عنده امام‌القراءابوالحسن‌الغزالی...)خیام‌مردی عالم‌بلغت وفقه و تاریخ بود گفته‌اند روزی بحضرت شهاب الاسلام الوزیر عبدالرزاق‌بن‌الفقیه‌الاجل ابی‌القاسم عبدالله بن علی برادر زاده نظام‌الملك درآمد و امام‌القراء ابوالحسن غزالی حاضر بود...[1]) .

استنتاجی که **مرحوم قزوینی** از این بیان میکند آنکه[2] (طبق **ابن اثیر** در حوادث ۵۱۳ و ۵۱۵ و **تاریخ سلجوقیه عمادکاتب** این شخص برادر زاده **نظام‌الملك** طوسی معروف است واز سنه۵۱۱تا۵۱۵ بوزارت **سلطان سنجر** منتصب بوده و در همین سال اخیر وفات نمود صرفنظر از اینکه واقعه متن بعد از ۵۱۱ بوده است نتیجةً معلوم میشود خیام بطور قدر مقین تا سال ۵۱۱ درقید حیات بوده است) و لذا شایعه وفات ۵۰۹ فاقد اعتبار و ارزش تاریخی است .



چهار مقاله **نظامی عروضی** صحیحترین ماخذی است که تا حدی بتفصیل

۱ـ درةالاخبار و لمعةالانوار صفحه ۷۱

۲ـ بیست مقاله قزوینی باهتمام عباس‌اقبال صفحه ۸۹

راجع به **حکیم عمرخیام** و احوال وی بحث میکند و ما عین حکایت هفتم[1] از کتاب مرقوم را در اینجا می آوریم:

«در سنه ست و خمسمائه (۵۰۶) بشهر بلخ در کوی برده فروشان در سرای امیرابوسعد جره خواجه‌امام عمر خیامی و خواجه امام مظفر اسفزاری نزول کرده بودند و من بدان خدمت پیوسته بودم. در میان مجلس عشرت از **حجةالحق عمر** شنیدم که او گفت: «گور من در موضعی باشد که هر بهاری شمال برمن گل‌افشان میکند.» مرا این سخن مستحیل نمود و دانستم که چنوئی گزاف نگوید چون در سنه ثلاثین (۳۰) به نیشابور رسیدم چهار (چند ـ ان) سال بود تا آن بزرگ روی در نقاب خاك کشیده بود و عالم سفلی از او یتیم مانده و او را برمن حق استادی بود. آدینه‌ای بزیارت او رفتم و یکی را با خود ببردم که خاك او بمن نماید مرا به گورستان حیره بیرون آورد و بردست چپ گشتم در پایین دیوار باغی خاك اودیدم نهاده و درختان امرود و زردآلو سر از آن باغ بیرون کرده و چندان برگ شکوفه برخاك او ریخته بود که خاك او در زیر گل پنهان شده بود و مرا یادآمد آن حکایت که بشهر بلخ از او شنیده بودم. گریه برمن افتاد که در بسیط عالم و اقطار ربع مسکون او را هیچ جای نظیری نمیدیدم ایزد تبارك و تعالی جای او در جنان کناد بمنه و کرمه.»

نظامی عروضی که چهارمقاله را بین‌سالهای ۵۵۱ و۵۵۲ تدوین کرده‌تاریخ گزارش بمزار خیام بتاریخ تألیف کتاب نزدیکتراست تا ملاقاتش درشهر **بلخ**.

درحالیکه او تـاریخ ملاقات را بدقت و صحت ۵۰۶ یعنی ٤٦ سال قبل آن ذکر میکند چگونه تاریخ درگذشتن چنین مرد نامی که بقصد زیارت گورش رفته با ابهام واجمال چند سال یادآور میشود، چند سال مندرج دربعضی نسخ چهارمقاله مطلقا فاقد اعتبار و ارزش است و باید لغتی دیگر باشد. چهار سال هم نمیتواند باشد. اوبآسانی می‌توانسته از همان راهنمای نیشابوری که قبررا باو نموده استعلام

۱ــ صفحه ۱۰۰ تصحیح و طبع دکتر معین.

ماجری کند . تصور میرود چهار سال باید چهارده سال باشد زیرا چهار سال مطابق با ۵۲۶ میشود ، چنانچه تاریخ ولادت را ۴۳۰ فرض کنیم طول سنین خیام به ۹۶ میرسد وچنانچه ۱۴سال فرض کنیم تاریخ وفات همان ۵۱۷ میشود که بااین احتساب سن خیام که اقرب بصوابست ۸۷ سال میگردد گرچه سال ۵۲۶ را **خسرو ابرقوهی** در **فردوس التواریخ** (۸۰۸) تاریخ در گذشت انگاشته ولی سال ۵۱۷ را کـه در **مجمع الفصحاء هدایت** [1] مذکوراست کلیهٔ نویسندگان غربی بعنوان تاریخ قطعی وفات خیام درنیشابور قبول کرده‌اند وبعقیده نویسندهٔ سطورتاریخ مرقوم که معادل کسرصحیح ۱۴ سال از ۵۳۰ است تاریخ واقعی وفات خیام بنظر میرسد .

نسخه خطی **کتاب شاهد صادق** وفات خیام را ذیل وقایع سال ۵۱۸ بدین نحو ذکر می کند .

۵۱۸

حکیم عمرخیام و ابوالفضل میدانی وفات یافتند.و حسن صباح صاحب الموت در گذشت و کیا بزرگ امید جانشین گشت و فرنگیان صور بگرفتند .



این کتاب را مرحوم **عباس اقبال** در مجله یادگار[2]چنین معرفی کرده‌است:

شاهد صادق از کتب مفیدیست که به سال ۱۰۵۶ در هندوستان بتوسط میرزا **محمدصادق بن محمد صالح آزادانی اصفهانی** تألیف شده است در فصل هفتاد ونهم از باب سوم در علم اخبار و سیر وقایع عمده و سال وفات عده کثیری از مشاهیر علماء و ادباء وشعراء را از سال اول هجرت تا ۱۰۴۲ سال بسال ضبط کرده است و و سپس میافزاید باتوجه بمآخذ فراوانی که در دست داشته در این قسمت از کتاب اطلاعات ذیقیمتی دیده میشود ولی عده‌ای از سالهای وفاتی که در این کتاب آمده صریحاً صحیح نیست .

۱ــ جلد دوم صفحه ۶۰۸

۲ــ شماره ۴ سال دوم (۱۳۲۴) صفحه ۱۹ و شماره ۶ سال دوم صفحه ۲۳

سالیان دراز است همه محققان کتاب ارزنده و ارجمند **تتمه صوان‌الحکمه** را تصفح کرده‌اند کتاب بزبان عربی است اما **ناصرالدین بن عمدة‌الملك منتخب‌الدین منشی یزدی** درقرن هشتم تحت‌عنوان **درة‌الاخبار و لمعة‌الانوار** باا ندکی تلخیص بفارسی درآورده است .

هموچنین مینویسد (**الفیلسوف حجة‌الحق عمر بن ابراهیم الخیام**[۱] اصل و میلاد او از نیشابور بوده است در تعمق در اجزاء علوم حقیقی وسعت آن تلوشیخ ابوعلی بود . لیکن در خلق ضیقتی داشت و در تعلیم و تفهیم و تصنیف وآنچه از آن دیگری فایده یافتی ضنتی میکرد ـ طالعش جوزا بـود و آفتاب و عطارد بردرجه طالع ح من‌الجوزا ومشتری از تثلیث ناظر وازاین‌جهت جامع بود میان قوت حفظ وحدت ذکاء) عبارت تتمه صوان‌الحکمة چنین است[۲] .

(وطالعه‌الجوزا و الشمس وعطارد علی درجة‌الطالع فی ح من‌الجوزا و عطارد صمیمی والمشتری من تثلیث ناظر الیهما) .

هیچیك ازمحققان تاسال ۱۹۴۰ میلادی بطالع مندرج در تتمه صوان‌الحکمه توجهی مبذول نداشته بودند جز نویسنده هندی (سوامی ـ گویندا ـ تیرتهه)[۳]. که این‌طالع را باحوصله تمام واستفاده از زیجهای مختلف بمعیت یکی‌از استادان نجوم هندوستان ساعت ٤ و ٤۸ دقیقه وقت محلی نیشابور (طلوع آفتاب) روزچهارشنبه ۱۸ مه ۱۰٤۸ میلادی (مطابق ٤۳۹ قمری) استخراج کرده است این سال با سن مورد احتساب ما ۹ سال اختلاف دارد . تاریخ ولادت خیام را قطعاً بعد از ٤۳۰ نمیتوان درنظر گرفت زیرا ضابطه و سال تاریخی ٤۶۷ موجود است که در این سال بدستور **ملكشاه** سلجوقی‌مقررشد خیام و۷تن‌ازمنجمان طراز اول دراصفهان‌اجتماع کنند و بـا آوردن نوروز باول سال تقویم را اصلاح کنند این اجتماع بسال ٤۶۸ صورت

۱ـ صفحه ۷۱ ضمیمه مجله مهر سال ۱۳۱۸ تهران .

۲ـ عکس نسخه خطی‌کتابخانه برلن .

۳ـ زندگی و آثار خیام مقدمه

گرفت ـ **بقول مرحوم تقی‌زاده**[1] تاریخ جلالی یا ملکی از اعتدال ربیعی سال ۴۷۱ (۱۵ مارس ۱۰۷۹ میلادی آغاز شد) سپس یادآور میشود سال جلالی ازروی محاسباتی که برای تعیین طول سال شمسی در آن زمان صورت گرفت و درحد خود صحیح‌ترین محاسبات بود چنان انتخاب شد که هرچه بیشتر با این سال مطابق درآید. گفته شده است درآن انجمن ۸ تن از منجمان شرکت داشته و درکاراصلاح گاه شماری دخیل بوده‌اند... راجع **بعمرخیام** ریاضی‌دان وشاعر معروف که گفته شده عملا یکی از اعضای آن انجمن بوده چون در ۵۲۶ هجری وفات کرده (و با درنظر گرفتن سالهای وفات دیگری که ذکر شده هرگز مرگ او پیش از ۵۱۸ اتفاق نیفتاده) باید گفت که درسالهای اول سلطنت ملکشاه (از ۴۶۵ تا ۴۸۵) بسیار جوان بوده است.

تقی‌زاده دلیلی دراین‌موارد ارائه نکرده‌است بهرحال خیام منجم درسال۴۶۷ بادرنظر گرفتن تاریخ تولد ۴۳۰ مردی۳۷ ساله بوده که چنین سن‌قابل قبول جهت شرکت در چنان انجمن علمی شاهی می‌باشد والا با احتساب سال ۴۳۹ بفرض در ۴۶۷ جوانی ۲۸ ساله بوده که نمیتوان در چنان اوضاع و احوال درحدی از شهرت علمی واجتماعی باشد تا در چنان انجمنی مشارکت کند.

قفطی که **تاریخ‌الحکما** از۶۲۴ به بعد تألیف کرده درذکراحوال**عمرخیام** مینویسد معاصرانش زبان بذم او باز کرده بودند و در باره دین و عقیده‌اش سخن میگفتند چنانکه عمر خیام بوحشت درآمد و عنان زبان و قلم بگرفت و بقصد حج از نیشابور خارج شد. پس از بازگشت درکتمان و پوشاندن اسرار خویش اصرار میورزید و ظاهر شرع را رعایت میکرد[2].



مرحوم قزوینی ضمن تصحیحی که درسال ۱۳۲۷ قمری ازچهارمقاله بعمل

۱ـ بیست مقاله صفحه‌های ۱۹۴ و ۱۹۵ از انتشارات بنگاه ترجمه و نشرکتاب.

۲ـ طبع مصر صفحه ۲۴۳

آورد در هرمورد بمناسبت نام خیام توضیحات و ارشادات مفصل در تعلیقات نگاشته است این اثر درسال ۱۳۳۱ شمسی با حواشی اضافی و تصحیحات لازم توسط دکتر **محمد معین** استاد دانشگاه در تهران طبع و نشر شد . قزوینی اطلاعات خویش را در این باره از تاریخ ادبیات **ادواردبراون** و افادات او کسب کرده است . بهرحال خیام‌شناسی وانتشار رباعیات بسبك نو بتقریب از آغاز **شاهنشاهی پهلوی** با اعاده آرامش و محیط مساعد با تألیفات **سعید نفیسی و رشید یاسمی** شروع میشود با انتشار بیست مقاله قزوینی ونشر مقالات تحقیقی **عباس اقبال آشتیانی** ونیز **نفیسی** نضج میگیرد. **آقای مجتبی مینوی** باانتشار **نوروزنامه** (۱۳۱۲) اول‌بار ولی باختصار به تحلیل و تفسیر فلسفی رباعیات میپردازد .

(ترانه‌های خیام) صادق هدایت (۱۳۱۳) نقطه عطفی در بیان کیفیت‌احوال و فلسفه خیام بزبان فارسی‌است. گرچه استدراك نویسنده آن از همه جهات صحیح بنظر نمیرسد . لیکن بقول آقای دشتی بعلت حصر رباعیات به ۱٤۲ نخستین گام را در طرد رباعیات دخیل برمیدارد[1] .



سال ۱۳۲۰ با انتشار کتاب **(رباعیات حکیم خیام نیشابوری) ذکاءالملك فروغی و دکتر غنی** با انتخاب ۱۷۸ رباعی باب جدیدی درتحقیق گشوده میشود چه کشف تعدادی رباعی اصیل و مستند ، میزان شناخت وکیفیت فلسفه او را دگرگون میسازد مآخذ اکثر رباعیات اصیل را بدست میدهد . بخصوص توجه محققان را بوفور رباعیات غیراصیل جلب میکند .

آقای **علی دشتی** با انتشار دمی باخیام (۱۳٤٦) تعداد رباعیات مختار را به ۸۱ و سپس ۷۵ تقلیل میدهد .

۱- فیتزجرالد (۱۸۵۹) با انتخاب ۷۵ و ۱۰۱ رباعی و نیز ادوارد هرون‌الن (۱۸۹۹) با ۱۵۸ رباعی- ژوکوفسکی ۱۸۹۷ بامعرفی رباعیات سرگردان وادواردبرون ۱۹۰۲ وکریستن‌سن(۱۹۰۴) و(۱۹۲۷)با۱۲۱ رباعی وروزن ۳۳۰ رباعی ودمپیس۱۹۳۶ با ۲۵۵ رباعی از جمله شعرا و محققانی هستندکه متوجه و فور رباعیات غیراصیل شده‌اند.

اما تحقیقات آقای **مجتبی مینوی** در طول مدت ۴۰ سال در کشف مدارك و تحلیل وقایع درباره خیام کوششی ارزنده و خدمتی فراموش‌ناشدنی است .



گرچه اقدم مآخذ راجع به خیام درحواشی چهارمقاله و کتب دیگر بتفصیل آمده تکرار آن موجب اطاله کلام است . لکن جهت اکمال اطلاع باختصار اشاره میکنیم :

در این کتابها و آثار نخستین‌بار یادی از خیام یا احوال او شده است :

میزان‌الحکمه عبدالرحمن خازنی ۵۱۵ هـ

الزاجرللصغار زمخشری تحریر قبل از ۵۱۶

خریدةالقصر عمادکاتب اصفهانی ۵۷۲ درباب شعرای‌خراسان ذکراحوال شده است .

این بیت از قصاید **خاقانی** (متوفی ۵۹۵) :

زان عقل بدو گفت که ای عمر عثمان هم **عمرخیامی** و هم عمر خطاب

نزهةالارواح و روضةالافراح شهرزوری که بین سالهای ۵۸۶ و ۶۱۱ تألیف شده و کتب دیگر که درمآخذ راجع بر باعیات بتفصیل خواهیم‌آورد.

نامه سنائی به عمرخیام که بوسیله آقای **مجتبی‌مینوی** از کتابخانه‌های استانبول استنساخ شده اقدم مآخذ راجع به خیام شناخته شده است . اما نویسنده هندی (**گویندا تیرتهه**) معتقد است اشاره سنائی در این شعر باید به خیام باشد[1].

پسرا خیز تا صبوح کنیم راح را هم‌نشین روح کنیم
باده نوشیم بی‌ریا از آنك با ریا توبه نصوح کنیم
حال با شعر فرخی آریم رقص‌برشعر **بوالفتوح** کنیم

نویسنده کتاب را عقیده بر آنست که بوالفتوح مندرج در شعر باید همان ابوالفتح عمرخیام باشد که بزعم وی اشعارش در مجالس سماع صوفیان خوانده میشده . گرچه ابوالفتح بستی شاعر و نویسنده در همان عصر وجود داشته چنانچه

۱ـ زندگی و آثار خیام مقدمه صفحه CXXXVI

این انتساب تأیید شود اشاره مذکور و نامه سنائی بعلت همزمان بودن در ردیف اقدم مآخذ بخصوص درباره شعر وشاعری خیام ورافع بسیاری توهمات خواهد بود .

طبق **حدائق السحر رشید وطواط**[1] **امام محمد بغدادی** داماد عمر خیام بوده است بطوریکه در تذکره **دولتشاه سمرقندی**[2] آمده **ملك الکلام شاهفور** (شاهپور) **اشهری** نسبش به حکیم عمر خیام میرسیده و بنا به تتمه صوان الحکمه[3] **ابو الحسن انباری حکیم** ازاستادان عمرخیام بوده که **مجسطی** نزدوی فرامیگرفته است .

آیا خیام بخیل بوده است ؟

بعضی از نویسندگان که نامی از خیام برده‌اند ضمن تحسین وتمجید ازفضل و دانشش او را به تنگی خلق و بخل در ارائه معلومات متهم کرده‌اند تا آنجا که بیهقی[4] ضمن ذکر عناوین فیلسوف و حجةالحق ویرا در تعلیم و تفهیم و تصنیف مردی بخیل معرفی میکند این چنین تعریف بیهقی از خیام که مورد استفاده و نقل نویسندگان بعدی قرارگرفته ناشی از عدم اطلاع بروحیه و مسلك و مشرب وحتی تألیفات و تصنیفات او بوده است، (تعمق در علوم حقیقی) ، مندرج در صدر بیان باید که همان فلسفه و ریاضی و پزشکی و نجوم باشد اما این نویسنده معاصر چون صاحب چهار مقاله اشاره‌ای بشعر و شاعری خیام نکرده است . و از مهمترین آثار علمی او یعنی رسالات و کتابهائی چون جبر و هندسه سخنی بمیان نیاورده گرچه بیهقی نام خیام‌را در کتابی که موضوع آن تاریخ حکماء اسلامی است آورده و نظامی عروضی در بحث راجع به نجوم ـ اما ملاحظه میشود بیهقی درشرح احوال **ابو حاتم**

۱ـ تصحیح مرحوم عباس اقبال آشتیانی چاپ تهران صفحه ح و ۶۷

۲ـ صفحه ۵۳

۳ـ صفحه ۶۱ چاپ مجله مهر ۱۳۱۸

۴ـ تتمه صوان الحکمه .

مظفر اسفزاری[۱] چند صحیفه بعد او را حکیمی با دانش و معاصر فیلسوف عمر- خیام معرفی میکند و متذکر میشود که (میان ایشان مناظرات بسیار و معارضات بی‌شمار بوده لیکن پایگاه بلند از ایشان هردو را خیام بوده علم ثقال وحیل بروی غالب بود و در اقسام آثار علوی و ریاضیات تصنیف بسیار دارد) یا هنگامیکه از **عبدالرزاق الترکی**[۲] نام می‌برد می‌افزاید در صناعت هندسه یگانه روزگار بود- در حالیکه نسخه خطی جبر خیام که در کتابخانه ملی پاریس موجود است طبق استنباط **(تیرتهه)** مؤلف هندی تاریخ تحریرش ۱۳ ربیع‌الاول ۵۲۷ هجری است[۳] . که بسیار نزدیك بدوران زندگی خیام است وچنین برمیآید که صاحب تتمه صوان الحکمه از چنین اثر مهم وارزنده اطلاع نداشته وهمچنین کتاب هندسه اقلیدس که در ٤٧٠ تحریر شده از وجودآن نیز بی‌خبر بوده است والا چنانکه از دیگران را نام برده از چنین تألیفات خیام یاد میکرد همچنانکه از رباعیات و اشعار او بی‌خبر بوده‌است یاتجاهل بدبی‌خبری کرده،اما صاحب‌چهارمقاله ذکراحوال خیام راضمن دوحکایت ۷ و ۸ در جزء مقالت سوم راجع بعلم نجوم و غزارات‌آن (تبحر) آورده ضمن‌معرفی‌اوبنام منجم عالی‌مقام عدم اعتقادش‌را باحکام نجوم متذکرمیشود.ازمفاد این حکایات چنین برمیآید که خیام در زمان خود صاحب مقام و موقع اجتماعی بس مهم بوده است چنانکه در زمستان ۵۰۸ سلطان **(غیاث‌الدین ابوشعاع محمد)** بوزیر خود **صدرالدین محمد مظفر** پیغام میدهد . از **عمرخیام** بخواهد پیش- بینی وضع هوا کند تا سلطان بتواند بشکار رود مستنبط از چهار مقاله چنان است که رشته‌ای از معلومات عمرخیام که تنجیم وستاره شناسی باشد معرفی گردیده بنابراین خیام نه بخیل بوده است و نه تنگ خلق . تألیفات و تصنیفاتش که بعداً شرح داده خواهد شد در حدود مقدورات یك عالم بتمام معنی بوده بیهقی جز از چند رساله فلسفی‌وطبیعی اظهار اطلاعی نکرده چون ممکن است بروحیه و مشرب فلسفی‌خیام

۱ـ درةالاخبار و لمعةالانور صفحه ۷۹

۲ـ صفحه ۷۴ همان‌کتاب .

۳ـ صفحه XL111 مقدمه .

آشنائی کامل نداشته ویرا بخیل در افاضه علوم و حتی تصنیف معرفی کرده است خیام بزبان واصطلاح امروزمردی بسیار سیاستمدار و پخته بوده با شرح مفصلی که در مقدمه کتاب راجع به تعصبات مذهبی و عقیدتی بیان داشتیم تکلیف وی با عقاید فلسفی خاصش معلوم بوده مردم و طلبه و اهل علم که شهرت خیام را شنیده بودند انتظار داشتند او هم مانند سایرحکما و فقها حوزه و یا مجلس درسی تشکیل دهد و بافاده و افاضه آنچه معمول به است بپردازد غافل از آنکه خیام را بحکمت و فلسفه رایج اعتقادی نبوده تا بتدریس و تشکیل حوزه بپردازد. نشر عقاید و فلسفه شخصی او هم در چنان عصر و محیط متعذر بوده است بنابراین بهتر آن دیده که از تشکیل چنان حوزه درس و تعلیم خودداری کند.

لکن از تدریس و مباحثه شاگردان و طلاب مستعد و هم مشرب خود داری نمیورزیده چنانکه بیهقی در چند مورد بذکر نام شاگردان ومصاحبینش میپردازد.

ازجمله ابوالمعالی عبدالله‌بن محمد میانجی **(عین‌القضاة)** [1] که متذکر است از شاگردان امام عمر خیام بوده یا **امام مظفر اسفزاری** که با او مناظرات و معارضات داشته است[2].

فیلسوف محمدبن احمد المعموری البیهقی [3] (در ریاضیات و کتابی در دقایق مخروطات تصنیف کرده که‌در آن تصنیف مسبوق‌بود وامام عمرخیام درتفویق و تمییز او از اقران معترف بود.)

و یا **حکیم علی‌بن‌محمد حجازی قائنی** [4] که ۹۰ سال عمر کرد بسال ٥٦٤ درگذشته است. و از شاگردان امام عمرخیام بوده.

پس ضنت و بخلی در افاضه علوم ملاحظه نمیشود زیرا صاحب همین کتاب دو شاگرد معروف او را معرفی میکند و مناظرات ویرا با سایر دانشمندان بیاد

۱ـ صفحه ۷۳ درةالاخبار.
۲ـ صفحه ۷۹ همان‌کتاب.
۳ـ صفحه ۹۵ همان‌کتاب.
۴ـ صفحه ۸۴ همان‌کتاب.

میآورد و باید که راویان رباعیات همین شاگردان و مناظره کنندگان باشند .

خیام شاعر

عدم تذکار شعر و شاعری خیام در چهار مقاله و تتمه صوان الحکمه این وهم را برای بعضی شکاکان بوجود آورد که خیام شاعر با خیام فیلسوف دو شخص جداگانه بوده‌اند مرحوم قزوینی ازاین‌جهت بحثی کافی در بیست مقاله کرده و از کتاب مونس‌الاحرار **محمدبن بدر جاجرسی** (۷۴۱) سود جسته است بدین عنوان که مؤلف در فصل پنجم رباعی گویان، نام خیام را بعنوان **ملك‌الحکماء عمرخیام** ذکر کرده، عنوان **ملك‌الحکماء** صریح است که**خیام شاعر** صاحب رباعیات همان **خیام حکیم** و فیلسوف معروف است .

اما نویسنده سطور صد سال پیش‌تر میرود و از بیان **شیخ فریدالدین عطار** متوفی ۶۱۸ و **شیخ نجم‌الدین رازی** معروف به (دایه) که **مرصاد العباد** را بسال ۶۲۰ تألیف کرده است استدراك و اتخاذ دلیل میکند . این دو که از کبار مشایخ صوفیه بوده‌اند بعلت اختلاف عقیدتی و مسلکی فقها و صوفیه با فلاسفه متعرض نام حکیم عمرخیام شده‌اند از جمله **شیخ عطار** در منظومه **الهی‌نامه** چنین میگوید[۱] .

یکی بینندهٔ معروف بودی — که ارواحش همه مکشوف بودی
دمی گر بر سر گوری رسیدی — در آن گور آنچه میرفتی بدیدی
بزرگی امتحانی کرد خردش — بـه **خاك عمرخیام** بـردش
بدو گفتا چه می‌بینی دراین خاك — مرا آگه کن ای بینندهٔ پاك
جوابش داد آن مرد گرامی — که این مردی است اندر ناتمامی
بدان در گه که رو آورده بوده‌است — مگردعوی دانش کرده بوده است
کنون‌چون گشت‌جهل‌خودعیانش — عرق میریزد از تشویر جانش
میان خجلت و تشویر ماندست — و زان تشویر در تقصیر ماندست

۱ـ خیامی‌نامه آقای جلال‌الدین همائی صفحه ۶ و الهی‌نامه شیخ فریدالدین عطار نیشابوری بتصحیح فؤاد روحانی صفحه ۲۱۵

میدانیم در رسالات فلسفی و کتابهای علمی خیام اشاره و کنایه‌ای بر خلاف عقاید موجود و مسالك مرسوم نشده است اگر امر تازه و مخالف سلیقه و مشرب صوفیانه شیخ‌بنظر رسیده درهمان رباعیات فلسفی است بنابراین اظهار شیخ برتحقیر و تخفیف خیام اعتراف بوجود رباعیات و همانا اشعار اوست ، چنانکه **شیخ نجم الدین رازی** ضمن نقدی بر آثار شعری خیام چنین متذکر میشود :

«یکی از فضلا که بنزد نابینایان بفضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است و آن **عمرخیام** است از غایت حیرت و ضلالت این بیت میگوید[1] .» بنابراین در حدود یکصد سال بعد دونفراز مشایخ معروف صوفیه متعرض همان شعروشاعری حکیم خیام میشوند بدیهی است آنان برسالات جبر و هندسه و کون و تکلیف وی اعتراضی نداشته‌اند . این ایراد و نارضائی بر رباعیاتش بوده است که مطابق ذوق وسلیقه‌شان نیافته‌اند اعتراضات مرقوم کافی برتطبیق خیام حکیم وفیلسوف برشاعر و صاحب رباعیات است **و در عین حال مبین جبن و محافظه کاری دبیران و نویسندگانی چون نظامی عروضی وابوالحسن علی‌بن زید بیهقی است که از بیم ملامت و فقد شهامت از درج رباعیات و حتی ذکرقریحه شاعری حکیم چشم پوشیده‌اند[2].**

الهام دهندگان خیام

ممکن است عقاید وافکار فلسفی‌خیام را ریشه‌های متشابه‌ای با افکارپیشینیان و آداب و عقاید جامعه متوطن یعنی ایران باشد ، چه نمیتوان منکر شد هر فکر فلسفی چون اختراع هر وسیله‌ای مقدماتی دارد که بتدریج آماده میشود تا بکمال میرسد .

۱ـ مرصادالعباد صفحه ۱۸

۲ـ **عمادکاتب اصفهانی** در خریدةالقصر که حدود ۵۰ سال فاصله زمانی با خیام بیش ندارد او را در عداد شعراء خراسان آورده و **امام فخر رازی** (۵۴۳ ـ۶۰۶) از این جهت متذکر نام خیام شده است .

امابجرأت میتوان مدعی‌شد نظیرافکار فلسفی‌خیام را نزد هیچیک ازمتفکران سابق و لاحق نمیتوان یافت. صلابت فکری ودرخشندگی معنوی آنها چنانست که که در صورت تداخل و تخلیط بآسانی میتوان باز شناخت. از پیشینیان وهم‌عصران آثـار **رودکی - فردوسی شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا و امیر عنصر المعالی کیکاوس و ناصرخسرو** تا حدی در افکار خیام خوانده میشود که جهت اختصار صرفاً بدرج شواهد مورد قیاس میپردازیم.

رودکی - (متوفی ۳۲۹) باید بحق پدر شعر فارسیش خواند بدبختانه جز قطره‌ای از دریای آثارش باقی نمانده ولی همین قطره مبین روشندلی و روشنفکری و آزادگی اواست.

سماع و باده گلگون و لعبتان چو مـاه
اگـر فرشته ببیند در اوفتد در چـاه
نظر چگونه بدوزم که بهر دیدن دوست
ز خاك من همه نرگس دمد بجای گیاه[۱]



زندگانی چه کوته و چه دراز — نه بآخر بمرد بـاید بـاز
هم به چنبر گذار خواهد بود — این رسن را اگرچه هست دراز
خواهی اندر غنا و شدت زی — خواهی اندر امان بنعمت و ناز
این همه روز مرگ یکسانند — نشناسی ز یکدیگرشان باز[۲]



می‌آرد شرف مرد می پدید — وآزاده نژاد از درم خرید
می آزاده پدید آرد از بد اصل — فراوان هنر است اندرین نبید
هرآنگه که خوری می‌خوش‌آنگهست — خاصه چوگل و یاسمن دمید
بسا حصن بلندا که می گشاد — بسی کرّه نوزین که بشکنید[۳]

۱- گزینه سخن پارسی بکوشش دکترخطیب رهبر صفحه ۴۲
۲- صفحات ۲۱ و ۲۲ همان کتاب. ۳- صفحه ۱۸

بسا دون بخیلا که می بخورد کریمی بجهان در پراکنید[1]

اغتنام فرصت ـ سرنوشت محتوم بمرگ ـ وصف شراب از مواردی است که همچنان در افکار خیام بوضوع خوانده میشود .

فردوسی ـ (۳۲۹ـ۴۱۶) شاهنامه‌اش اساسنامه ومنشور ملیت ایرانی است . گرچه نامه رزمی است اما از خلال سطورش پندها ـ اندرزها ـ فلسفه‌ها خوانده میشود .

قبل از بیان مشابهت عقاید فلسفی دو نابغه جهان ادب و دانش یك واقع و حقیقتی‌را نمیتوان منکر شد که اثرخلاق فردوسی‌یعنی **شاهنامه** نوعی ناسیونالیزم در ایرانیان ایجاد کرد که بصورت حسرت وعبرت بر گذشته است و ما این احساس را در آثار خیام بوضوح میابیم .

در خصوص مقایسه افکار فردوسی و خیام **دکتر اسلامی ندوشن** تتبعی در مجله یغما[2] بعمل‌آورده که بتأثرشاهنامه از افکار **زروانیان یا دهریان** اشاره کرده است : **دی‌بور هلندی** (De Boer) همین موضوع را در کتاب تاریخ فلسفه در اسلام[3] چنین می‌آورد(آئین دهریان«زروان‌یادهر» که‌درزمان **یزدگرد دوم ساسانی** (۴۳۸ـ۴۵۷ میلادی) مردم بدان گرویدند پیش از آنها در دماغ کسانیکه دراندیشه دیانت نبودند مؤثر گشت این آئین دوگانه پرستی و ثنویت را باطل ساخت و دهر را مبدأ اعلی دانست و آنرا عین قدر و فلك اکبر و یا گردش افلاك قرار داد .

این مطلب خوش‌آیند دانشمندان فلسفه گردید در ادب فارسی و در نظر عامه تا امروز چه در پرده اسلام و چه بدون پرده دارای مقام و منزلتی عالی شد .)

اینك ابیاتی از خلال سطور شاهنامه که مبتنی بر اعتقاد فردوسی بناپایداری جهان و عدم توانائی انسان بشناخت واقعی آن و جبر و امثال آنست می‌آوریم که خیام کم و بیش این معتقدات را در رباعیات بصورنهائی دیگر سروده ونموده است .

۱ـ صفحه ۱۸ همان کتاب .

۲ـ شماره ۲۱۵ سال ۱۳۴۵

۳ـ ترجمه آقای عباس شوقی صفحه ۱۰ چاپ دوم تهران ۱۳۴۳



جهانا میپرور چو خواهی درود — چو می‌بدروی پروریدن‌چه سود
برآری یکی را بچرخ بلند — سپاریش نـاگه بخاك نژنـد

جلد اول شاهنامه ژول مول صفحه ۲۴ سازمان کتابهای جیبی



جهانا سراسر فسوسی و باد — بتو نیست مرد خردمند شاد
یکایك همی پروریشان بناز — چه کوتاه عمر وچه عمردراز

جلد یك صفحه ۱۰۶



ز بهرام و زهره است مارا گزند — نشاید گذشتن ز چرخ بلند

جلد ۷ صفحه ۲۱۷



دل من که شد در ستاره تباه — چگونه توان شادبودن بماه

جلد یك صفحه ۱۲۶



اگر مرگ داد است بیداد چیست — زمرگ‌این‌همه بانگ‌وفریادچیست
از این راز جان تو آگاه نیست — وزین پرده اندر تـرا راه نیست

جلد دو صفحه ۳۷



در بسته را کس نداند گشاد — دراین رنج عمر تو گردد بباد

جلد دو صفحه ۹۷



جهان بر مهان و کهان بگذرد — خردمند مردم چرا غم خورد

جلد هفت صفحه ۶۱۰

شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا

(۳۷۰-۴۲۸) مطابقه و مقایسه موارد اقتباس خیام را از شیخ‌الرئیس بعلت کثرت تألیفات (متجاوز از ۲۰۰ جلد) مجالی در این مختصر نیست . فقط بذکر نقدیکه **امام محمد غزّالی** در المنقذمن‌الضلال از او کرده است اکتفامی کنیم[۱] .

(این دو فیلسوف «**بونصر فارابی و ابن‌سینا**» در بیست مورد در موضوع الهیات اشتباه کرده‌اند درسه‌موردمستوجب تکفیر ودرهفده مورد مستوجب تبعیداند و آن سه مورد که آنها را از ملت اسلام جدا می کند و مورد تکفیرشان قرارمیدهد عبارت از اول اعتقاد آنها براینکه خدای تعالی حاکم بر کلیات است نه جزئیات . دوم اعتقادشان بقدم عالم سوم قبول آنها دراینکه اجساد حشر ندارند و ثواب و گناه مربوط بارواح است نه اجساد .) گمان میرود رباعی ذیل که منسوب به‌ابن‌سیناست با توجه بفاصله زمانی درپاسخ نظیر چنین اتهامات گفته باشد .

با این دوسه نادان که جهان دارانند از جهل که دانای جهان ایشانند
خوش باش که ازخری ایشان بمثل هر کونه خراست کافرش‌می‌خوانند[۲]

قابوس نامه - [۳] **امیر عنصرالمعالی کیکاوس‌بن اسکندربن قابوس‌بن وشمگیر** متولد ۴۱۲ که در ۴۷۵ این کتاب نفیس را تمام کرده است . دراین‌مورد نمیتوان مدعی اثر مستقیم کتاب بر رباعیات شد ولی کم و بیش نشانه‌هائی از تشابه فکری بچشم میخورد و باید اذعان داشت قابوسنامه درردیف بهترین وشیواترین‌نثر پارسی قرن‌پنجم است . این کتاب دائرةالمعارفی است جامع علوم‌سیاسی - فلسفی- مردم شناسی - روانشناسی - و آئینه تمام و کمال اجتماع روز .

اصطلاحات و ترکیبات مندرج در قابوسنامه نظیر ترکیباتی است که خیام در

۱- حجةالحق ابوعلی سینا تألیف دکتر صادق گوهرین صفحه ۶۰۷
۲- زندگی و آثار خیام صفحه ۲۲۷
۳- باهتمام روبن لیوی استاد ادبیات فارسی دانشگاه کمبریج چاپ اوقاف گیب.

رباعیات بکار برده با توجه باینکه صاحب قابوسنامه درحدود ۲۰ سال زودتر چشم بجهان گشوده است.

اصطلاحات: ترکیب طبایع ـ افلاك ـ انجم ـ عنصر ـ شورستان ـ هرکه سازشود[1] و

جملات: تأثیر نیك و بد درعالم[2]. بکوشش روزی افزودن نگردد[3].

به همه‌حال اگر نبید خوری باید که بدانی چگونه باید خورد که اگر ندانی خوردن زهر است و اگر بدانی خوردن پازهر[4].

اما آغاز سیکی* خوردن در نماز دیگر کنی تا چون مست گردی شب در آمده باشد[5]. در مجلس اسپر غم بسیار فرما و مطربان خوش‌آواز استاد حاضر کن وسماع و شراب باید که خوش باشد[6]. هشت ساعت (از شبانه روز) بعشرت و طیبت مشغول باید بود و روح خویش تازه باید داشتن[7]. روزی مقسوم‌مست بهر کسی آن رسد که دراول قسمت شده است که از بهر روزی رنج بسیار برخود منه که بکوشش روزی افزون نگردد[8].

ولی تعصب مکن و بتعصب سخن مران[9]

ایزد تعالی این جهان را نه ازبهر نیاز خویش آفرید و نه برخیره بلکه بموجب عدل آفرید[10]. ظاهراً خیام رباعی شماره (۱۹) را در پاسخ این سخن سروده‌است.

بهرحال گفتارساده ودلنشین امیرعنصرالمعالی واصطلاحاتش کم‌وبیش رنگی در رباعیات خیام دارد ولی بیش‌از همه **سعدی** شاعر نامدار قرن هفتم متأثر از قابوسنامه است.

حکیم ناصرخسرو قبادیانی ـ (۳۹٤ـ٤۸۱)

۱ـ صفحه ۹ و ۱۴۰ همان کتاب ۲ـ صفحه ۹ سطر ۱۶ ۳ـ صفحه ۱۰ سطر ۳۲ ۴ـ صفحه ۲ سطر۱۸ ۵ و ۶ـ صفحه ۴۰ـ ۷ـ صفحه ۵۱ـ ۸ـ صفحه۳۸ ۹ـ صفحه ۹۰ سطر دو ۱۰ـ صفحه ۹ سطر اول

* سیکی مرکب ازکلمه (سه‌یکی) است بمعنی شراب جوشیده و ثلثان‌شده است که سه یك ازآن پس‌از جوشیدن باقی ماند (تاریخ سیستان).

شاعر و حکیمی سترک و بزرگ‌مایه بود در چند مورد بین عقاید فلسفی او وخیام نزدیکی و قرابت زیادی بنظر میرسد ولی در اعتقاد به جبر بین آنان اختلاف رای است:

آنکه بنا کرد جهان زانچه خواست — گر بدل اندیشه کنی زین رواست
این بد چون آمد و این نیك چون — عیب در این کار چگوئی کر است[1]



هر آن خشتی که بر ایوان سرایست — بدان کان از سر کشور خدایست[2]



بارخدایا اگر زروی خدائی — طینت انسان ز آخشیج سرشتی
طلعت رومی وچهره حبشی را — مایه خوبی چه بود و علت زشتی
چهره هندو و روی ترك چرا شد — همچو دل دوزخی و روی بهشتی
از چه سعید اوفتادو از چه شقی شد — زاهد محرابی و کشیش کنشتی
چیست خلاف اندر آفرینش عالم — چون همه را دایه و مشاطه تو گشتی
نعمت منعم چراست دریا دریا — محنت مفلس چراست کشتی کشتی[3]



نکوهش مکن چرخ نیلوفری را — برون کن ز سر باد خیره سری را
بری دان ز افعال چرخ برین را — نشاید ز دانش نکوهش بری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد — مدار از فلك چشم نیك اختری را[4]

اثر فلاسفه یونان را در بحث عقاید فلسفی خواهیم آورد .

۱ـ دیوان اشعار ناصر خسرو صفحه‌های ۵۶ و ۵۷ و زندگی وآثار عمرخیام مقدمه

۲ـ زندگی وآثارعمرخیام مقدمه

۳ـ ریاض‌العارفین هدایت صفحه ۳۹۴ و دیوان اشعار صفحه ۵۰۸

۴ـ دیوان اشعار ناصرخسرو صفحه ۱۳ به تصحیح سید نصراله تقوی .

الهام گیرندگان خیام

چنان می‌نماید که الهام گیرندگان خیام بیش از الهام دهندگان او هستند.

رباعیات **افضل الدین کاشانی** معروف بافضل کاشی متوفی بین ۶۱۰و۶۷۴ بعلت تشابه فکر و اصطلاح بیش از هر شاعر دیگر در رباعیات خیام تداخل کرده است. پیروان سبك وعقیدتی خیام فراوانند که ازاین جهت تداخل فوق العاده‌ای دررباعیات مشاهده میشود ازجمله شیخ فریدالدین عطار - کمال الدین اسماعیل - شیخ فخرالدین عراقی - مولانا جلال الدین بلخی - سعدی - اوحدالدین کرمانی - ظهیر فاریابی - شیخ سنجان خوافی - ابوالحسن خرقانی - صدرالدین خجندی - مجد همگر - سراج الدین قمری - بهاءالدین قزوینی - طالب آملی و بالاخره عبید زاکانی و حافظ.

درمیان شاعران پس از خیام هیچیك چون **عبید زاکانی** و **حافظ** دو شاعر معاصر قرن هشتم که باید بحق نوابغ هزل و غزل نامیدشان بیشتر متأثر از عقاید وفلسفه او نیستند. این موضوع شایان تذکار است که دو رباعی از اصیل‌ترین رباعیات خیام من باب شاهد و تضمین در آثار عبید آورده شده است که بعداً بتفصیل درایـن باره بحث خواهیم کرد. اینك چند رباعی **ازعبید زاکانی**:

دنیا نه مقام ماست نـه جـای نشست فرزانـه در او خـراب و اولیترمست
برآتش غم ز باده آبـی میـزن زان پیش که در خاك روی بادبدست[1]

☆☆☆

هرچند بهشت صد کرامت دارد مرغ و می و حـور سرو قـامت دارد
ساقـی بده ایـن باده گلرنگ بنقـد کان نسیه او سر بقیامت دارد[2]

☆☆☆

درویش که می خورد بمیری بـرسد ور رو بهکـی خـورد بشیری بـرسد
گر پیر خـورد جـوانی از سر گیرد ورزآنکه جوان خورد به پیری برسد[3]

۱- کلیات عبید زاکانی بتصحیح عباس اقتباس آشتیانی صفحه ۸۲
۲- و ۳- صفحه ۸۳ همان کتاب.



طبعم بنماز و روزه چـون مایـل شد　　گفتم که نجات کلیم حاصل‌شد..الی آخر[۱]



این رباعیات از شدت تشابه در اکثر جنکها بنام خیام آورده شده است .



حافظـ بلبل غزلسرای، بوستان ادب، ایران است تعبیرات ـ استعارات وتشبیهات شاعرانه اوچنان رنگ زیبائی باشعار جاودانه‌اش داده است که هر کس نقش خویش را چون آئینه می‌بیند، لکن افکار حافظ بنا بدیوانش دارای مراحلی است که متکلم الهی - صوفی و بالاخره رند بوده و رندی را در دوران کمال عقلی باز یـافته . در این مرحله است که عقاید فلسفی خیام در آثارش بخوبی مشاهده میشود. غزل ذیل مبین این معنی است :

کنون کـه میدمد از بـوستان نسیم بهشت　　من‌وشراب فـرح بخش‌ویـارحورسرشت
بمن حـکایت اردیبهشت میگویـد　　نـه عاقلست کـه نسیه خرید و نقدبهشت
بمی‌عمارت‌جان کن که‌این‌جهان خراب　　بر آن‌سر است کـه‌ازخاك مابسازدخشت
گدا چـرا نـزند لاف سلطنت امـروز　　که‌خیمه‌سایه‌ابراست و بزمگه‌لب کشت
وفا مجـوی زدشمن کـه پر توی ندهـد　　چوشمع‌صومعه‌افروزی ازچراغ کنشت
مکن بنامه سیاهی ملامت من مست　　که آگهست که‌تقدیر برسرش‌چه‌نوشت؟
قدم دریغ مدار از جنازه حافظ　　که گرچه‌غرق گناهست‌میرودبه‌بهشت[۲]

شراب‌فرح بخش‌ـیارحورسرشت ـ بزمگه‌لب کشت ـ خرید نسیه ورها کردن نقد خشت خاك‌ما ونوشته تقدیر، معانی واصطلاحاتی‌است که اکثراً خیام بکار برده‌است.

اینك دو رباعی :

ایـام شباب است شراب اولیـتر　　بـا سبزخطـان بـاده نـاب اولیـتر
این عالم فانی چـو خـرابست و بیاب　　از بـاده در او مست‌و خـراب اولیتر[۳]

۱ـ این رباعی را فیتزجرالد اشتباها بنام خیام ترجمه‌کرده است. و حال آنکه در صفحه ۸۲ کلیات عبید مندرج است .

۲ـ دیوان حافظ شیرازی بکوشش ح . پژمان صفحه ۳۶ چاپ ۱۳۱۸ تهران .

۳ـ از حواشی مینیاتورهای (۹۱۱ م) مکتب هرات دربریتیش میوزیوم .



با می بکنار جوی می‌باید بود وز غصه کناره جو می‌باید بود
این مدت عمر ما چو گل ده روزست خندان لب و تازه روی می‌باید بود[1]

فلسفه خیام

از نوا در ایام آنکه نخستین شارح فلسفه خیام **مولانا عبید زاکانی** متوفی (۷۷۲) بوده است او در رساله **اخلاق‌الاشراف** که بسال ۷٤۰ تحریر شده خلاصه مستنبط خود را از رباعیات برسبیل تعریض و کنایه بنام **مذهب مختار** عنوان کرده است .

این شرح ودیعه ذیقیمتی است که ٦۵۰ سال از آن میگذرد و در عین‌حال ۲۲۳ سال پس از وفات خیام انشاد شده . نخستین بخش رساله که درحکمت آمده مبین این حقیقت است که درقرن هشتم رباعیات خیام و فلسفه‌اش بسیار مورد توجه و عنایت خواص از جمله عبید بوده است . او استنباط خود را بنا بمقتضیات زمان تحت عنوان مذهب مختار آورده . اما با اوصافی که میشمرد وبیان عقایدی که‌میکند باید منسوب بعمر خیام باشد . از طرفی چون رباعیات ، مطایبات وهزلیات عبید که سراسر نقدی اجتماعی است مایه‌ای از فلسفه خیام دارد میتوان پذیرفت که **عبید زاکانی** شاعر و دبیر قرن هشتم ازمعتقدان فلسفه خیام بوده ـ دلیل دیگر برانتساب این شرح بخیام آنکه دورباعی که از امهات رباعیات او است همچنان بی ذکر نام گوینده در ختم کلام آورده شده اینک متن گفتار :

باب اول در حکمت ...... **مذهب مختار** [2]

«چون بزرگان و زیرکان خورده دان که اکنون روی زمین بذات شریف ایشان مشرف است در تکمیل روح انسانی و مرجع و معاد آن تأمل نمودند و سنن و آراء اکابر سابق پیش‌چشم بداشتند خدمتشان را بدین معتقدات انکاری تمام‌حاصل

۱ـ دیوان خواجه شمس‌الدین حافظ باهتمام مرحوم قزوینی ۳۷۹
۲ـ کلیات عبید زاکانی صفحه ۱۳

آمد . میفرمایند که بر ما کشف شد که روح ناطقه اعتباری ندارد وبقای آن ببقای بدن متعلق است و فنای آن بفنای جسم موقوف میفرمایند که آنچه انبیاء فرموده‌اند که او را کمال و نقصانی هست و بعد فراق بدن بذات، خود قائم و باقی خواهدبود محال است وحشر ونشر امری باطل . حیات عبارت از اعتدال ترکیب بدن باشد . چون بدن متلاشی شد آن شخص ابداً ناچیز وباطل گشت . آنچه عبارت از لذات بهشت و عقارب دوزخست هم دراین جهان می‌توان بود چنانکه شاعر گفته :

بیت

آنرا که داده‌اند همین جاش داده‌اند وآنرا که نیست وعده بفرداش داده‌اند

لاجرم از حشرو نشر عقاب و عذاب و قرب و بعد و رضا و سخط و کمال و نقصان فراغتی تمام دارند واین معتقد آنکه همه‌روزه عمر در کسب شهوات ونیل لذات مصروف فرموده میگویند : رباعی

ای آنکه نتیجه چهاروهفتی .....

و اکثر این رباعی در صندوقه گور پدران می‌نویسند . رباعی

زین سقف برون رواق و دهلیزی نیست ...... الی آخر ...



مقدمه نویسنده‌عرب‌سوری(**استاد ادیب‌التقی**) بر کتاب **رباعیات‌عمر الخیام**[1] **احمدالصافی النجفی** شایسته‌است بعنوان دومین شارح فلسفه خیام معرفی شود .

ادیب‌التقی که استاد دانشسرای عالی **دمشق** بود فلسفه خیام را چنین تقسیم و تعریف میکند .

فلسفه‌لاادریه Agnostisisme

خیام در مسائل ماوراءالطبیعه‌اعم از وجود مطلق ـ حقایق اشیاء وحقیقت‌روح و مبدأ و معاد در ردیف فلاسفه‌لاادری وشکاك است **Agnostique** که اعتراف بجهل دارد او معتقد است بشر قادر بدرك و آگاهی چنین مسائل نیست خیام منکر نیست

۱ـ چاپ ۱۹۲۶ دمشق .

ولی متدین هم نیست . وی مانند سایر فلاسفه بعدم امکان ووصول انسانی بشناسائی اسرار ازلی معتقد است که از صورت حوادث نمیتوان بحقایق و اسرار پی برد چه صورت ارتباطی با حقیقت مطلق ندارد و آنچه ما حس میکنیم ادراك وحواس‌شخصی است .

فلسفه انقلابی Mobilisme

عقیده خیام درباره حوادث نظری فلسفی وعلمی است و با نظر فلاسفه طبیعی Les naturalistes کاملا قابل انطباق است . دقت و بررسی دررباعیات میرساند که خیام از پیروان.فلسفه انقلابی Philosophie du changement است و این فلسفه امروز بنام موبیلیزم معروف است .

بنظر خیام موجودات درگردش مستمر و ابدی هستند و انسان در این سیل چون خرده و خاشاکی است که میگذرد و می‌غلطد وخود نمیداند ازکجا آمده بکجا میرود .

عناصر پیوسته در حال تجزیه وترکیب‌است ماده که از اجزاء بسیط ترکیب و تشکیل یافته دائما درحال بودی و نابودی است ، جمع میشود و متفرق میشود . انسانی که میمیرد وجسمش را بخاك میسپارند عناصر ترکیب کننده‌اش پس‌ازچندی از یکدیگر دور و تجزیه میشود از این تجزیه و ترکیب است که بعدا کوزه‌ها و جامها میسازند و ساقی که درآن کوزه و جام شراب میکند ذرات سر کیخسروها و جمشیدها را بدور میگرداند . بطور کلی جهان پیوسته در انحلال و ترکیب استو محال است دراین تفرقه و اجتماع عناصر جسم اولی بوجود آید . این افکار که از اکثر رباعیات خیام بدست می‌آید از اصول مسلمه طبیعیون است درعین حال اساس عقیده مادی گری (materialisme) را تشکیل میدهد .

بدبینی خیام

خیام بدبین بود و این حاصل عقیده فلسفی اوست . چرا همه آرزوها بگور میرود ؟ و چرا یأس و ناامیدی بدلها خانه میکند ؟ کسیکه بانگیزش پس‌ازمرگ و

دنیای آخرت مومن نیست و معتقد است که انتهای حیات نابودی و عدم مطلق است مسلماً به بدبینی میگراید بدبینی خیام را بعدمی بودن و نفی کلیه عقاید(Nihilisme) سوق داده. بدبینی از مختصات فلسفه نظری اواست ولی فلسفه عملی خیام برخوشی مبتنی است و آن فلسفه غرائز و لذات است که انسان باید در دوران عمر کوتاهش نهایت لذت و بهره را اززندگی ببرد واین همان عقیده **اپیکوری** است که میگوید سعادت و خوشی را باید در لذات زندگی جستجو کرد[1] .



سومین مفسر فلسفه خیام را از میان محققان و نویسندگان امریکائی بنام **ویل دورانت** (Will Durant) انتخاب میکنیم.[2] او میگوید خیام تجربیات خود را چنین خلاصه میکند :

«هنگام جوانی بدر استادان و مشایخ رفت و آمد داشتم و از هر کدام دلایلی در اثبات عقیده خود میشنیدم ولی از آن در که وارد میشدم دوباره برمی گشتم شاید خیام این سخن را از جنبه شاعری و نه ازنظر علمی گفته است وشاید هم از آن در که رفته بیرون نیامده است مگر آنکه هنگام ورود بمسجد یا مدرسه عقل خود را مانند نعلینش میکنده و زیر بغل میگرفته است زیرا کسی نیست که بدر استادان وحکمای بزرگ رفت و آمد کند ودرعقل وذهنش تغییری حاصل نشود ونظرش درباره هزاران مسئله حیاتی وسعت نگیرد .

چه امری بود که ایمان دوران کودکی خیام را بپرستش شکاکانه زیبائی و شراب بدل کرد ؟ چه امری جز فلسفه می توانست این عظمت را بشعر خیام بدهد؟»

منکر نوعی استنباط نویسنده امریکائی نسبت به خیام نمیتوان شد اما ازچنین شخصی که در مسائل مختلف تاریخی و فلسفی و اجتماعی مستغرق بوده بیش از این انتظار استقراء نمی توان داشت من چنین رباعی از خیام درجائی ندیده ام ولی گمان میرود منظور **ویل دورانت** مفهوم رباعی ذیل باشد که **بعطار ـ افضل کاشانی و**

۱ـ چنین مینماید که نویسنده سوری اقتباساتی از محققان ترک کرده است .

۲ـ لذات فلسفه ترجمه آقای عباس زریاب خوئی صفحه‌های ۱۰و۱۱ از انتشارات فرانکلین طبع‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۵۳

دایه رازی منسوب است [1] .

بـازی بـودم پریـدم از عـالم راز — بو تـا که پـرم دمی نشیبی بفـراز
این جا چـو نیافتم کسی محرم راز — زان در که در آمدم برون رفتم بـاز

اما خیام را درپرسش زیبائی ونشأة شراب شکی باقی نبود . شك او درمراحل بالاتر یعنی کیفیت خلقت وعلت آن بود بهرحال این اظهار ویلدورانت بسیارجالب است که چه امری بجز فلسفه میتوانست این عظمت را بشعرخیام بدهد ؟ آری فلسفه.



در کتابی که آقای خسروو ارسته باعنوان چهره واقعی خیام [2] بزبان فرانسوی منتشر کرده خیام را **اگزیستانسیالیست** **Existentialiste** دانسته است گـرچه او **اگزیستانسیالیسم** را تعریف نکرده ولی ما اختصاراً اصول آنـرا میآوریم و تصور نمی‌رود وجه اشتر کی بین این فلسفه و از آن خیام باشد .

«اگزیستانسیالیسم یعنی تقدم وجود برماهیت بدان معنی که بشرابتداوجود می‌یابد . متوجه وجود خود میشود سپس خود را می‌شناسد .

بشر هیچ نیست مگر آنچه از خود میسازد . کوشش اگزیستانسالیسم آنست که فرد بشری را مالك و صاحب اختیار آنچه هست قرار دهد و مسئولیت کامـل وجود او رابرخود مستقر کند بشروانهاده‌است .... وباید همه آثار مترتب برآن‌را بپذیرد . جبری وجود ندارد . بشر آزاد است، بشرآزادی است ، بهرگونه بوجود آید آینده‌ای دارد که خود باید بسازد . بشر ملزم و درگیر است...» [3] .

انسان شاد

رئالیسم خیام

هر فلسفه‌ای یار ئالیستی است یا ایده آلیستی و خـارج ازایـن دو حکمت و

۱ــ زندگی و آثار خیام صفحه ۲۶۵

۲ــ (Le vrai Visage d'Omar khayyam) نشریه‌اداره‌کل هنرهای‌زیبا صفحه ۷۶ چاپ ۱۹۵۷ تهران . ۳ــ اگزیستانسیالیسم واصالت بشر ازژان‌پل سارتر ترجمه آقای دکتر مصطفی‌رحیمی

فلسفه‌ای نیست .

خیام از آغاز شهرتش بنام و عنوان فیلسوف و حکیم معروف بوده است و معاصرانش اورا بهمین عنوان خطاب میکرده‌اند بدیهی است بآنکه صرفاً شعر بگوید یا اطلاعات ریاضی و پزشکی یا فقاهت داشته باشد فیلسوف خطاب نمیکنند دراینکه عمرخیام تاحدی ازپیروان‌عقیدتی‌حکیم بزرگ **شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا** بوده بحثی نیست ولی ازلحاظ زمانی یکدیگر را درك نکرده‌اند اما خیام اعتراف باستادی ابن سینا دارد چه علاوه بر ترجمه خطابه معروفش بفارسی[1] از مطالعه آثار این حکیم بهره‌ها برده ظاهراً نخستین مایه حکمتش را که شك باشد از افادات کتب شیخ کسب کرده است و اما پایه‌های فلسفه او را مطالعات یونانی استوار کرده تا آنجا که **قفطی** در تاریخ الحکماء عمرخیام را امام خراسان و علامه زمان معرفی میکند و می‌نویسد **علم یونانی** می‌آموخت و سیاست مملکت داری را بر قواعد و قوانین یونانی **توصیه** میکرد .

بعقیده **افلاطون** علاقمند بـه حکمت باید دارای اطلاعات ریاضی بخصوص هندسه ـ نجوم و موسیقی باشد .

بقول **برتراندراسل**[2] تأثیر هندسه در فلسفه و روش علمی عمیق بوده است با اصول بدیهی و آشکاری آغاز میشود آنگاه با استدلال استنتاجی پیش میرودو بقضایائی میرسد که نه تنها خودبخود مسلم نیستند بلکه از چنین حالی بسیار دورند و آنگاه می‌افزاید بنظر من بزرگترین منبع اعتقاد بحقیقت کامل و ابدی و نیز اعتقاد بدنیای مفهوم و محسوس همان ریاضیات است .

بنا براین قهرمان ما مقدمات نیل بمقام فلسفی را با فراگرفتن ریـاضیات و موسیقی و نجوم و اجتهاد در این علوم فراهم ساخته بود بدیهی است هرریاضی‌دانی استدلالی میشود و تسلیم عقاید تعبدی نمیگردد . در این زمان است مطالعات علمی خود را دنبال می کند و با سرسختی پیش میرود و می‌یابد که **یونانیان** درعقایـد و

۱ــ مجله شرق

۲ــ تاریخ فلسفه غرب ترجمه آقای نجف دریابندری صفحه ۹۸

اعمالشان با میانه روی میانه‌ای ندارند .

هراکلی توس بر آن بود که همه چیز تغییر میکند[۱] و این امر برای خیام قطعی میشود که نظر **آمپدوکلس** (انباذقلس) بر ترکیب ماده از چهار عنصر آب و خاك ـ باد و آتش علمی‌تر بنظر میرسد و نیز او معتقد بود که جهان مادی بشکل کره است چنانکه فیثاغورث زمین را کروی انگاشت و در جهان قانون جبری حاکم است[۲] .

و یا نظریه **انکساگوراس** (انکساغورس) که همه چیز بی‌نهایت قابل تقسیم است و حتی کوچکترین پاره ماده از هر عنصری مقداری در خود دارد ـ اشیاء آن چیزی بنظر می‌آیند که از آن چیز بیشتر از هرچیز در خود دارند . و او بود که توضیح داد تابش ماه از انعکاس نور است[۴] .

و عقاید **دموکریتوس** (ذیمقراطیس) که همه چیز از اتم‌هائی تشکیل شده است که از لحاظ فیزیکی و نه از لحاظ هندسی غیرقابل تقسیم‌اند . اتم‌ها همیشه دارای حرکت بوده‌اند و **لرد راسل** میگوید اتومیستها جبری محض بودند وعقیده داشتند که همه چیز برطبق قوانین طبیعی رخ میدهد .

اپیکوروس یا اپیکور[۵] معتقد بوده است که لذت خیر اعلی است در عین حال این فلسفه لذت بمثابه حالت آرامش تصور شده که صرفاً ناشی ازنبود پریشانی و نبود درد و رنج است و معتقد است که لذت حالتی مثبت و نمودار وجود بازگشت اعتدال[۶] در اجزاء سازمان وجود انسان است **اپیکور** ترس ازمرگ را منع کرده است او معتقد بوده که ترس از خدایان با هراس ازمرگ پیوستگی دارد وهمچنین میگوید نباید از مرگ هراس داشت بدین جهت که مرگ نیست شدن و از میان رفتن حساسیت است و روح نیز آمیزه‌ای از ذرات .

۱ـ صفحه ۱۱۲ همان کتاب

۲ـ صفحات ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ همان کتاب .

۳ـ صفحات ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ همان کتاب .

۴ـ صفحات ۱۴۳ و ۱۴۱ و ۱۴۸ همان کتاب .

۵ـ حکمت یونان تألیف شارل ورنر ترجمه آقای بزرگ نادرزاد صفحه ۱۹۰

۶ـ شرح عبید زاکانی در تفسیر مذهب مختار بصفحه ۴۴ همین کتاب مراجعه شود .

روح مانند جسم درمعرض ویرانی است. انحلال جسم موجب انحلال روح است[۱].

اپیکور میگفت لذت آغاز و انجام زندگی سعادتمندانه است[۲] جهت تکمیل وتتمیم این بحث بیمورد نمیداند نظر **آناتول فرانس**[۳] را که درمقدمه کتاب (عقاید ژروم کوانیار) نوشته است بیاورد :

« بعقیده من اپیکور و سن فرانسوا داسیز بهترین و مخلص‌ترین دوستانی هستند که بشریت در طول این سیر گمراهانه خود یافته است . اپیکور روح مردم را از هراسهای موهوم راحت کرد و گفت که باید معنی سعادت را باساختمان ضعیف و سرنوشت ناچیز انسان متناسب کرد . سن فرانسوا که مهربانتر و حساستر بود ادراك سعادت را درخیال‌پروری دانست وخواست که دیگران مثل‌او ازلذت انزوای دلکش وفرح‌بخش کامیاب شوند . آری هر دو خوب بودند یکی بواسطه آنکه پرده خواب و خیال را درید و دیگری بواسطه آنکه عالمی ازخواب و خیال ایجاد کرد که کسی در آن بیدار نشود» .



خیام بعقاید ایده‌آلیستی فلاسفه یونان چون افلاطون و ارسطو مطلقانظر و توجهی نداشت او با مطالعات شخصی و استفاده از افکار رئالیستی فلاسفه یونان فلسفه خاص خود را عرضه داشت **دستگاه فلسفی خیام** ازلحاظ علمی واجد ارزش است چنانکه تحول و تبدیل اجسام ـ بودی و نابودی ـ تفرقه و تجمع از اصول مسلمه فلسفه امروزی است و تقریباً اساس و پایه علم زیست شناسی یا بیولوژی را تشکیل میدهد و اینکه زندگی را بر لذت و خوشی استوار دانسته نظر تکامل‌یافته ـ ایست که‌امروز نیزازجهات روانشناسی مورد قبول‌است. این شبهه‌ایجاد نشود او کسی را بمیگساری دائمی وعیش‌شبانه‌روزی تشویق نمیکند. اوخود نمونه‌کامل‌افکارفلسفی خویش است. در علوم جهان معلوم سرآمد بوده ، دمی ازمطالعه وتحقیق نمیآسوده

۱ـ حکمت یونان صفحه ۱۸۹

۲ـ تاریخ فلسفه غرب صفحه ۴۷۷

۳ـ نوشته دکترغنی صفحه ۴۴ شماره دوم سال اول مجله یادگار .

است. **شك** از اصول اولیه معتقدات او است، کیفیت تکوین عالم از جهات علمی قابل انطباق با نظر خیام است. موضوع بدبینی خیام را بنحویکه بعضی مفسرین تفسیر کرده‌اند صحیح بنظر نمیرسد. **عقیده جبری** او جبر طبیعی و بیولوژیکی است چنانکه ژنها صفات جسمی پدرومادررا بفرزند منتقل میسازند وامری غیرقابل اجتناب است، طبیعت هم خصیصه‌هائی درجسم وروح انسانی بجای میگذارد که طبیعی وجبری است ولی شگفت آنکه خیام این جبر را در امور معاشی هم تسری داده است. عقیده خیام در جبر جازم بوده در پاسخ این سؤال که کدام یك از دو دسته (طرفداران جبر و اختیار) بحقیقت نزدیکترند جبری را با شرائطی نزدیکتر دانسته است[1].

اینك دو نظر موافق و مخالف:

هر آنکس را که مذهب غیرجبر است — نبی فرموده کاو مانند گبر است

از گلشن راز شیخ محمود شبستری[2]

و اما **ویل‌دورانت[3]** را عقیده دیگری است تمدنهای خسته مانند مردم پیر برای قبول فلسفه جبری آماده‌اند چون نمیتوانند بر مرگ غالب آیند شکست خود را باروپوش جبروپرده سرنوشت میپوشانند. ممکن است نظر محقق امریکائی تا حدی صحیح باشد ولی نباید فراموش کرد اکثر فلاسفه رئالیست یونان نیزجبری علمی بوده‌اند. و از جهتی فقدان اختیار موجب جبر غیر علمی است.

خیام از مرگ بیم و هراسی نداشت افسوس او بکوتاهی عمر است که چرا وقت و فرصت تنگ است و انسانی نمیتواند بهترو بیشتر از طبیعت و زیبائیهای آن لذت برد ـ بنابراین انتساب بدبینی و ترس از مرگ تعبیرات نابجائی است که از رباعیات شده، این گناه کسانی است که مفاهیم غیر منطقی رباعیات دخیل را بخیام

۱ـ جمله خیام در رسالة‌الجواب عن ثلاث مسائل چنین است:
واماسئوالهعن‌ای‌الفریقین‌اقرب‌الی‌الصواب فلعل‌الجبری‌اقرب الی‌الحق‌فی‌بادی‌الرای و ظاهرالنظر من غیران یتلجلج فی‌هذیانه ویتغلغل فی خرافاته حینئذا یبعد عن‌الحق جدا.

۲ـ تاریخ ادبی ایران اثر ادوارد براون ترجمه آقای علی‌پاشا صالح صفحه ۴۱۴

۳ـ لذات فلسفه ترجمه آقای عباس زریاب خوئی صفحه ۶۲

نسبت میدهند والا این معانی از رباعیات اصیل برنمیآید. خلاصه آنکه زیر بنای فلسفه خیام بر اصالت **انسان شاد** است.

آیا خیام صوفی بوده است؟

بدون ذکر مقدمه وحاشیه وبضرس قاطع باید گفت هرگز، بعضی ازرباعیات اصیل موجود است و هجومشایخ صوفیه معاصرش درباره او باقی.

چه کسی‌از **شیخ‌فریدالدین عطار نیشابوری** ازلحاظ زمانی بوی‌نزدیکتر است که آن اشعار **الهی‌نامه** را در حقش سروده[1].

یا شیخ **نجم‌الدین رازی** که در **مرصادالعباد من‌البداءالی‌المعاد** خیام شاعر را با عنوان «... سرگشته غافل و گم‌گشته عاطل[2]» توصیف میکند.

چگونه خیام میتوانسته صوفی و صاحب مسلك عرفان باشد و چنان رباعیات اصیل‌بسراید،این توهم‌از **تاریخ‌الحکما قفطی** برخاسته است اودراحوال عمرخیام چنین میآورد[3]....

صوفیان متاخر خویش را با بعضی از ظواهر اشعارش موافق یافتند و لذا در طریقت خود داخل کردند و درمجامع وخلوت‌ها ببحث پرداختند هرچند که معانی باطنی این اشعار برای شریعت چون مار گزنده است و مجموعه‌ای از شر و فساد.

بیان خیام و رباعیاتش درچند مورد با عقاید صوری صوفیه وجوه اشتراکی دارد از جمله اغتنام فرصت جبر وحتی وصف شراب وبزعم آنان ناپایداری جهان که صوفیان خیام را از خود دانسته و بزمزمه رباعیات او پرداخته‌اند ولی عقاید فلسفی خیام بهمین چند مورد اقتصار نمییابد و از این جهت بوده که صاحب کتاب تاریخ-الحکما متوجه موضوع شده باطن آن اشعار را چون مار گزنده معرفی کرده است

۱ــ صفحه ۸۱

۲ــ صفحه ۲۳۷

۳ــ صفحه ۲۳۳ و ۲۳۴ چاپ مصر.

هانری ماسه خاورشناس‌فرانسوی (متوفی ۱۹۷۰) خیام رادر کتاب منتخبات پارسی[1] درردیف شعرای صوفی آورده است معذالك ببعضی نکات فلسفی اوچون‌اغتنام‌فرصت، افسوس بر کوتاهی عمر و عدم فهم انسانی در درك اسرار جهانی اشاره میکند .



جهت سنجش افکار صوفیان وعقاید خیام ناگزیر از آوردن چند مورد از آثار آنانست تا خواننده خود بفراست اختلاف فاحش این دو عقیده را دریابد .



از وصلت‌نامه قطب‌العارفین شیخ فریدالدین عطار[2].

هر که در گرداب دنیا او فتاد — بی شکی از راه عقبی او فتاد
هر که از دنیای دون شادان بود — بی شکی از آتش سوزان بود
هر که را محبوب او دنیا بود — در جهنم دائمش مأوا بود
هر که در دنیا بکام دل نشست — هست او در دنیا بت پرست
خانه نفس است دنیا سربسر — بگذر از دنیا و شو صاحب نظر
در گذر از ذکر زهد و قیل وقال — درد را بگزین ز بی دردی بنال
درد درمان دل ما آمده است — درد در جان رهبر ما آمده است
درد ما را داد حال صوفیان — درد ما را داد شوق عارفان



از منظومه نان و حلوای شیخ بهائی[3]

عارفی از منعمی کرد این سئوال — کای تو را دل از پی مال و منال
سعی تو از بهر دنیای دنی — تا چه مقدار است ایمرد غنی
گفت بیرون ار حد شمار — کار من این است در لیل و نهار
عارفش گفتش‌اینکه‌بهرش‌درتکی — حاصلت زو چیست گفتا اندکی
آنچه‌مقصوداست‌ای‌صاحب ضمیر — بر نیامد زان مگر عشر عشیر

۱- Anthologie Persane چاپ پاریس صفحه ۸۳
۲- صفحات ۶۷ و ۶۸ چاپ تهران .
۳- چاپ تهران صفحه ۱۹

گفت عارف‌ایکه هستی‌روزوشب — از پی تحصیل آن در تاب و تب
شغل آنرا قبله خود ساختی — عمر خود را بر سر آن باختی
آنچه زان میخواستی‌حاصل‌نشد — وآنچه زان میخواستی واصل نشد
دار عقبی‌کان ز دنیا برتر است — و از پی‌آن سعی خواجه کمتراست
چون‌شود حاصل‌ترااجری‌از آن — من‌نگویم خود بگوی ای‌نکته‌دان

✿✿✿

رباعی[1]

با درد بساز تا دوائی یابی — از رنج منال تا شفائی یابی
می‌باش‌بوقت بی‌نوائی‌شاکر — تا عاقبت الامر نوائی یابی

✿✿✿

از کرامات مشایخ صوفیه[2] . . . . وی (شیخ محیِ‌الدین عبدالقادر جیلی) گفته که خرد بودم روز عرفه بصحرا بیرون رفتم ودنبال گاوی گرفتم بجهت‌حراثت آن‌گاو روی باز پس کرد وگفت (یا عبدالقادر مالهذا خلقت ولابهذا امرت) بترسیدم و باز گشتم وببام سرای خود بر آمدم حاجیان را دیدم که درعرفات‌ایستاده بودند پیش مادرخود رفتم‌وگفتم مرادرکار خدای تعالی کن... از من سبب‌آن داعیه پرسید با وی گفتم بگریست و برخاست و ۸۰ دینار بیرون آورد که بمیراث پدر من مانده بود چهل دینار برای برادرمن گذاشت وچهل دینار را درزیر بغل من درجامه من دوخت و مرا اذن سفر کرد ...)

✿✿✿

وی (شیخ عبدالقادر[3]) گفته که یازده سال‌دریك برج بنشستم وبا خدای تعالی عهد کرده بودم که نخورم تا بخورانند و لقمه در دهان من ننهند و نیاشامم تا مرا بیاشامند یك بار چهل روز هیچ چیز نخوردم بعد از چهل روز شخصی آمد و قدری طعام‌آورد وبنهاد وبرفت نزدیك بود که نفس‌من بر بالای طعام افتدازبس گرسنگی،

۱ـ ازگوینده ناشناخته صفحه ۹۸ خیام تیرتهه .
۲ـ نفحات‌الانس من حضرات‌القدس‌جامی‌باهتمام‌آقای مهدی توحیدی‌پورصفحه۵۰۷
۳ـ صفحه ۵۰۸ نفحات‌الانس .

گفتم والله که از عهدی که با خدای تعالی بسته‌ام بر نگردم . شنیدم که از باطن‌من شخصی فریاد می کند بآواز بلند میگوید الجوع الجوع الجوع ناگاه شیخ‌ابوسعید مخزرمی رحمةالله تعالی بمن گذشت و آن‌آواز بشنید و گفت عبدالقادر این چیست؟ گفتم این قلق و اضطراب نفس است و اما روح برقرار خود است و در مشاهده‌ی خداوند خود گفت بخانهٔ ما بیا و برفت من در نفس خود گفتم بیرون نخواهم رفت ناگاه ابوالعباس خضر علیه‌السلام درآمد و گفت برخیز و پیش ابوسعید رو رفتم دیدم که ابوسعید بر در خانه خود ایستاده است و انتظار من می‌برد گفت ای عبدالقادر آنچه من ترا گفتم بس نبود که خضر را می‌بایست گفت ؟ پس مرا بخانه آورد و طعامی که مهیا کرده بود لقمه لقمه در دهان من می‌نهاد تا سیر شدم بعد از آن مرا خرقه پوشانید و صحبت وی را لازم گرفتم .



فن گرونبام خاورشناس آمریکائی‌در کتاب **وحدت و تنوع‌در تمدن‌اسلامی**[1] عقیده خاصی رادرباره تصوف نقل‌می کند اومیگوید دریکی ازآثار پزشکی‌موضوع روانشناسی تصوف مورد بحث و تـأیید قـرارگـرفته یعنی **دکتر کازانسکی** Dr. Kazansky بر اساس مشاهدات پزشکی خود در ترکستان این موضوع را مطرح کرده و در کتاب بی‌نظیر و کم‌یاب خود بنام Mistitsizm V islame که ۱۹۰٤درسمرقند چاپ شده در این خصوص بحث‌نموده وی‌تصوف را یك نوع مرض فکری نسبت‌بعالم وجود وعالم مادی میداند بعضی ازصفات ممتازه اهل‌تصوف‌اطناب در بیان، عبارات فریبنده ، تشبیهات و کنایات عارفانه و خلسه و ریاضت است دکتر کازانسکی میگوید اینها عوارض روحی « تشتت احساسات است (Dispersed Excitment) **مینورسکی** خاورشناس روسی‌الاصل انگلیسی‌در همین کتاب‌راجع بتصوف چنین اظهارنظر می کند[2] اززمان غزنویان و سلجوقیان عقاید صوفیانه‌بطور روزافزون درایران دیده شده ... تصوف بقدری در ایران رایج است که بایدپیدائی

۱ـ ترجمه آقای عباس آریان‌پور صفحه ۳۱۳

۲ـ وحدت و تنوع در تمدن اسلامی صفحات ۲۹۱ و ۲۹۰

آنرا در اثر وضع عمومی محیط آن بدانیم . . . بطور کلی تصوف سبب شده که ایرانیان دارای آرامش روحی شده و با صبر و بردباری تحمل مظالم اشغالگران‌را بنمایند ـ البته ادبیات تصوف دارای آثار بسیار نفیس و دلفریب غیر ایرانی است که عاشقان ادبیات فارسی را فریفته خود ساخته و خود ایرانیان هم آنرا از مفاخرادبی خود میدانند اما در هر حسنی عیب هم هست و تصوف با همه محاسن و تحولات نیکوئی که در تاریخ ایران بوجود آورده باز عقل سلیم ایرانیان را که از نوامیس برجسته اسلامی است تضعیف نموده است .



توهم دیگر صوفی مسلك بودن خیام از رساله کلیات وجود بفارسی وبخصوص فصل سوم آن حاصل شده است که عین آن مطالب در کتاب المنقذ من‌الضلال **امام محمد غزالی** طوسی متوفی ۵۰۵ آمده[۱] .

خلاصه این فصل چنان است : کسانیکه طالب شناخت خداوند سبحانه‌وتعالی اند چهار گروهند : ۱ـ متکلمان یا علمای حکمت الهی ۲ـ فلاسفه ۳ـ اسماعیلیان یا باطنی‌ها ٤ـ اهل تصوف ، که می‌افزاید این طریقه از همه بهتر است صرفنظر از اینکه **مینورسکی** در دائره‌المعارف اسلامی انتساب این رساله را بخیام مشکوك میداند وجود این فصل از رساله در کتاب معروف غزالی رافع توهم و مؤید نظر مینورسکی است که چگونه خیام فیلسوف نفی فلاسفه میکند ؟



علت دیگر این انتساب آنکه برادران پارسی گوی هندی ما که دوق عرفان وتصوف درغالبشان غلبه دارد واکثر کتب خطی فارسی را بطبع رسانیده‌اند مایل‌اند که همه بزرگان علم و ادب را نیز هم ذوق خویش بدانند و لذا از الحاق وانتحال و پیوستن آثار دیگران در ارضای این خاطر دریغ ندارند .

رباعیات عمرخیام که در هندوستان بطبع رسیده کلا بین ۷۰۰تا۱۲۰۰رباعی

۱ـ امام محمد غزالی متفکر بزرگ مسلمان ازمونتگمری وات ترجمه‌آقای اصفهانی زاده صفحه ۳۱

است که اکثر رباعیات الحاقی همانا رباعیات عرفانی است برای نمونه سه کتاب چاپ هندوستان که در دسترس نویسنده است معرفی می کند :

۱ـ زندگی و آثار خیام نوشته (سوامی ـ گویندا ـ تیرتهه) که ۱۰۹۶ رباعی منتسب بخیام را بشعر انگلیسی ترجمه کرده است این کتاب در الهآباد دکن بطبع رسیده است .

۲ـ مجموعه رباعیات خیام چاپ لکنهو شامل ۷۷۲ رباعی .

۳ـ رباعیات حکیم عمرخیام طبع شرافت بمبئی شامل ۷۵۷ رباعی .

آثار و تصنیفات خیام

۱ـ رساله در جبر و مقابله که **و پکه آلمانی** در ۱۸۵۱ میلادی متن عربی را با ترجمه فرانسوی درپاریس منتشر ساخته است. متن فرانسوی مرقوم را **استاد غلامحسین مصاحب** با مقدمه و حواشی در ۱۳۳۶ بفارسی بر گردانده است .

خیام در مقدمه این رساله عباراتی آورده که مقام علمی و علاقه به بحثوسعه صدر و موقع جلیل او را در فضل مینماید، ترجمه آن چنین است[۱] : قبل از آنکه بروشن ساختن مقصود بپردازیم ذکر این نکته را لازم میشماریم تا مگر خواننده این رساله را بطلب علوم و دریافت مطالبی که بآن پی بردهایم تحریض کنیم. بیننده این سطور گمان نبرد که محك نویسنده دربیان این عبارت خود خواهی وجاهطلبی است چه این از عادات بینوایان چاپلوس خودستاست و هیچکس جز دونان بخودستائی نپردازد. نفوس مردم فرومایه طاقت فراگرفتن علم فراوان ندارد وبمقداری اندك معجب شده چنین میپندارد که حد علم همانست که ایشان اندوختهاند ازقبول آرائی که ممکن است ما را بخطا اندازد بخدا پناه میبریم و آرزو میکنیم کهرحمت الهی ما را بدرك حقایق و رستگاری وکامیابی بهره مند سازد .

۲ـ رساله فی ما اشکل من مصادرات اقلیدس که در ۴۷۰ تحریر شده در۶۱۵ استنساخی از آن بعمل آمده که اکنون درکتابخانه **لیدن هلند** است متن عربی

۱ـ عباس اقبال اشتیانی مجله شرق شماره امرداد ۱۳۱۰ صفحه ۴۸۵

این رساله را دکتر تقی ارانی بسال ۱۳۱٤ در تهران منتشر ساخت ولی ترجمه فارسی باضافه حواشی و مقدمه جامع بنام **خیامی‌نامه** باهتمام **استاد جلال‌الدین همائی** بسال ۱۳٤٦ در تهران نشر شد.

۳- رساله حل مسئله جبری با قطوع مخروطی.

۴- رساله مشکلات حساب که نسخه‌ای از آن در **مونیخ** است.

۵- شرح‌المشکل من کتاب‌الموسیقی که **آقای همائی** ضمن ترجمه‌مصادرات اقلیدس معرفی و عنوان کرده است[1].

۶- رساله کون‌وتکلیف بعربی که درپاسخ سئوال ابی‌نصرمحمدبن‌عبدالرحیم نسوی قاضی فارس و شاگرد بوعلی‌سینا بسال ٤۷۳ تحریر شده.

۷- رساله در جواب مسئله (الجواب عن‌ثلاث مسائل: ضرورت تضاد فی‌العالم الجبر و البقاء) مندرج درجامع‌البدایع چاپ مصر بنام تتمه رساله کون وتکلیف.

۸- رساله اولی در وجود بعربی که سلیمان ندوی از جامع‌البدایع استخراج کرده.

۹- رساله فی‌الاحتیال لمعرفة مقداری ذهب و الفضه فی جسم مرکب منهما معروف به میزان الحکمه در بیان یافتن اشیای مرصع بدون کندن جواهر از آن که در کتابخانه گوتای آلمان موجود است.

۱۰- ترجمه خطبه شیخ الرئیس ابوعلی‌سینا بفارسی[2].

۱۱- ضیاءالعقلی در موضوع علم کلی[3].

۱۲- رساله مسمی بلوازم‌الامکنه درفصول و علت اختلاف هوای بلاد واقالیم که مؤلف تاریخ الفی به خیام نسبت داده.

۱۳- زیج ملکشاهی که خیام یکی از مؤلفین آن بوده.

۱۴- رساله در وجود بعربی.

۱۵- چند قطعه شعر عربی.

۱- خیامی‌نامه صفحه ۳۳۸

۲- مجله شرق امرداد ۱۳۱۰ خورشیدی بسعی مرحوم سعید نفیسی.

۳- جامع‌البدایع چاپ۱۳۳۰ قمری قاهره.

۱۶ـ رساله در طبیعیات که بیهقی و شهروزی متذکر شده‌اند .

۱۷ـ ۱۹ دیماه ۱۳۴۷ مطابق با ۹ ژانویه ۱۹۶۹ خبرگزاری شوروی این خبر را اعلام کرد[1] :

یکی از آثار بزرگ خیام شاعر نامی ایران در علم نجوم پس از ۹ قرن شناخته شد . این اثر ارزنده **(مجمع‌القوانین نجوم)** نام دارد کسی که پرده ازاین ابهام تاریخی برداشته بانوی ریاضی‌دان اهل‌ازبکستان است که (لوریاهوبرت‌دینوا) نام دارد **دینوا** پس‌از تحلیل و بررسی مجمع‌القوانین نجوم باین نتیجه رسید که مؤلف کتاب کسی جزحکیم عمرخیام شاعر وریاضی‌دان معروف نبوده .

بانوی مزبور نسخه فتوکپی این اثر را که در موزه استانبول نگاهـداری میشود مطالعه و تحقیق کـرد (مجمع‌القوانین نجوم) در سال ۱۲۳۵ میلادی یعنی درست یك قرن پس‌ازمرگ خیام مجدداً برشته تحریر کشیده شده است[2] ...



بمناسبت کشف ایـن اثر**دکترمحسن‌هشترودی** محقـق و استاد دانشگاه در شماره ۲۸ دیماه ۱۳۴۷ **روزنامه‌کیهان** چنین نوشت... (.... در ایران‌نخستین کسیکه بمعنای وسیع‌کلمه متوجه این امرشد **آقای ابوالقاسم قربانی** یکی از مدرسین ریاضی است .

او در حدود ۱۵ سال پیش درماهنامه‌ای ضمن مقاله در باره‌کارهای خیام این استنباط خود را شرح داد . دوکار که در ریاضی پس‌از خیام انجام‌گرفته نخست از طـرف او عنوان شده است **(مثلث پاسکال)** و**(دوجمله‌ای نیوتن)** که بنام این دو معروف شده‌پیش‌ازآن بوسیله **خیام** پیدا شده بوده است این‌استنباط را آقای‌قربانی از روی متون مختلفی که در دست داشت نمود اما بعدها **روزنبرگ** استاد هندسه دانشگاه مسکو که فارسی‌هم میداند متن اصلی خیام را پیدا کرد(!) و بچاپ رسانید پرفسور روزنبرگ در ملاقاتی اظهار داشت سابقه مقاله‌های‌آقای قربانی را دارد و متذکر گردید دلایل ادعای او را در مـورد مثلث پاسکال و دو جمله‌ای نیوتن پیدا

۱ـ بنقل از روزنامه‌کیهان.

۲ـ از تاریخ نشر این خبر دیگر اطلاعی از ترجمه و صحت انتساب‌آن حاصل‌نشد.

کرده است .

... خیام در ریاضیات نسبت بعصر خود دو سه قرن جلو بوده است و کیفیت ارزشهای او درریاضیات بقرن هیجدهم میرسد ولی باید اذعان داشت که **خیام ریاضی** دان سخت **تحت الشعاع خیام شاعر** قرار گرفته است. بهرحال از آثار خیام استنباط میشود که او آثار دیگری هم دارد که شاید بمرور پیدا شود .)



بالاخره رساله **کلیات وجود و نوروزنامه**

انتساب این رساله و نوروزنامه بخیام مشکوك است. در باره این رساله در باب تصوف وخیام بحث لازم بعمل آمد . ولی نوروزنامه‌راهم **مینورسکی** منتسب بخیام نمیداند[1] .

منهم مایل بودم چون **استاد مجتبی مینوی** نوروزنامه اثری از خیام باشد لکن مفاد و مندرجاتش برخلاف این آرزو است . گرچه نام عمرخیام بعنوان خواجه حکیم فیلسوف الوقت سیدالمحققین وملك الحکما آورده شده که هیچ مؤلف ومصنفی چنین عناوینی بخود نمیدهد . مترادفاتی که در باره نام ماههای پارسی ذکر کرده است دون شأن منجم وریاضی دانی چون خیام است درحالیکه **آثار الباقیه بیرونی** (۳۶۲ـ۴۴۰) **وزین الاخبار گردیزی** (۴۴۲) مسلماً در دسترسش بوده محال است کسیکه در هیئت شاهی منجمان (۴۶۷ـ۴۶۸) اگـر سمت ارشد نداشته در ردیف سایران بوده یك چنین مترادفاتی ذکر کند (اسفند ارمد ماه این ماه را بدان اسفند ارمذ خوانند که اسفند بزبان پهلوی میوه بود !)[2]

وانگهی خیام جز رسالات حکمی وجزوات علمی اثر دیگـر از خود باقـی نگذارده چگونه دست بتحریر چنین کتابی دوراز تخصص یازیده است .

نوروزنامه در نوع خود جالب ومسلماً اثری معتبراز قرون پنجم و ششم است ولی ارتباطی بخیام ندارد بطوریکه از عنوانش بر میآید ممکن است بخشی از آن بعضی افادات شفاهی حکیم عمرخیام باشد که یکی از شاگردانش برشته تحریر

۱ـ چهار مقاله به تصحیح مرحوم قزوینی چاپ دکتر معین صفحه ۳۱۰
۲ـ نوروزنامه باهتمام اوستا صفحه ۶۷

کشیده است . در هیچ تذکره و تاریخی از انتساب آن بخیام نامی برده نشده .

مندرجات کتاب چنین است :

اندر آئین پادشاهان عجم ، اندر یاد کردن زر و آنچه واجب بود درباره او که در این مورد میگوید و گروهی لح لح قلوب الاجاة یعنی خرمیهاء دل بزرگان و گروهی قرةالعین الدین یعنی روشنائی چشم دین، وشرف زر بر گوهرهاء گدازنده چنان نهاده‌اند که شرف آدمی بردیگر حیوانات، و از خاصیتهاء زریکی آنست که دیدار وی چشم را روشن کند و دلرا شادمان گرداند و دیگر آنك مرد را دلاور کند و دانش را قوت دهد و سدیگر آنك نیکویی صورت افزون کند و جوانی تازه دارد و به پیری دیر رساند[1] چگونه ممکن است فیلسوف ریاضی چون خیام چنین قلقی برای زر نشان دهد ؟

و گوینده این رباعی باشد :

چون روزی وعمر بیش و کم نتوان کرد دل را بکم و بیش دژم نتوان کرد

کار من و تو چنانکه رأی من و تست از موم بدست خویش هم نتوان کرد

اندر دفینه‌ها ــ یاد کردن انگشتری یاد کردن خوید و آنچه واجب آید در باره او ــ یاد کردن شمشیر ــ یاد کردن اسب ــ اندرذکر باز ــ گفتار اندر منفعت شراب ــ گفتار اندر خاصیت روی نیکو . خیامی که در چون چرای تکوین جهان میاندیشد کی و کجا متوجه چنین مسائل پیش پا افتاده میشود بهرحال در نوروزنامه دو نکته مثبت بعنوان قرینه بر انتساب افادات شفاهی خیام بچشم میخورد :

۱ــ موضوع حکایت اندر پدید آمدن شراب که با اندك تفاوت در **راحة‌الصدور** راوندی (۵۹۹)[2] بعنوان حکایت آوردن لکلك دانه‌های انگور را بخدمت کیقباد به نظر میرسد و در ختم مقال رباعی معروف خیام را بدون ذکر نام آورده است .

یك جرعه می کهن ز ملکی نو به ...

۱ــ صفحه ۷۵ همان کتاب

۲ــ به تصحیح محمد اقبال لاهوری صفحات ۴۲۳ تا ۴۲۵

ممکن است اقتباسی از نوروزنامه و نتیجهٔ افادات خیام باشد .

۲ـ ازفحوای رباعیات ونوشته‌های خیام چنین برمیآید که وی مردی صاحب احساس وغرور ملی بوده است و بآثار گذشته ایرانی ورسوم و سنتها ارج مـی‌نهاده علی‌رغم او **امام محمدغزالی** معاصرش در **در کیمیای‌سعادت** در باره جشن‌هـای **نوروز** و **سده** چنین اظهارنظر کرده است[1] (منکرات بازارها ـ آنکه ... چنگ و چغانه فروشند. و صورت حیوانات فروشند برای کودکان در عید و شمشیر و سپر چوبین فروشند برای نوروز و بوق سفالین بـرای سده و کلاه و قبای ابریشمین فروشند برای جامه مردان و همچنین هرچه درآن تلبیسی باشد و مجمره و کوزه ودوات و اوانی سیم و زر فروشند و امثال این و ازاین چیزها بعضی حـرام است و آنچه برای سده و نوروز فروشند چون سپر وشمشیر چوبین و بوق سفالین، این در نفس‌خود حرام نیست ، ولیکن اظهار شعار گبران است که مخالف شرعست و ازاین جهت نشاید بلکه افراط کردن درآراستن بازار بسبب نوروز وقطایف[2] بسیار کردن و تکلفهای نو ساختن برای نوروز نشاید، **بلکه‌نوروز وسده‌باید که مندرس‌شود وکسی‌نام‌آن نبرد:** تا گروهی از سلف گفته‌اند که روزه باید داشت‌تا ازآن طعامها خورده نیاید وشب سده چراغ فرا نباید گرفت تااصلاآتش‌نبینند و محققان گفته‌اند روزه داشتن این روزهم ذکر این روز بود و نشاید که نام این روز برند بهیچ‌وجه بلکه با روزهاء دیگر برابر بایددانست وشب سده همچنین، چنانکه از اوخود نام و نشان نماند) .

چنانکه ملاحظه میشود اگر با این دو نکته می‌توان حکم بر انتساب چنین کتابی بعمرخیام ریاضی‌دان و فیلسوف داد بحثی نیست .

۱ـ چاپ کتابخانه مرکزی صفحه ۴۰۷

۲ـ نوعی شیرینی

رباعیات

هدف اصلی نویسنده از نشر این کتاب علاوه بر استنباطات تازه یکسان کردن رباعیات اصیل خیام در حدود امکان است . زیـرا بطوریکه مشاهده میشود رباعیات هیچیك از مجموعه‌های منتشر شده یکسان نیست . هر مؤلفی پیوسته چند رباعی دلخواه را بنام خیام منتشر می کند . در نتیجه هیچگاه رباعیهای حقیقی و چهره واقعی او از خلال اشعارش شناخته نمیشود ـ دیگر آنـکه شکل و تصویر او را همه به یکسان بشناسند . در کتابهای انگلیسی و امریکائی خیام را با کلاهی پوستی که اقتباسی از ملبوس ترکی است مجسم می کنند ، در کتب هندی با دستار خاص هندیان و قیافه‌ای استخوانی که سمبل همان مردم است مصور میسازند و در **تهران** ما قیافه رباخواری را که انگشت حسرت بزیر چانه دارد بعنوان خیام متفکر منقش ساخته‌اند .

نخستین بار مجسمه برنزی خیام را استاد **اسماعیل ارژنگ خراسانی** به سال ۱۳۴۷ ساخت که عکس آن زینت بخش این کتاب است امیدآنکه این صورت بعنوان (**عکس نورم و استاندارد**) خیام شناخته شود .

نویسنده معتقد نیست در هرذکر حالی که از خیام میرود بسبك و سنگین کردن رباعیات اصیل از دخیل پرداخته شود وپیوسته هدف فدای وسیله گردد زیرا بحث در بیش از هزار رباعـی جز اتلاف وقت چیزی نیست فقط تردید در رباعیاتی است که بعنوان اصیل شناخته شده و مأخذ معتبر معرفی گردیده که مـا در اینجا باستقراء این قسمت خواهیم پرداخت . ازلحاظ نویسنده سطور رباعیات اصیل علاوه برضوابط معمول دارای فروزندگی خاصی است که در بین صدها و هزاران رباعی دخیل خود نمائی میکند ، زیرا در تمام طول تاریخ ادبی ایران گـوینده و فیلسوف رئالیستی چون خیام بوجود نیامده است که همانند او کلامی سروده باشد، ربـاعیات تقلیدی و تعریضی قابـل تشخیص است بعضی از خاورشناسان از جمله

کریستن‌سن ضابطه اصالت را کثرت مأخذ در جنگ‌ها دانسته در حالیکه بسیاری از رباعیات دخیل در کلیه مآخذ که معمولا ازقرن نهم ببعد است آمده و بقطع یقین از خیام نیست، زیرا متن ومعنی بکلام خیام نمیماندولی این‌ضابطه را میتوان بعنوان اماره نه‌دلیل‌وسیله انتساب‌دانست بعلاوه‌ما ضمن‌رعایت سوابق در آثاروتذکره‌های مهم **مفاهیم و معانی رباعی و انطباق با روحیه گوینده را ملاك قرار داده‌ایم** ازمدارك مجعول کتابخانه‌های‌خارج وهمچنین از نوع **طربخانه‌رشیدی** که مشحون از جعل روایـات وحکایات است مطلقا چشم پوشیده‌ایم چنانکه یکبارهم گفتیم خیام هیچگاه جزوه یا کتابی تحت عنوان رباعیات با مهر و امضاء نشر نکرده مقتضیات محیط و عصر باو چنین اجازه‌ای نمیداده است بنابر این رباعیات موصوف بفاصله کمی بعداز خیام دستخوش تشتت و تداخل شده **قفطی** یکصد سال بعد میگویـد رباعیات خیام در مجامع و خلوات صوفیان خوانده میشده در همین تاریخ است که باید تعدادی رباعیات **سنائی** و **شیخ‌عطار** و **افضل‌وخواجه عبدالله انصاری** در رباعیات خیام تداخل کرده باشد .



کهن‌ترین نوشته‌ایکه دو رباعی‌از عمرخیام با نام و عنوان نقل شده همانا **مرصادالعباد**[۱] **نجم‌الدین رازی** است که‌بسال ۶۲۰ یعنی درحدودیکصد سال بعداز وفات خیام تألیف شده است[۲]

ولی اولین رباعی را نخستین‌بار در کتاب **التنبیه امام‌فخررازی** متوفی ۶۰۶ ملاحظه میکنیم .

(۱)

در دایرۀ کامدن و رفتن ماست — آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست
کس‌می‌نزندمی‌دراین‌معنی‌راست — کاین‌آمدن ازکجا ورفتن بکجاست

۱ـ صفحات ۱۸ و۲۲۷ چاپ تهران .

۲ـ روش ما بنابهدف‌کتاب انتخاب ترکیب‌مشهور رباعیات است . بنابراین فارغ‌از اشاره به نسخه بدلها هستیم .

(۲)

دارنده چو ترکیب طبایع آراست — از بهر چه‌اوفگندش‌اندر کم‌و کاست
گر نیک آمد شکستن از بهر چه بود — ور نیک نیامد این صور عیب کراست

از رباعیات مورد ترجمه فیترجرالد است که بعلامت (فیتز) نموده میشود.

✿✿✿

علاالدین عطاملك جوینی که تاریخ جهانگشای را در ۶۵۸ برشته تحریر در آورده است[۱] در ذکر واقعه مرو در کشتار مغولان مینویسد هزارهزار وسیصد هزار و کسری کشته احصاء شد و این شعرخیام را حسب حال آورده ، در **تاریخ وصاف** نیز این رباعی بنام خیام مذکوراست .

(۳)

ترکیب پیالهٔ که درهم پیوست — بشکستن آن روا نمیدارد مست
چندین سر و پای نازنین و بر و دست — ازمهر که پیوست و بکین که شکست[۲]

(فیتز)

✿ ✿ ✿

حمداله مستوفی که **تاریخ گزیده** را بسال ۷۳۰ تحریر کرده است[۳] از مورخان دانشمند عصر خود بوده در باب شعرای عجم این رباعی را از خیام نقل می کند .

(۴)

هرذره که برروی زمینی بوده است
خورشید رخی زهره جبینی بوده است
گرد از رخ نازنین بآزرم فشان
کان هم رخ و زلف نازنینی بوده است

۱ـ صفحه ۸۵ چاپ کلالهٔخاور.

۲ـ هدایت در ریاض‌العارفین این رباعی را اشتباهاً بخواجه نصیرالدین طوسی نسبت داده صفحه ۲۴۵

۳ـ صفحه ۷۲۸ باهتمام آقای دکتر نوائی.

این رباعی در **فردوس التواریخ** و **نزهة المجالس** بنام خیام نیز آمده است.



پنجمین و ششمین رباعیهای اصیل خیام در **اخلاق الاشرف عبید زاکانی** که در ۷٤۰ تحریر شده مذکور است راجع باین دو رباعی در بحث فلسفه بتفصیل سخن گفتیم بهرحال عبید زاکانی باب اول این رساله را درحکمت از قول صاحبان مذهب مختار یعنی نوآوران نوشته و در آخر دو رباعی خیام را شاهد آورده است[۱] .

(۵)

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی — وزهفت و چهار دائم اندر تفتی
می‌خور که هزار بار بیشت گفتم — بازآمدنت نیست چو رفتی رفتی

و مصرع چهارم را در چند مورد تضمین کرده .

این رباعی در **مونس الاحرار** بنام خیام نیزذکرشده است .

یکی از خواص رباعیات اصیل خیام آنکه یا عده‌ای از مخالفان بجوابگوئی پرداخته‌اند ویا به تقلید از آن رباعیهائی سروده‌اند .

از جمله **افصل الدین کاشانی** بتقلید رباعی مرقوم چنین ساخته است :

ای آنکه خلاصه چهار ارکانی — بشنو سخنی ز عالم روحانی
دیوی و ددی و ملکی وانسانی — در تست چنانکه مینمائی آنی

و یا **عطار** چنین سروده است :

تا کی گوئی ز چار و هفت ای ساقی — تا چندزچار وهفت و هشت ای ساقی
این قول نکو که وقت رفت ای مطرب — هان باده بده که عمر رفت ای ساقی



و اما در خصوص **رباعی ششم** که در متون معمولی کمتر مذکور است علاوه بر کلیات عبید در ۱۲ مأخذ از مآخذ کهن بنام خیام آمده است که عبارتند از جنك

۱ـ کلیات عبید زاکانی صفحه ۱۲

خطی کتابخانـه وین مورخ ۱۵۵۰ میلادی و کتابخانه ایاصوفیه استانبول مورخ ۱۴۵۷ ـ کتابخانه برلن۱۴۸۷ ـ وکتابخانه لکنهو ۱۵۵۰ و سایر کتابخانه‌های‌هند که تاریخ اکثر آنها در حدود ۱۵۵۰ است[۱].

اینك رباعی:

(۶)

زین سقف برون رواق و دهلیزی نیست
جز با من تو عقلی و تمیزی نیست
ناچیز که وهم کردگان چیزی هست
خوش‌بگذر ازاین‌خیال‌کان چیزی نیست

پاسخی که از **خواجه نصیرالدین‌طوسی** است چنین است[۲].

جزحق‌حکمی که حکم را شاید نیست   هستی که ز حکم او برون آید نیست
آن چیز که هست آن چنان میباید   آن چیز که آن چنان نمیباید نیست

ملاحظه میشود برهمان قافیه واستمداد ازهمان ترکیبات است و عجیب آنکه این رباعی در اکثر نسخه‌ها بنام خیام ضبط شده .

و **جامی** چنین پاسخ گفته‌است[۳].

سوفسطائی که از خرد بی خبراست   گوید عالم خیالی اندرگذر است
آری همه عالم خیالی است ولی   جاوید در او حقیقتی جلوه‌گر است

بی‌تردیدباید دورباعی۵ و۶ را در ردیف اصیل‌ترین رباعیات خیام تلقی کرد.

✿ ✿ ✿

رباعی‌مندرج در **راحة‌الصدور**[۴] **راوندی** (۵۹۹) که در وصف شراب آمده و

۱ـ صفحه ۲۹۱ زندگی وآثارخیام .

۲ـ تذکره ریاض‌العارفین هدایت صفحه ۳۹۶

۳ـ کلیات جامی بتصحیح آقای هاشم رضی‌صفحه ۸۱۲

۴ـ صفحه ۴۲۵ بتصحیح محمداقبال لاهوری .

بتحقیق از خیام است علاوه بر نزهةالمجالس (۷۳۱) در چهل مأخذ خطی و چاپی کتابخانه‌های مختلف‌جهان بخیام نسبت داده شده[۱].

(۷)

یك جرعه می کهن ز ملکی نو به — و زهرچ‌نه‌می‌طریق‌بیرون‌شو به
چرخشت‌به ازملك‌فریدون‌صدبار — خشت سرخم ز تاج کیخسرو به

این رباعی بنا باصالت بسیار مورد تقلید واقع شده از جمله دو رباعی ذیل است.

یك جرعه می ز ملك کاوس به است — وزتخت قباد وملکت طوس به است
هرناله که رندی بسحرگاه زند — از طاعت زاهدان سالوس به است

✡ ✡ ✡

و یا:

یك جرعه می ملك جهان می‌ارزد — خشت سر خم هزار جان میارزد
آن کهنه که‌لب بمی‌از آن‌پاك کنند — حقا که هزار طیلسان میارزد

✡ ✡ ✡

(۸)

چون چرخ بکام یك خردمند نگشت — خواهی‌توفلك هفت شمرخواهی‌هشت
چـون باید مرد آرزوها همه هشت — چه مور خوردبگوروچه گرگ‌بدشت

در ٤٦ مأخذ بخیام نسبت داده شده[۲] و چنان است که خیام رباعی را در پاسخ این لطیفه **ناصرخسرو** سروده است.

مردکی را بدشت گرگ درید — زو بخوردند کرکس و دالان
آن یکی ریست بر بن چاهی — وان دگر رفت بر سر ویران
این چنین کس بحشر زنده شود — تیز بـر ریش مردم نـادان[۳]

۱ـ صفحه ۱۸۱ زندگی وآثار عمرخیام.
۲ـ صفحه ۲۱ زندگی وآثار خیام.
۳ـ دیوان اشعار بتصحیح حاج سید نصرالله تقوی صفحه ۵۰۷



آن مرد نیم کز عدمم بیم آید | کان نیم مرا خوشتر از آن نیم آید
جانیست مرا در تن و آن عاریتی | تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید[1]

بیت اول این رباعی در **نفثةالمصدور**[2] آمده و در حاشیه تذکار رفته است که مرحوم **عباس اقبال** در **تاریخ طبرستان** آنرا ازخیام دانسته گرچه در رباعیات خیام آمده ولی **رمپیس** بشاه **شجاع** ـ و **افضل کاشانی** نسبت داده است **قطعاً** از خیام نیست .



دنیا بمراد رانده گیر آخر چه | صدنامه عمر خوانده گیر آخر چه
گیرم که بکام دل بماندی صدسال | صد سال دگر بمانده گیر آخر چه

بیت اول این رباعی در **المعجم فی معائیر اشعارالعجم شمس قیس رازی** آمده است[3] و در ۳۲ مأخذ بنام خیام ثبت شده[4] ولی رباعی از **افضل کاشانی** است و در عدم انتساب بخیام شکی باقی نیست، اما از تصادف ایام آنکه نویسنده المعجم و افضل بتقریب معاصر بوده‌اند چگونه این بیت افضل در سال ٦١٤ بردیوار سرائی بمرو نوشته شده که صاحب المعجم بدان برخورده است ! نویسنده سطور این شبهه را ناشی از شهرت خیام و انتساب رباعیات غیر اصیل در همان عصر نزدیك باو می‌داند .



چند رباعی مندرج درنسخه خطی **الاقطاب القطبیه** از **عبدالقادر اهری** که بسال ٦٢٨ یا ۲۹ باتمام رسیده و آقای دشتی دو رباعی آنرا در **کتاب دمی باخیام**

۱ـ صفحه ۲۶۷ زندگی وآثار خیام .

۲ـ بتصحیح آقای دکتر یزدگردی صفحه ۱۰۷

۳ـ به تصحیح مرحوم قزوینی وتصحیح مجدد آقای مدرس رضوی صفحه ۴۵۶

۴ـ زندگی وآثار خیام صفحه ۹۷

جزء رباعیات اصیل آورده است[1] صرفنظر از اینکه شباهتی بکلام خیام ندارد سروده دیگران است .

در جستن جام جم جهان پیمودم روزی ننشستم و شبی نغنودم
ز استاد چو راز جام جم بشنودم آن جام‌جهان نمای جم من بودم

بافضل کاشانی و زین‌الدین‌نسوی نسبت داده شده[2] و همچنین :

مائیم در این گنبد دیرینه اساس جوینده رخنه‌ای چو مور اندر طاس
آگاه نه از منزل و امید وهراس سرگشته وچشم‌بسته‌چون گاوخراس

صرفنظر از اینکه شعر از **انوری** است[3] تشبیه انسانی بگاو ، و تشبیه گاو بخری که سنگ آسیا میگرداند کژ طبعی است دور از ذوق سلیم خیام و حشوی زائد است .



مونس‌الاحرارفی‌دقایق‌الاشعار که **محمدبن بدرجاجرمی** بسال ۷٤۱ نخبه آثار ۲۰۰ شاعر پارسی گوی را فراهم آورده است ۱۳ رباعی آن از خیام‌معرفی شده . این کتاب را که **مرحوم قزوینی** اول بار معرفی کرد دارای اعتبار و ارزش ادبی و تاریخی است . بخصوص که پدر مؤلف (بدر جاجرمی) از شعـرای معروف اواخر قرن هفتم واوایل‌قرن هشتم بوده است براین کتاب **ونزهةالمجالس** بعنوان مستندات اصیل‌بسیار تکیه میشود ولی‌چون تاریخ تألیف آنها بیش‌از ۲۰۰ سال‌پس‌از وفات خیام است مسلماً تخلیط و تداخل با سایررباعیات حاصل‌شده اندکی‌توجه‌این حقیقت را مکشوف میسازد : از جمله رباعی‌اول آن . ۱ـ

عالم اگر از بهر تو می‌آرایند مگرای بدان که عاقلان نگرایند

۱ـ صفحه ۱۶۱ چاپ دوم .

۲ـ صفحه ۱۳۲ زندگی وآثار خیام .

۳ـ صفحه ۹۹۹ دیوان انوری به تصحیح آقای مدرس رضوی .

بسیار چو تو روند و بسیار آیند　　بر بای نصیب خویش کت بربایند[۱]

صرفنظر از آنکه شعری عرفانی و فرمان اعراض از جهان است بسه شاعـر سنائی ـ افضل کاشانـی ـ اوحدالدین کرمانـی منسوب است بنابر ایـن از خیام نمیتواند باشد .

۲ـ و یا رباعی

یك قطره آب بود با دریا شد　　یك ذره خاك با زمین یکتا شد
آمد شدن تو در این عالم چیست　　آمد مگسی پـدیـد ناپیدا شد

در آثار شیخ‌فرالدین عطار ملاحظه شده[۲] .

۳ـ وهچنین رباعی

برسنگ زدم دوش سبوی کاشی　　سرمست بدم چو کردم این اوباشی
با من بزبان حال میگفت سبو　　من چون تو بدم تو نیز چو من باشی

نویسنده تصور نمیکند اصطلاحات او باشی و سبوی کاشی از مصطلحات قرنهای پنجم و ششم باشد .

چنانکه **مرحوم فروغی** در کتاب **رباعیات حکیم خیام نیشابوری** درچند مورد متعرض این حقیقت است[۳] که :

خاصیت کلام **خیام** سنگینی و متانت اوست بذله گوئی نمیکند اهل مزاح و مطایبه نیست در حالیکه رباعی مزبور فاقدآن مزایـا و ارکان سخن خیام است . و رباعی (۳) را بهمین مضمون در نهایت سلاست سروده است . بنابراین سه رباعی از ۱۳ رباعی مونس‌الاحرار بعلت عدم انتساب بخیام کسرمیشود وده رباعی بشرح ذیل مقبول و اصیل مینماید :

(۹)

این چرخ فلك بهر هلاك من و تو　　قصدی دارد بجان پاك من و تو

۱ـ زندگی وآثار خیام صفحه ۱۵۹ .
۲ـ صفحه ۱۲۱ زندگی وآثار خیام .
۳ـ صفحه ۱۸ .

بر سبزه نشین پیاله‌کش دیر نماند — تا سبزه برون دمد ز خاك من و تو[1]

(۱۰)

وقت سحر است خیزای مایه ناز — نرمك نرمك باده خور و چنگ‌نواز
کانها که بجایند نپایند بسی — وانها که شدند کس نمی‌آید باز

(۱۱)

چون نیست مقام مادر این دهرمقیم — پس بی می‌ومعشوق خطائی‌است‌عظیم
تا کی‌زقدیم ومحدث ای مرد حکیم — چون‌من‌رفتم‌جهان‌چه محدث‌چه‌قدیم

(۱۲)

ایام (خیام) زمانه از کسی دارد ننگ — کو در غم ایام نشیند دل تنگ
می نوش در آبگینه با نالهٔ چنگ — زان پیش کت آبگینه آید برسنگ

(فیتز)

قدر متقین آنکه ایام‌زمانه جمله تحریفی و درعین‌حال فاقد معنی است،تصور میرودنساخ برای‌استحکام انتساب قبلا به خیام زمانه وسپس‌باایام زمانه‌تحریف کرده‌اند با توجه باینکه بیت دوم جنبه خطابی دارد باید که بیت اول هم‌چنین باشد و گمان می‌رود صحیح رباعی چنین بوده است :

ای دوست زمانه از کسی دارد ننگ — یا ای یار زمانه از کسی دارد ننگ

وچون خیام بنا بمقتضیات عصر و زمان هیچگاه تخلص خویش‌را در رباعیات نمی‌آورده خیام‌هم‌نمی‌تواند باشد وصحیح ای دوست است وچنانچه رباعی‌ازدیگری و خطاب بخیام باشد باید که در حیات وی سروده شده باشد و میدانیم که در حیات خیام مشاعره‌ای از این جهت بین او و دیگران نبوده است . بهرحال برای‌آنکه دخالتی برخلاف ضوابط در شعر نشده باشد فعلا (خیام زمانه) را ترجیح میدهیم .

(۱۳)

چون ابر بنوروز رخ لاله بشست — برخیز و بجام باده کن عزم درست

۱ـ صورت صحیح رباعی چنین است و انتسابی هم بعطار ندارند .

کاین سبزه که امروز تماشاگه تست فردا همه از خاك توبر خواهد رست

چون در نسخه‌های خطی قرن هشتم بخیام نسبت داده شده مجال انتساب بدیگران نیست .

(۱۴)

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت
هر کس سخنی از سر سودا گفتند ز آن‌روی که‌هست کس نمیداند گفت

(۱۵)

ای پیر خردمند پگه‌تر برخیز وان کودك خاك بیز را بنگر تیز
پندش‌ده‌و گو که نرم‌نرمك‌می‌بیز مغز سر کیقباد و چشم پرویز

(۱۶)

چون روزی وعمر بیش‌و کم‌نتوان کرد دل را بکم و بیش دژم نتوان کرد
کار من و تو چنانکه رأی من و تست از موم بدست خویش‌هم نتوان کرد

این رباعی در نزهةالمجالس نیز مذکور است .

از ده رباعی اصیل مونس‌الاحرار دو رباعی :

۱ـ دوریکه درآمدن و رفتن ماست .

۲ـ ای آنکه نتیجه چهار وهفتی چون ضمن نقل از مرصادالعباد وکلیات‌عبید آورده شده است نیازی بتکرار نیست.

و اما **رباعیات نزهةالمجالس** که **رمپیس** Rempis از کتابخانه‌های **استانبول** یافته مجموعه‌ای بدون نام مؤلف است مشتمل برچهار هزار رباعی از گویندگان پارسی که بسال ۷۳۱ فراهم‌آمده و ۳۳ رباعی‌آن بنام عمرخیام است چون دو رباعی آن مکرر است لذا ۳۱ رباعی‌آن بظاهر مقبول افتاده لیکن از دانشمندی چون مرحوم **فروغی** مستبعد بنظرمیرسد که رباعیات نزهةالمجالس را دربست بعنوان رباعیات اصیل خیام قبول کند[۱].

همچنین آقای **رمپیس** کاشف نزهةالمجالس در کتاب، **رباعیات‌عمرخیام**

۱ـ رباعیات حکیم خیام نیشابوری صفحه ۳۵ چاپ تهران.

خود که بسال۱۹۳۶ بزبان آلمانی- نوشته از(۲۵۵) رباعی ۹٤ رباعی را سر گردان و با اسم و رسم گوینده معرفی کرده که بعضی شامل همین رباعیات نزهةالمجالس است . چگونه می‌توان رباعیات ذیل را از خیام دانست ؟

۱- تا راه قلندری نپوئی نشود رخساره بخون دل نشوئی نشود

۲- یك روز ز بند عالم آزاد نیم یك دم‌زدن ازوجود خود شادنیم

در حالیکه خیام هیچگاه قلندری و درویشی را تشویق نکرده و اغتنام هردم را پیوسته ترغیب و توصیه کرده است .

۳- دشمن بغلط گفت که‌من فلسفیم ایزد داند که آنچه او گفت نیم

از افضل‌الدین کاشانی یا **ابوالحسن خرقانی** است[1] .

٤- ترکیب‌طبایع‌چوبکام‌تودمی است رو شاد بزی اگرچه برتو ستمی است

رمپیس از افضل و یا ابوسعید ابوالخیردانسته .

۵-پیش‌ازمن‌وتولیل ونهاری‌بوده‌است در هر قرنی بزرگواری بوده است[2]

بافضل و **مجد همگر** منسوب است .

٦- خوش‌باش که پخته‌اندسودای تودی فارغ شده‌اند از تمنای تودی[3]

به **سنائی** منسوب است.

۷- من‌می‌نه برای تنگ‌دستی نخورم یا از غم رسوائی و مستی نخورم

من‌می‌نه برای خوشدلی میخوردم اکنون که تو بردلم‌نشستی نخورم

رباعی مردود و بی‌معنائی است که هیچگاه خیام بدین سستی سخن نگفته استوچنین معشوقه را نستائیده .

۸- ازدی که گذشت هیچ‌ازاویادمکن فردا که نیامدست فریاد مکن

برنامده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمربرباد مکن

۱- زندگی‌وآثارخیام صفحه ۲۶۳

۲- صفحه ۲۸ همان‌کتاب .

۳- همان‌کتاب صفحه ۹۸

رمپیس **بعسجدی** نسبت میدهد و در بعضی نسخ بافضل منسوب است[1] نویسنده از سی و یك رباعی نزهةالمجالس ۱۳ رباعی ذیل را کلام خیام میداند :

(۱۷)

در دهر چو آواز گل تازه دهند — فرمای بتا که می باندازه دهند
از حور و قصور وز بهشت و دوزخ — فارغ بنشین کاین همه آوازه دهند

(۱۸)

ایدل تو باسرار معما نرسی — در نکته زیر کان دانا نرسی
اینجا بمی و جام بهشتی می‌ساز — کانجا که بهشت است رسی یا نرسی

(۱۹)

گر کار فلك بعدل سنجیده بدی — احوال فلك جمله پسندیده بدی
ور عدل بدی بکارها در گردون — کی خاطر اهل فضل رنجیده بدی

(۲۰)

آنرا که بصحرای علل تاخته‌اند — بی او همه کارها به پرداخته‌اند
امروز بهانه‌ای در انداخته‌اند — فردا همه آن بود که در ساخته‌اند

(۲۱)

خورشید بگل نهفت می نتوانم — اسرار زمانه گفت می نتوانم
درّی که ز دریای خرد یافته‌ایم — از بیم شکست سفت می نتوانم

(۲۲)

زآوردن من نبود گردون را سود — و ز بردن من جاه وجلالش نفزود
وز هیچکس نیزدو گوشم نشنود — کاوردن و بردن من ازبهرچه بود

(۲۳)

برگیر پیاله و سبوی ای دلجوی — تا بخرامیم گرد باغ و لب جوی
کاین چرخ بسی سر وقدان مه رو — صدبار پیاله کرد و صدبار سبوی

۱ـ خیام زندگی وآثارش صفحه ۹۷

(۲۴)

در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه‌فروش

(فیتز)

(۲۵)

رفتم که در این منزل بیداد بدن در دست نخواهدم بجز باد بدن[1]
آنرا باید بمرگ من شاد بدن کز دست اجل تواند آزاد بدن

چهار رباعی :

هر ذره که بر روی زمینی بودست
یك جرعه می کهن ز ملکی نو به
ترکیب پیاله‌ای که درهم پیوست
چون روزی عمر بیش و کم نتوان کرد

چون در سایر مآخذ ثقه آمده ذکر آنها در این کتاب (نزهةالمجالس) مؤید اصالت آنها است .

۞۞۞

جنك خطی مجلس شورای ملی که مرحوم سعید **نفیسی** متوجه آن شده مجموعه‌ایست از حکایات و منشاآت و اشعار که در ۷۵۰ جمع آوری و تألیف شده است . در این‌سفینه ۱۱ رباعی بنام عمرخیام ثبت شده که اغلب فاقد اصالت است . چنانکه رباعی :

۱ـ از جرم گل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات گیتی‌راحل
از ابن‌سینا است .

۲ـ آنها که کهن‌شدند و آنها که نوند هر کس بمرادخویش‌یك‌یك‌بروند
بسنائی و افضل نسبت داده شده .

۱ـ مخفف بودن است .

۳ـ گرچه غم و رنج من درازی دارد عیش و طرب تو سرفرازی دارد
رمپیس از **سلجوق‌شاه‌بن‌سلغرشاه** دانسته که ببرادرش خوانده است[۱]

٤ـ آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی معذوری اگر در طلبش میکوشی
به **نجم‌الدین کبری** نسبت داده شده ورمپیس از **شاه علم** میداند[۲].

۵ـ از رنج کشیدن آدمی حر گردد قطره‌چو کشد حبس‌صدف در گردد
منسوب به **افضل** است[۳].

بنظرما از یازده رباعی جنك مجلس سه رباعی چنانچه صاحبی بر آنها پیدا نشود اصیل مینماید و شبیه بکلام خیام است.

(۲۶)

آرند یکی و دیگری بربایند بر هیچکسی راز همی نگشایند
ما را زقضا جز این قدر ننمایند پیمانه عمر ماست می پیمایند

(۲۷)

برخیز بتا بیار بهر دل ما حل کن بجمال خویشتن مشکل‌ما
یك کوزه شراب تا بهم نوش کنیم زان پیش که کوزه‌ها کنندازگل‌ما
رباعی: چون نیست مقام ما در این‌دهر مقیم، نیز درمونس‌الاحرار آمده است.



در جنك دیگر کتابخانه مجلس شورای ملی پنج رباعی بدون ذکر تاریخ ملاحظه شده است که یك رباعی‌را ما انتخاب می کنیم.

(۲۸)

از جمله رفتگان این راه دراز باز آمده کیست تا بما گوید راز
زنهار درین دو راهه آز و نیاز تا هیچ نمانی که نمی‌آئی باز
(فیتز)

۱ـ زندگی وآثار عمرخیام صفحه ۲۰
۲ـ همان کتاب صفحه ۱۰۳
۳ـ همان کتاب صفحه ۲۹۳

در **سندباد نامه** (۵۵٦) و ٤۳ مأخذ دیگر نیز آمده است .

رباعیهای پراکنده

این رباعیها در کتاب و نسخه بخصوص بنام خیام ضبط نشده ولی درمجموعه‌هائیکه از قرن‌های نهم ودهم ببعد موجود است بنام وی مضبوط است .

شیاع اصلی است در منطق که در شرع وعرف‌هم ساری وجاری است و ما این رباعیات را که مایه و فکر خیام دارد و از ۵۰۰ سال پیش بتواتر درجنگها وسفینه‌ها بنام او ذکرشده تا مدعی‌بر آنها پیدا نشده از خیام میدانیم .

تذکار این نکته لازم است که خیام هیچگاه شعروشاعری را پیشه خودنساخته بود نه مدح گفته است نه ذم نه ستایش نه نکوهش ، بنابراین رباعیات او کلا فلسفی و در دوران کمال عقلی و سنی سروده شده ، علی‌رغم اظهار یکی از محققان که هر رباعی سست و بی‌پایه را بعلت‌آنکه در نسخه مورد نظرش موجود است به خیام نسبت میدهد و بخود می‌قبولاند که رباعی باید از دوران جوانی و عـدم رشد عقلی اوباشد . نقض غرض است . زیرا فیلسوفی که گاه‌بگاه در مجالس و خلوات خصوصی با شاگردان و هم رایان راز درون میسروده و میخوانده دلیلی ندارد که رباعیات مطابق ذوق عامه و سیاست روز را در کتابی بنام هذا رباعیات عمرا لخیامی ننویسانده و نشر نکرده باشد ، در حالیکه پیوسته مترنم بوده اسرار جهان چنانکه در دفتر ماست ـ گفتن نتوان زانکه و بال سرماست ، بنابراین رباعیاتی که شامل موضوعهای ذیل باشد نمیتوان از خیام دانست :

حمد و نعت و توحید ـ پند و نصایح ـ خرابات ـ ساقی نامه ـ عرفان ـ مناجات ـ .

مناجات و اندرز و نصحیت گفتن متلازم با فرار از نیشابور بقصد حج نیست که فقطی متذکرشده است

بنابراین خاطر این چنین ارباب تحقیق آسوده باشد اینگونه بحث و فحص وتحقیق در احوال خیام کردن باد درهاون کوفتن و آب درغربال کردن است. از ضوابط و سوابق چنین برمیآیدکه رباعیات خیام یعنی مسائل فلسفی او از قرن هشتم مورد عنایت و توجه خواص ودانشمند قرار گرفته وبه پیروی ازاین توجه است که نساخ مبادرت بتألیف وجمع آوری رباعیات کرده‌اند، تا ازقرن نهم ببعد با جمع کردن و تداخل هر رباعی که نامی ازمی وباده واغتنام فرصت داشته بخیام بسته‌اند و حتی‌ازانتساب رباعیات ضد عقاید وی نیزابا نداشته‌اند، زیرا مسائل‌محدود فلسفی را برشته رباعی درآوردن نمی‌تواند بیش‌از ۵۰ الی ۶۰ و حتی ۱۰۰ باشد بفرض تکرار یك معنی ارزش رباعی دیگرکاسته میشود.

بدیهی‌است رباعیات ذیل چنانچه در نسخه‌ای حتی اواسط قرن ششم باشد قطعاً از خیام نیست و حال آنکه این رباعی در ۱۶ مأخذو نسخه خطی البته بیشتر کتابخانه‌های هندوستان جزء رباعیات خیام آورده شده است.

از لقمهٔ وقف هر که پرورد جسد — روباه شود اگرچه بوده است اسد
گر بی‌غرضی مرا مصدق داری — خاصیت‌نان وقف بخل‌است‌وحسد[1]

و یا رباعی (۵۰۶) طربخانه

از مدرسه‌ها همه تباهی خیزد — وز لقمه وقف دل سیاهی خیزد.
در کنج خرابه‌ای گداوار بزی — بالله که ازاین مرتبه شاهی خیزد[2]

۱ـ صفحه ۱۱۶ زندگی وآثارش عمرخیام چاپ الهآباد دکن.

۲ـ مفاد رباعی ازارکان‌عقاید طریقه صوفیه است بقول **مجله‌هلال** منطبعه پاکستان: «طریقه‌ایکه بر**فلسفه‌افلاطونی** مبتنی است و معتقدان را ازکار و فعالیت و مجاهدت و کوشش منع میکند و بسوی لاقیدی وسستی و تنبلی سوق داده بدرویشی و جمود رهنمون میگردد. **مولانامحمداقبال‌لاهوری** در این‌خصوص چنین گفته است:

راهب دیرینه **افلاطون** حکیم — از گروه گوسفندان قدیم
گفت سر زندگی در مردن است — شمع را صدجلوه از افسردن است

بقیه درصفحه بعد

و یا رباعی ٤٠٦ (نادره ایام حکیم عمر خیام)

در مسجد اگرچه با نیاز آمده‌ام حقا که نه از بهر نماز آمده‌ام
روزی زین‌جا سجاده‌ای دزدیدم آن کهنه شدست وپاره باز آمده‌ام

باید که این لاطائلات را رباعیات ضدخیامی نامید زیر آلودن نام شاعر و فیلسوفی بزرگ بدین ترهات نمیتوانسته خالی ازغرض باشد ازاین‌جهت نسخ‌موجود از قرن نهم به بعد در صورت اصالت تاریخ چندان مورد اعتماد نیست و بطوریکه ملاحظه میشود قرن بقرن برتعداد رباعیات افزوده شده و بازار بگرمی گرائیده است .

روح فلسفه خیام را از هفت رباعی اصیل وی بخوبی میتوان دریافت و آنچه بر کمیت افزوده‌اند چیزی بر کیفیت نتوانسته‌اند افزود، بنابراین برمحققان ایرانی است که بپاس موقع جهانی این شاعر و فیلسوف و ریاضی‌دان نامدار از انتساب هررطب و یا بس خود داری ورزند و او را تا سرحد شاعری درجه دوم و بی مایه تنزل ندهند .



استنباط ما در انتخاب رباعیات علاوه بر ضوابط مرقوم مآخذیست که در کتابخانه‌های مختلف جهان موجود است و زحمت این مهم را نویسنده هندی در کتاب (زندگی و آثار عمرخیام) که در بخش ۲ بتصفیل از آن سخن خواهد رفت متحمل‌شده است ، بطوریکه مذکور افتاد کثرت یا قلت ماخذ دلیل انتساب رباعی بخیام نمیتواند باشد زیرا گاه تعداد مآخذ بعضی رباعیات اصیل بمراتب کمتر از

بقیه ازصفحه قبل

کار او تحلیل اجزای حیات قطع شاخ سرو رعنای حیات
فکر افلاطون زیان را سود گفت حکمت او بود را نابود گفت
بسکه از ذوق عمل محروم بود جان او وارفته معدوم بود
منکر هنگامه موجود گشت خالق اعیان نامشهود گشت
قومها از سکر او مسموم گشت خفت و از ذوق عمل محروم گشت»

رباعیات دخیل است. ولی نوع ماخذ و اهمیت آن قابل توجه است با همه احوال ما این مآخذرا قرینه و اماره‌ای بر انتساب میدانیم نه دلیل.

اینك يك رباعی را با ذکر کلیه مآخذ موجود از کتاب موصوف نقل میکنیم و سایر رباعی‌ها را جهت اختصار با ذکر تعداد مآخذ و صفحه مندرج میآوریم تا خوانندگان در صورت لزوم بکتاب مذکور مراجعه فرمایند. (صفحه ۱۶۷)

Hy.۶۸۳ – Sb.۱۳۳ – Ha.۱۸۶ – BNh.۱۸۴ – U.۱۰۹ –BNd.۲۵۰
Sc.۱۳۶ – Ra.۳۲۸ – BNb.۲۱۶ – HGa.۱۷۷ – BMd.۹۹ – Wbcd.۲۷۴
Pb.۶۰۳ – Ba.۵۶۱ – BDb.۴۰۵ – BNI.۴۵۲ – BMb.۵۲۴ –
RPa،۸۲–BMc.۳۸۷ – Hm.۴۰۵ – Hf.۴۴۱ – HGb.۳۶۹ – Hn.۴۳۵
Hr.۴۵۹ – ...

هنگام صبوح ای صنم فرخ پی　　برساز ترانهٔ پیش‌آور مـی
کافکند بخاك صدهزاران جم و کی　　این آمدن تیر مه و رفتن دی

توضیحات علائم اختصاری بشرح ذیل است:

شماره جنب حروف لاتین شماره رباعی در نسخه مورد نظر است.

.Hy نسخه حیدرآباد کن تحریر ۱۳۸٤ میلادی. خطی. رباعیات از شیخ‌الامام حجت‌الحق عمر بن ابراهیم‌الخیامی ـ کاتب عبدالله بن علی‌البامی یا (بسامی) بن محمد سال ۷۸٦ هجری که در ۱۸ ذیحجه ۱۱۷۱ه‍. توسط ابن محمد حسین‌محمد ربیع‌التبریزی استنساخ شده ـ ۷۳۷ رباعی.

.Sb خطی تحریر ۱٤٦۰ م ـ استانبول ـ ایاصوفیه ـ کتابخانه نور عثمانیه ۳۱۸ رباعی منتخب.

.Ha ـ (حیدرآباد دکن) ۱٤٦۲ میلادی نسخه خطی طربخانهٔ یار احمد بن حسین‌الرشیدی تبریزی ۳۷۳ رباعی منتخب. در ۸٦۷ تحریر و تکمیل شده است.

.Sd ـ استانبول نورعثمانیه يك رباعی تکراری Ha را حذف کرده.

.BNh ـ اواسط قرن ۱٦ خطی کتابخانه ملی پاریس ۳٤۹ رباعی.

.U ـ ۱٥۱٤ کتابخانه دانشگاه اوپسالا (سوئد) بضمیمه دیوان شاهی ۹۱۹

هجری ـ ۲۵۶ رباعی .

BNd. ـ ۱٤۷۵ کتابخانه ملی پاریس کاتب فاروق‌الدین احمد ـ ۱۰ رمضان ۸۷۹ شیراز ـ ۳۷ رباعی منتخب .

Sc. ـ ۱٤۸۵ استانبول ـ کتابخانه دانشگاه نسخه خطی رضاپاشا ـ متن و مقدمه ۸۹۰ ه ٤۹٦ رباعی .

Ra. ـ قبل‌از ۱۵۱۰ ـ طبع دکتر فردریك رزن برلن ۱۹۲۸ ـ ترجمه به نثر انگلیسی در متن تاریخ ۷۲۱ عنوان شده دلیل صحت آن اعلام نگردیده ۳۳۰ رباعی.

BNb. ـ ۱۵۲۸ م کتابخانه ملی پاریس خطی ۳٤۹ رباعی منتخب .

HGa. ـ ۱۵۵۰ حبیب گنج کتابخانه نواب سرداریارجونگ بهادر ـ نسخه خطی ـ رباعیات خیام درفواصل غزلهای حافظ اواسط قرن دهم هجری تحریر شده ٤۱۰ رباعی .

BMd. ـ ۱٦۲٤ برلن کتابخانه دولتی خطی ۱۰ رمضان ۱۰۳۳ ه در دهلی نوشته شده ۵٤٦ رباعی.

Wbcd. ـ ۱۵۵۰م ـ استانبول کتابخانه دولتی ۱۵ جمادی‌الآخر ۹۵۷ه توسط ابن پیاله تحریر شده ـ ۵۲٦ رباعی .

Pb. ـ پتنه کتابخانه عمومی شرق ناقص ٦۰٤ رباعی.

Ba. ـ قرن ۱٦ انستیتوی شرقی کاما بمبئی خطی ۵٦۱ رباعی.

BDb. ـ قرن ۱٦ اکسفورد خطی با افتادگی از وسط و آخر ٤۰٦ رباعی.

BNl. ـ ۱٦۰۲ ـ کتابخانه ملی پاریس توسط ابومحمدبن فالح محمد ۱۰۱۱ در سورات نوشته شده ـ ٤۸۰ رباعی.

BMb. ـ ۱٦۲٤ ـ برلن کتابخانه دولتی خطی ، در دهلی نوشته شده ۵٤٦ رباعی .

RPa. ـ کتابخانه دولتی رامپور (لیلی و مجنون) تألیف ملامکتبی شیرازی ۲۸ رمضان ۱۰٤۸ ه ۳٤۹ رباعی‌خیام درحاشیه مذکوراست .

BMc. ـ۱٦٦۸ کتابخانه دولتی‌برلن‌خطی۱۰۷۹ه. نوشته شده ٤۰۰ رباعی.

Hm. ـ قبل‌از ۱٦۷۰ م حیدرآباد کتابخانه نواب سالارجونگ بهادر ـ بخط ابورشید دیلمی ۱۰۸۱ه با مقدمه ٤۳۳ رباعی.

از ۱۱ ماخذ دیگر که از مآخذی چون ترجمه رزن یا نیکلا اقتباس شده یا بعضاً از قرن نوزده ببعد است صرفنظرشد .

(۲۹)

هنگام صبوح ای صنم فرخ پی | برساز ترانـهٔ و پیش آورمی
کافکند بخاك صدهزاران‌جم‌و کی | این آمدن تیرمه و رفتن دی

(فیتز)

(۳۰)

چوعمر بسررسد چوشیرین وچه تلخ | پیمانه چو پرشود چه بغداد وچه‌بلخ
می نوش که بعداز من و توماه بسی | از سلخ بغره آید از غره بسلخ[1]

(فیتز) ۵۰ مأخذ صفحه ۱۰۰

(۳۱)

شادی بطلب که حاصل عمردمی است | هرذره ز خاك کیقبادی و جمی است
احوال جهان و عمرفانی و وجود | خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

٤٤ مأخذ صفحه۹۳

(۳۲)

ما لعبتگانم فلك لعبه باز | از روی حقیقتی نه از روی مجاز

۱ـ رمپیس این رباعی‌را ازعنصری دانسته ولی‌درکلیات‌اوملاحظه نشد. صورت دیگر مصرع دوم بیت اول چنین است : چون جان بلب‌آمد چو نشابور چوبلخ . ازآنجاکه خیام مقیم‌نیشابوربوده‌است میتوان رباعی‌راوصف‌حال‌دانست. فیتزجرالد هم این مصرع‌را بانگلیسی خواه در نیشابور یا بابل‌آورده است .

بازیچه همی کنیم در نطع وجود رفتیم بصندوق عدم یك یك باز[1]

۴۵مآخذ صفحه۱۷

(۳۳)

در کارگه کوزه گری کردم رای در پایه چرخ دیدم استاد بپای

می کرد سبوو کوزه را دسته وسر از کله پادشاه و از پای گدای

(فیتز) ۳۶ مأخذ صفحه ۷۶

(۳۴)

ای بس که نباشیم جهان خواهد بود نی نام زما و نی نشان خواهد بود

زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل زین پس چو نباشیم همان خواهد بود

۱۴ مأخذ صفحه ٦٤

(۳۵)

هرچند که رنگ و روی زیباست مرا چون لاله رخ وچو سروبالا است مرا

معلوم نشد که در طربخانه خاك نقاش ازل بهر چه آراست مرا

۲۸ مأخذ صفحه ۷۱

(۳۶)

چون آمدنم بمن نبد روز نخست این‌رفتن بی‌مراد عزمی است درست

برخیز و میان ببندای ساقی چست کاندوه جهان بمی فرو خواهم شست

۴۵ مأخذ صفحه ۱۵۵

(۳۷)

امروز ترا دسترس فردا نیست و اندیشه فردات بجز سودا نیست

ضایع‌مکن‌این‌دم اردلت شیدا نیست کاین باقی عمر را بها پیدا نیست

۵۰ مأخذ صفحه ۴۷

۱ـ این‌رباعی‌بخط زیبای نستعلیق‌ازسلطان علی‌مشهدی (متوفی۱۵۱۳ میلادی) همکار ومعاصر میرعلی‌تبریزی درکتابخانه‌کاخ‌گلستان بنام خیام موجود است .

(۳۸)

جامی ومیی وساقیی برلب کشت — این‌جمله مرانقد وترانسیه بهشت
مشنو،سخن بهشت ودوزخ از کس — که رفت بدوزخ و که آمد زبهشت

۳۰ مأخذ صفحه ۲۴۷

(۳۹)

خوش‌باش که دهر بیکران خواهدبود — برچرخ ز اختران نشان خواهد بود
خشتی که ز قالب تو خواهد بودن — بنیاد سرای دیگران خواهد بود

۴۷ مأخذ صفحه ۷۱

(۴۰)

از آمدن بهار و از رفتن دی — اوراق وجود ما همی گردد طی
می‌خور،مخور اندوه که گفته‌است‌حکیم — غمهای جهان چو زهر و تریاکش می

۴۰ مأخذ صفحه ۲۱۱

(۴۱)

ای کاش که جای آرمیدن بودی — یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش ازپی‌صدهزار سال از دل خاك — چون سبزه امید بردمیدن بودی

۲۴ مأخذ صفحه ۲۷۱

(۴۲)

اجرام که ساکنان این ایوانند — اسباب تردد خردمندانند
هان تا سر رشتهٔ خرد گم نکنی — کانانکه مدّبرند سرگردانند

۲۸ مأخذ صفحه ۱۲۱

(۴۳)

ای دل چو زمانه میکند غمناکت — ناگه برود ز تن روان پاکت
برسبزه نشین‌وخوش‌بزی روزی‌چند — زان پیش که سبزه بردمد ازخاکت

۳۷ مأخذ صفحه ۹۹

(۴۴)

چون لاله بنوروز قدح گیر بدست | با لاله رخی اگر ترا فرصت هست
می‌نوش بخرمی که این چرخ کهن | ناگاه ترا چو خاك گرداند پست

(فیتز) ۳۰ مأخذ صفحه ۳٤

(۴۵)

فصل گل و طرف جویبار و لب کشت | با یك دو سه اهل ولعبتی حور سرشت
پیش آر قدح که باده نوشان صبوح | آسوده دوزخ‌اند و فارغ ز بهشت

۲٦ مأخذ صفحه ٤۰

(۴۶)

اسرار جهان چنانکه در دفتر ماست | گفتن نتوان زانکه و بال سر ماست
چون نیست در این مردم نادان اهلی | نتوان گفتن هر آنچه در خاطر ماست

۳۵ مأخذ صفحه ۲٦٦

(۴۷)

غم خوردن بیهوده کجا دارد سود | کاین چرخ فلك بسی چوما کشت ودرود
پر کن قدح می بکفم برنه زود | تا باز خورم که بودنیها همه بود

٤۸ مأخذ صفحه ۱٦۳

(۴۸)

جامیست که عقل آفرین میزندش | صد بوسه ز مهر برجبین میزندش
این کوزه گر دهر چنین جام لطیف | می‌سازد و باز بر زمین میزندش

٤۲ مأخذ صفحه ٦۸ (فیتز)

(۴۹)

آنها که کشنده شراب ناب‌اند | و آنها که بشب مدام در محراب‌اند
برخشك یکی نیست همه در آب‌اند | بیدار یکی‌نیست همه در خواب‌اند

این رباعی را اقبال لاهوری در کتاب سیر فلسفه در ایران[۱] (۱۹۱۰) گواه

۱ــ صفحه ۴۲۵

لاادریه بودن خیام آورده است و در ۲۹ مأخذ نیز ثبت است (صفحه ۲۳۱)

(۵۰)

چون نیست حقیقت ویقین اندر دست — نتوان بامید شك همه عمر نشست
هان تا ننهیم جام می از کف دست — در بی‌خبری مرد چه هشیار و چه مست

۴۰ مأخذ صفحه ۱۲۵

(۵۱)

مرغی دیدم نشسته بر بارهٔ طوس — در پیش نهاده کلهٔ کیکاوس
باکله همی گفت که افسوس افسوس — کو بانك جرسها و کجا نالهٔ کوس

۲۹ مأخذ صفحه ۵۹

(۵۲)

کس خلد و جحیم را ندیدست ایدل — کو کس که از آن جهان رسیدست ایدل
امید و هراس ما ز چیزیست کزان — جز نام ، نشانی نه پدید است ایدل

۲۰ مأخذ صفحه ۲۵۰ (فیتز)

(۵۳)

گویند بهشت و حور عین خواهد بود — آنجا می ناب و انگبین خواهد بود
گرما می و معشوقه گزیدیم چه باك — چون عاقبت کار همین خواهد بود

۵۳ مأخذ صفحه ۲۴۹

ژوکوفسکی این رباعی را از رباعیات سرگردان و منتسب بحافظ و مجد همگر (وفات ۶۸۶) دانسته است گرچه رباعی مرقوم علاوه برمآخذ دیگر در نسخه خطی ۷۸۶ بشماره ۲۶۷ موجود است .

مجال تردید انتساب بخیام نیست زیرا دردیوان حافظ مطلقا این رباعی ثبت نشده از جهتی **ادوارد براون** از **مجد همگر** چنین وصف می کند[۱]: نسخه خطی دیوان وی در **موزه بریتانیا** موجود است و بسال ۸-۱۲۹۳ میلادی بخط نبیره شاعر تحریرشده مشتمل است برعده‌ای از رباعیات **عمرخیام وابوسعیدابی‌الخیر**

۱ـ از سعدی تا جامی ترجمه وتحشیه آقای علی‌اصغر حکمت از صفحه ۱۶۵ تا ۱۶۷

واساتید دیگر... کمترحاوی معانی تصوفی وفلسفی است و بیشتر مربوط و مشتمل باشخاص و اشیاء موجود است و بعض از آنها هجویه است ...)

ظن تداخل رباعیات خیام در رباعیات همگر بسیاراست بنابر این باید که رباعی اصیل باشد .

(۵۴)

گردست دهد ز مغز گندم نانی و زمی دومنی ز گوسفندی رانی
با ماه رخی نشسته در بستانی عیشی بود آن نه حد هر سلطانی

۵۰ مأخذ صفحه ۱۱۹

(۵۵)

خاکی که بزیرپای هرحیوانی‌است زلف صنمی و ابروی جانانی است
هرخشت که بر کنگره ایوانی است انگشت وزیری و سر سلطانی است

گرچه رباعی به سیف‌الدین باخرزی متوفی (۶۵۸) نسبت داده شده ولی در **تاریخ‌وصاف** و ٤٦ مأخذ دیگر (صفحه ۷۵) بنام خیام ثبت است و از جهت آنکه باخرزی و عبدالله‌بن فضل‌الله شیرازی متوفی (۶۹۸) صاحب تاریخ بتقریب معاصر بوده‌اند بیم انتحال نمیرود.

رباعیها بترتیب حروف الفبا

(۲۷)[1]

۱

برخیز بتا بیار بهر دل ما
حل کن بجمال خویشتن مشکل ما
یك کوزه شراب تا بهم نوش کنیم
زان پیش که کوزه‌ها کنند ازگل ما

(۳۵)

۲

هرچندکه رنگ و بوی زیباست مرا
چون لاله رخ و چو سرو بالاست مرا
معلوم نشد که در طربخانه خاك
نقاش ازل بهر چه آراست مرا

(۴۶)

۳

اسرار جهان چنانکه در دفتر ماست
گفتن نتوان زانکه وبال سرماست
چون نیست در این مردم نادان اهلی
نتوان گفتن هرآنچه در خاطر ماست

۱ـ شماره رباعیات در متن کتاب است.

(۳۷)

۴
امروز ترا دسترس فـردا نیست
و اندیشهٔ فردات بجز سودا نیست
ضایع مکن‌این دم ار دلت شیدا نیست
کاین باقی عمر را بها پیدا نیست

(۴۳)

۵
ای دل چو زمانه میکند غمناکت
ناگـه برود ز تن روان پاکت
برسبزه نشین‌وخوش‌بزی روزی‌چند
زان پیش که سبزه بر دمد ازخاکت

(۱۴)

۶
این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت
کس نیست که این‌گوهر تحقیق بسفت
هرکس سخنی از سر سودا گفتند
زان روی‌که هست کس نمیداند گفت

(۹)

۷
این چرخ فلك بهر هلاك من و تو
قصدی دارد بجان پاك من و تو
بر سبزه نشین پیاله‌کش دیر نماند
تا سبزه برون دمد ز خاك من و تو

(۳)

۸
ترکیب پیالهٔ که درهم پیوست
بشکستن آن روا نمی‌دارد مست
چندین سر و پای نازنین ازسر و دست
از بهر که پیوست و بکین که شکست

(۳۸)

۹
جامی و میی و ساقیی بر لب کشت
این جمله مرا نقد و ترانسیه بهشت
مشنو سخن بهشت و دوزخ از کس
که رفت بدوزخ و که آمد ز بهشت

(۳۶)

۱۰
چو آمدنم بمن بند روز نخست
این رفتن بی‌مراد عزمی است درست
برخیز و میان ببند ای ساقی چست
کاندوه جهان بمی فرو خواهم شست

(۱۳)

۱۱
چون ابر بنوروز رخ لاله بشست
برخیز و بجام باده کن عزم درست
کاین سبزه که امروز تماشاگه تست
فردا همه از خاك تو برخواهد رست

(۸)

۱۲
چون چرخ بکام یك خردمند نگشت
خواهی‌تو فلك‌هفت شمر خواهی‌هشت
چون باید مرد و آرزوها همه هشت
چه‌مور خورد بگور وچه‌گرگ بدشت

(۴۴)

۱۳
چون لاله بنوروز قدح‌گیر بدست
با لاله رخی اگر ترا فرصت هست
می نوش بخرمی که این چرخ کهن
ناگاه ترا چو خاك گرداند پست

(۵۰)

۱۴ چون نیست حقیقت و یقین اندر دست
نتوان بامید شك همه عمر نشست
هان تا ننهیم جام می از کف دست
در بی‌خبری مرد چه هشیار چه مست

(۵۵)

۱۵ خاکی که بزیر پای هر حیوانی است
زلف صنمی و ابروی جانانی است
هر خشت که بر کنگره ایوانی است
انگشت وزیری و سر سلطانی است

(۲)

۱۶ دارنده چو ترکیب طبایع آراست
از بهرچه او فگندش اندر کم وکاست
گر نیك آمد شکستن از بهرچه بود
ورنیك نیامد این صور عیب کراست

(۱)

۱۷ در دایرهٔ کامدن و رفتن ماست
آنرا نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می‌نزند دمی دراین معنی راست
کاین آمدن از کجا و رفتن بکجاست

(۶)

۱۸ زین سقف برون رواق ودهلیزی نیست
جز با من و تو عقلی و تمیزی نیست
ناچیزکه وهم کردگان چیزی هست
خوش بگذرازاین خیال کان چیزی نیست

(۳۱)

۱۹
شادی بطلب که حاصل عمر دمی است
هر ذره ز خاك کیقبادی و جمی است
احوال جهان و عمر فانی و وجود
خوابی و خیالی و فریبی ودمی است

(۴۵)

۲۰
فصل گل و طرف جویبار و لب کشت
با یك دوسه اهل‌ولعبتی حورسرشت
پیش‌آر قدح‌که باده نوشان صبوح
آسوده دوزخ‌اند و فارغ ز بهشت

(۴)

۲۱
هر ذره‌که برروی زمینی بوده است
خورشید رخی زهره‌جبینی‌بوده‌است
گرد از رخ نازنین بآزرم فشان
کان هم‌رخ و زلف نازنینی بوده است

(۳۰)

۲۲
چون عمر بسر رسد چه‌شیرین‌وچه تلخ
پیمانه چو پر شود چه بغداد وچه‌بلخ
می‌نوش که بعداز من تو ماه بسی
از سلخ بغره آید از غره بسلخ

(۲۶)

۲۳
آرند یکی و دیگری بربایند
بر هیچکسی راز همی نگشایند
ما را ز قضا جز این قدر ننمایند
پیمانه عمر ماست می‌پیمایند

(۲۰)

۲۴ آنرا که بصحرای علل تاخته‌اند
بی او همه کارها به پرداخته
امروز بهانه‌ای در انداخته‌اند
فردا همه‌آن بود که در ساخته‌اند

(۴۹)

۲۵ آنها که کشنده شراب ناب‌اند
و آنها که بشب مدام در محراب‌اند
برخشك یکی نیست همه در آب‌اند
بیدار یکی نیست همه در خواب‌اند

(۴۲)

۲۶ اجرام که ساکنان این ایوانند
اسباب تردد خردمندانند
هان تا سررشتهٔ خرد گم نکنی
آنانکه مدبرند سرگردانند

(۳۴)

۲۷ ای بس که نباشیم جهان خواهد بود
نی نام زما و نی نشان خواهد بود
زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل
زین پس چو نباشیم همان خواهد بود

(۱۶)

۲۸ چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد
دل را بکم و بیش دژم نتوان کرد
کار من و تو چنانکه رأی من و تست
از موم بدست خویش هم نتوان کرد

(۳۹)

۲۹
خوش باش که دهر بیکران خواهد بود
بر چرخ ز اختران نشان خواهد بود
خشتی که ز قالب تو خواهد بودن
بنیاد سرای دیگران خواهد بود

(۱۷)

۳۰
در دهر چو آواز گل تازه دهند
فرمای بتا که می باندازه دهند
از حور و قصور و ز بهشت و دوزخ
فارغ بنشین کاین همه آوازه دهند

(۴۷)

۳۱
غم خوردن بیهوده کجا دارد سود
کاین چرخ و فلك بسی چوما کشت ودرود
پرکن قدح می بکفم بر نه زود
تا باز خورم که بودنیها همه بود

(۲۲)

۳۲
ز آوردن من نبود گردون را سود
وز بردن من جاه و جلالش نفزود
و ز هیچکسی نیز دو گوشم نشنود
کاوردن و بردن من از بهرچه بود

(۵۳)

۳۳
گویند بهشت وحورعین خواهد بود
آنجا می ناب و انگبین خواهد بود
گرما می و معشوقه گزیدیم چه باك
چون عاقبت کار همین خواهد بود

(۲۸)

۳۴
از جمله رفتگان این راه دراز
باز آمده کیست تا بما گوید راز
زنهار در این دو راهه آز و نیاز
تا هیچ نمانی که نمی‌آئی باز

(۱۵)

۳۵
ای پیر خردمند پگه‌تر برخیز
وان کودك خاك بیز را بنگر تیز
پندش ده و گو که نرم نرمك می‌بیز
مغز سر کیقباد و چشم پرویز

(۳۲)

۳۶
ما لعبتگانیم فلك لعبده باز
از روی حقیقتی نه از روی مجاز
بازیچه همی کنیم در نطع وجود
رفتیم بصندوق عدم یك یك باز

(۱۰)

۳۷
وقت سحر است خیز ای مایه ناز
نرمك نرمك باده خور وچنگك نواز
کانها که بجایند نپایند بسی
وانها که شدند کس نمی‌آید باز

(۵۱)

۳۸
مرغی دیدم نشسته بر بارهٔ طوس
در پیش نهاده کله کیکاوس
با کله همی‌گفت که افسوس افسوس
کو بانك جرسها و کجا ناله کوس

(۴۸)

۳۹
جامیست که عقل آفرین میزندش
صد بوسه ز مهر بر جبین میزندش
این کوزه‌گر دهر چنین جام لطیف
می‌سازد و باز بر زمین می‌زندش

(۳۳)

۴۰
در کارگه کوزه‌گری رفتم دوش
دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
ناگاه یکی کوزه برآورد خروش
کو کوزه‌گر و کوزه‌خر و کوزه فروش

(۱۲)

۴۱
خیام زمانه از کسی دارد ننگ
کو در غم ایام نشیند دل تنگ
می نوش در آبگینه با نالهٔ چنگ
زان پیش کت آبگینه آید برسنگ

(۵۲)

۴۲
کس خلد و جحیم را ندیدست ایدل
کو کس که از آن‌جهان رسیدست ایدل
امید و هراس ما ز چیزیست کزان
جز نام ، نشانی نه پدیدست ایدل

(۱۱)

۴۳
چون نیست مقام ما در این دهر مقیم
پس بی می ومعشوق خطائیست عظیم
تا کی ز قدیم و محدث ای مرد حکیم
چون‌من‌رفتم‌جهان‌چه محدث چه‌قدیم

(۲۱)

۴۴ خورشید بگل نهفت مـی نتوانم
و اسرار زمانـه گفت مـی نتوانم
دری‌که ز دریای خرد یافته‌ایم
از بیم شکست سفت می نتوانم

(۲۵)

۴۵ رفتم که در این منزل بیداد بدن
در دست نخواهد بجز از بـاد بدن
آنرا بایـد بمرگ من شاد بدن
کـز دست اجـل تواند آزاد بدن

(۷)

۴۶ یك جرعه می کهن ز ملکی نو به
و زهرچ نه می طریق بیرون شو به
چرخشت به از ملك فریدون صدبار
خشت سر خم ز تـاج کیخسرو به

(۴۰)

۴۷ از آمـدن بهار و از رفتن دی
اوراق وجود ما همی‌گردد طی
می‌خورمخوراندوه‌که‌گفته‌است‌حکیم
غمهای جهان چو زهر و تریاکش می

(۵)

۴۸ ای آنکـه نتیجهٔ چهار و هفتی
وز هفت و چهار دائم اندر تفتی
می خور که هزار بار بیشت گفتم
باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی

(۴۱)

۴۹ ای کاش که جای آرمیدن بودی
یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صدهزار سال از دل خاك
چون سبزه امید بر دمیدن بودی

(۱۸)

۵۰ ایدل تو باسرار معما نرسی
در نکتهٔ زیرکان دانا نرسی
اینجا بمی و جام بهشتی میساز
کانجا که بهشت است رسی یا نرسی

(۲۳)

۵۱ برگیر پیاله و سبو ای دلجوی
تا بخرامیم گرد باغ ولب جوی
کاین چرخ بسی سرو قدان مه رو
صدبار پیاله کرد و صدبار سبوی

(۳۳)

۵۲ در کارگه کوزه‌گری کردم رای
در پایهٔ چرخ دیدم اُستاد بپای
میکرد سبو وکوزه را دسته و سر
از کله پادشاه و از پای گدای

(۵۴)

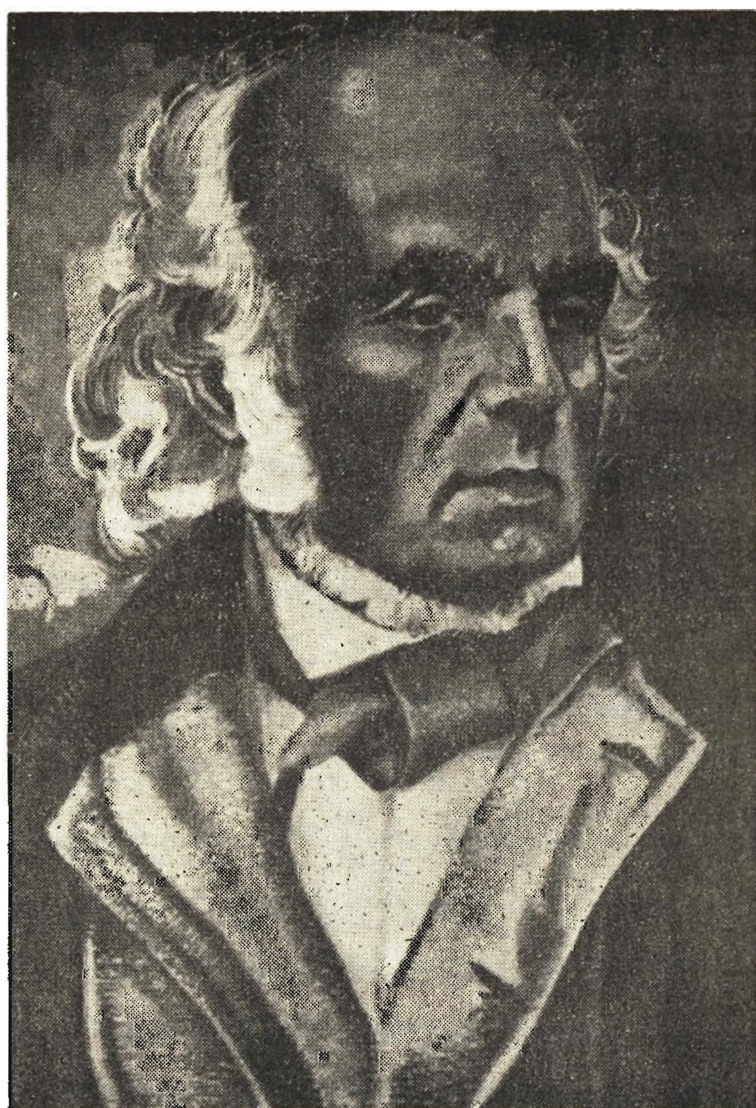
۵۳ گر دست دهد ز مغز گندم نانی
و ز می دو منی ز گوسفندی رانی
با ماه رخی نشسته در بستانی
عیشی بود آن نه حد هر سلطانی

(۱۹)

۵۴ گر کار فلك بعدل سنجیده بدی
احوال فلك جمله پسندیده بدی
ور عدل بدی بکارها در گردون
کی خاطر اهل فضل رنجیده بدی

(۲۹)

۵۵ هنگام صبوح ای صنم فرخ پی
برساز ترانهٔ و پیش‌آور می
کافکند بخاك صد هزاران جم وکی
این آمدن تیر مه و رفتن دی



ادوارد فیتزجرالد

بخش ۲

انگلستان قرن نوزدهم با ظهور **چارلز داروین**[1] آماده قبول رئالیسم علوم شده بود. معلوم بود افکار کنجکاو مردم انگلیس دیگر حاضر بپذیرفتن پندها و اندرزهای تعبدی در رشته علوم طبیعی نیست. بهترین دلیل آمادگی آنکه اگر داروین نزدملتی جزانگلیس ظهورمیکرد، سرنوشتی بمراتب خطرناکتر از **برونو** و **گالیله** میداشت.

خوشبختانه در چنین ایامی (۱۸۵۹) شاعری خوش ذوق وسرشار از قریحه بنحوی **افکار عمرخیام** را بقالب شعر انگلیسی ریخت.

حسن تصادف آنکه مردم انگلستان رئالیسم خیام را بموقع پذیره شدند چنانکه پس از یك صد و یازده سال انعکاس صدای او از آثار **فیتزجرالد** بگوش ما میرسد و دنیای آنگلوساکسن آرامش خیال را در اشعار وی جستجو میکند.

آنچه دربخش نخست گفته شدازخیام قرنهای پنجم وششم هجری بود، وآنچه در این بخش میآوریم از خیام قرنهای نوزده و بیست میلادی است البته از جهات انعکاس آثار و اقبال مردم.

مجله **جهان آزاد** که هنگام جنگ (۱۹۴۲) بفارسی درهندوستان طبع میشد

۱ــ معروفترین اثرش بنام اصل انواع که شامل قوانین تحول و تکامل است بسال ۱۸۵۹ انتشار یافت.

ضمن مقاله‌ای در این خصوص چنین نوشته بود[1] علت این معروفیت (رباعیات) در انگلستان و امریکا آن بود که در موقع مناسب و جای صحیحی تسلیم توده گردیدو **فیتزجرالد** طوری آنهارا تحویل داد که در آن موقع بخصوص مورد پسند توده انگلیسی زبان واقع شد. بهرحال نمیتوان انکار کرد که توجه وعلاقه برخی ازهم‌میهنان وفارسی زبانان ناشی ازهمین توجه و اقبال این ملت‌های بزرگ بمعنی ومفهوم رباعیات است. توفیق **فیتزجرالد** در ارائه افکار خیام بانگلیسی زبانان توفیق همه جانبه‌ای بود که چندی پس از او رباعیات باکثر زبانهای زنده جهان ترجمه و نشر شد[2] . امـا این توفیق برای وی بآسانی حاصل نشد او کـه متولد ۱۸۰۹ [3] در سوفوك انگلستان بود پس از فراغ از تحصیل بمطالعه آثار بزرگان و مشاهده زیبائیهای طبیعت پرداخت درعین‌حال ازاستفاده دانشمندان کوتاهی نمی‌ورزید بر آن شد که بزبانهای شرقی و آثار خاوری آشنائی حاصل کند. زبان فارسی‌را نزد **پرفسور کاول** فرا گرفت بتشویق او کتاب سلامان و ابسال جامی را بشعر انگلیسی درآورد ولی چون فاقد روح ومعنای رباعیات خیام بود هرگز مورد اقبال وتوجه واقع نگردید سرانجام بنسخه خطی ولی غیراصیل کتابخانه **بادلیان آکسفورد** برخورد ، شیفته افکار وعقاید فلسفی **خیام** گردید ۷۵ رباعی را جامه شعر انگلیسی پوشاند وبمجله فریزر فرستاد لیکن سردبیرش سزاوار چاپ ندانست .

ناگزیر به نزد یکی‌دیگر ازناشرین کتاب بنام (**کواریچ**) ارسال داشت واین بسال ۱۸۵۹ بود که نخستین‌ترجمه رباعیات خیام با عنوان (رباعیات عمرخیام شاعر و منجم ایرانی) بزبان انگلیسی در **لندن** نشر شد اما اقبالی از آن بعمل نیامد . ناشر مجبور شد ببهای دو پنی بمعرض حراج گذارد تا بتصادفی دو شاعر انگلیسی متوجه‌این‌منظومه بی‌نام‌سراینده‌شدند وبا تحریر تقریظهائی‌درروزنامه‌های‌وقت طالبان و علاقمندان را بروانی شعر وعظمت فکر جلب کردند سپس **فیتزجرالد** با اضافه-

۱ـ از ابوالقاسم بخاری صفحه ۱۴ شماره ۱۰

۲ـ چند سال پیش شیخ نشین **دوبی** (در خلیج فارس) يك دوره تمبر بسیار زیبا از چند رباعی عمرخیام چاپ و نشر کرد.

۳ـ چارلز داروین نیز در همین سال دیده بجهان گشوده است .

کردن ۲۶ رباعی تجدیدنظرهائی در طبع‌های بعد بعمل آورد تـا در ۱۸۸٤ به ۷۵ سالگی زندگی را بدرود گفت و دنیائی ازشهرت وافتخار باقی گذارد. بعضی رباعیات مورد ترجمه فیتزجرالد اصیل نیست و ربطی بخیام ندارد ولـی شعر وی ترجمه آزادی است از افکار و عقاید خیام .

بعداً دانشمندان و محققان انگلیسی در این باره ببحثهای مفصل پرداختند و حتی بعضی بترجمه تحت‌اللفظی مبادرت ورزیدند اما هیچیك مورد اقبال انگلیسی‌زبان واقع نشد ازجمله **ادوارهرون آلن** در۱۸۹۹ به تجزیه‌وتحلیل رباعیات فارسی مورد ترجمه فیتزجرالد پرداخت سپس **وینفیلد - رادول - پرفسور آربری** و اخیراً **رابرت گریوز** بترجمه مفید پرداختند، دو نفراخیرالذکر اصراری در صوفی بودن‌خیام‌ورزیده‌اند ولی‌چون‌نوشته‌هاشان فاقداصالت‌ولطف بیان‌بود توفیقی‌نیافتند.

بهرحال عمرخیام در بین ملل آنگلوساکسن بسیار شناخته ومعروف است و چنانچه در آرامگاهش **(نیشابور)** وسائل جلب جهانگرد فراهم شود علاقمندان و مشتاقان بسیاری بزیارت تربتش خواهند شتافت .

انگلیسی‌هـا بسائقه همین علاقـه بسال ۱۸۹۲ میلادی انجمنی بنام **Omar Khayyam Club** **(انجمن عمرخیام)** تأسیس کردند . اعضاء انجمن در طول سال مجالس پذیرائی در یکی از مهمانخانه‌های لندن تشکیل میدادند . اشعار ومقالاتی که‌راجع بخیام سروده و انشاد کرده بودند میخواندند، ازبرنامه‌های جالب این اجتماع آنکه کاریکاتوری بمناسبتی ازخیام یا فیتزجرالد ترسیم میکردند و آنرا بیاد این روز درکتاب مخصوص اعضاء بطبع میرساندند .

دعوت‌نامه‌های‌اعضاءانجمن باخطاب برادران‌عمری **(Brother Omarians)** که مقصود هم‌مسلکان خیامی است تحریر و عنوان میشده است که اینك ترجمه یکی از آنها را در اینجا نقل میکنیم :

لندن ـ ٤ اکتبر ۱۹۳۵

پرفسور آرمسترانگ عزیز

خواهشمندم برای ملاقات چند تن از برادران عمری و صرف غذا سه شنبه ۲۹ اکتبر سرافرازم کنید. ضمن بحث چند شیشه شراب کهنه صرف خـواهیم کرد.

ساعت ۷ و ٤٥ دقیقه جمع میشویم و ساعت ۸ غذا صرف میکنیم

همچنانکه رسم برادران عمری است لباس مخصوص بتن خواهیم داشت.

من بخصوص مایلم در جمع آن برادران شرکت کنم ولی چون زمستان را خارج از کشور بسر خواهم برد از شرکت درشام عمری شب میلاد مسیح در **پاگانی** و شاید هم از شام ماه مارس محروم باشم.

امیدوارم بتوانید حضور بهمرسانید. صمیمی شما

فرانسیس باری ـ میفروش افتخاری (انجمن)



در جلسه‌های سالانه انجمن شعرها و قطعه‌هائی در مدح و وصف **خیام** خوانده میشد. منظومه ذیل‌را **سر دنیسن راس**[1] ایران‌شناس معروف ظاهراً در جلسه ۲۰ مارس ۱۹۳۰ در پاگانی سروده و خوانده است:

ای عمریان (هم مسلکان خیامی) به برادر خود (شاعر) خرده نگیرید.

او را سرزنش نکنید چه گناه از دیگری است.

او هندرسن (مدعو شاعر بانجمن) است که همه فرمانبردارش هستیم.

آنکه مرا واداشت اکنون برای شما شعری بگویم.

۱ـ Sir E. Denison Ross ترجمه ایران و ایرانیان او در سال ۱۳۱۱ در تهران منتشر شد.

OMAR KHAYYAM



من نیز مانند بسیاری از شاعران پیشین شما .
که بقالب رباعی شعر سروده‌اند .
احساس میکنم یارای رقابت با این مشکل را ندارم .
چون کسیکه زبان فارسی را بنا رسائی بیان میکند، حس میکنم با دیده شك و تردید بمن می‌نگرید[1] .
گرچه این ایرانی (عمرخیام) را قلباً عزیز میدارم
این مفاهیم چهار مصرعی است که رباعیات او را چنین مهیج ساخته . عمر (خیام) در ایران شهرتی چندان نداشت. این انگلستان بود که نام او را بلندآوازه جهان کرد .
اگر فیتزجرالد نمی‌بود ما هرگز با رباعیات آشنا نمی‌شدیم .
او در حقیقت منادی عمر (خیام) بود .
چرا این جشن را برپا کرده‌ایم ؟
در حقیقت برای دانش و حکمت شرق است .
که فیتزجرالد پیر بآهنگی لطیف درآورد . و از دریای پاك و وسیع زبان انگلیسی سود جست .
اگر ژیلبرت[2] را بتوان با خیام مقایسه کرد .
سولیوان را میتوان با فیتزجرالد را قیاس نمود .
عمر (خیام) رباعی گو برخی از خرد و دانش خود را بما داد .
و فیتزجرالد آهنگ ساز آنرا به ترانه دلپذیری درآورد .
هر دو نقش خویش را در ارائه شاهکاری ایفا کردند .
فیتزجرالد ظاهر و شکل آنرا ــ عمر روح و عمق آنرا

۱ــ چند سطر جهت اختصار حذف شده .

۲ــ ویلیام ژیلبرت(۱۶۰۳ــ۱۵۴۰) طبیب ملکه الیزابت که بگفته پیردوسوهمردیف بیکن، کوپرنیك وکپلر بوده است .



درتحقیق راجع باحوال انجمن اطلاع یافت که بسال ۱۹۴٤ منحل شده‌است.



در **انگلستان** همه خیام البته عمرخیام را میشناسند زیرا اشعار فیتزجرالد بنام رباعیات بصورت کتابهای جیبی‌در دسترس همگان است .

در **آمریکا** هم نظیر این علاقه به خیام بچشم میخورد جشنی که ژوئن ۱۹۵۹ مطابق خرداد ۱۳۳۸ بمناسبت صدمین سال ترجمه فیتزجرالد در سانفرانسیسکو ترتیب داده شد مبین این علاقه و وابستگی است .

گفته شده رباعیات و فلسفه خیام در بعضی از دانشگاههای آمریکا تدریس میشود . بدین مناسبت **روزنامه اطلاعات** در همان تاریخ مقاله‌ای درج کرد که قسمتهائی از آن شایان توجه است : « او (**خیام**) در قلب و روح حساس و بی پیرایه خویش شناخت وتصور دیگری جز دنیای موجود با تمام‌آلایش وجبردردناك سرنوشت نداشت،معذالك شوق وعشق او بزندگانی دنیوی باین نقد موجود آنقدر بود که شور و اشتیاق بلذات و تنعمات عمر را از کف ندهد و احساس را براندیشه ترجیح دهد اندیشه‌ایکه تا اوج سپهر به پرواز درآمده بود وسرانجام نیز نتوانست بآن سؤال ابدی که هر موجود دیگری هم در جستجوی آن بود پاسخ بدهد .

عمرخیام گرچه در سرزمین آبائی خود محبوبیتی نداشت ولی بجبران آن در قرون متوالی در اروپا و سپس در امریکا مورد ستایش و تمجید وصف‌ناپذیر مردم حساس و متفکر قرار گرفت. علاوه برآنکه نسخه‌های اصیل رباعیات وی در **موزه لوور - بریتیش موزیوم** و **موزه هنری واشنگتن** محفوظاست دراکثر خانه‌های مردم با ذوق دنیا اعم از اروپا و آمریکا و آسیا میتوان آثار خیام‌رایافت.



ترجمه رباعیات خیام را **بزبان فرانسوی** در مقایسه با انگلیسی بایدشکست خورده تلقی کرد زیرا جای دریغ است که‌بااین زبان وسیع و سرشار از لطف ومعنی

مترجمان نتوانسته‌اند این شاهکار را چنانکه باید عرضه کنند، ترجمه مغشوش (۱۸۶۷) **نیکلا**[1] (٤٦٤ رباعی) بعلت عدم صحت ولطف بیان‌وصوفی نمودن هیچگاه مورد توجه واقع نشد.



اعتصام‌زاده در ترجمه فرانسوی رباعیات (طبع ۱۹۳٤ پاریس) چنانست که روح مطلب را بدرستی درنیافته و از اینکه **کلودآنه** Claude Anet در صوفی بودن خیام شك کرده است بخشم آمده او را صوفی ملامتیه دانسته[2] اعتصام‌زاده در حدود ۳۷۰ رباعی را ساده و بی پیرایه بشعر در آورده است، فرهنگستان فرانسه ویرا بجایزه‌ای تشویق کرده .



ترجمه فرانسوی **پیر پاسکال** Pierre Pascal که بسال ۱۹۵۸ با طبع بسیار زیبا و نقشهای جالب در **رم** نشر شده محکم و سلیس است ولی بعلت کثرت انتخاب رباعی‌های غیراصیل (٤۰۰) مجموعه نامتناسبی از معنی و فلسفه تحویل خوانندگان فرانسوی زبان داده است .



ترجمه‌های عربی رباعیات خیام قابل امعان نظر است چنانکه عقیده **ادیب‌التقی** استاد سوری در بارهٔ فلسفه‌خیام در همین کتاب ملاحظه شد. **محمدالسباعی** مصری در کتاب رباعیاتِ عمرالخیام فیلسوف فارسی که ترجمه‌اش بشعری بس ثقیل ومهجوراست دستخوش اشتباه دیگران شده خیام را صوفی دانسته‌است و نیز استعمال کلماتی چون شراب و ساقی و پیاله را تأویلاتی ظاهری میداند .



کتاب **عمرالخیام** نوشته و ترجمه **احمد حامد الصراف** چاپ ۱۹۳۱ بغداد

۱ــ کنسول سابق فرانسه در رشت بعداً مترجم و مستشار آن سفارت در تهران .

۲ــ مقدمه صفحه‌های ۱۰ و ۱۱

بنو به خود جالب است ولی اوخیام را باستناد مآخذ غیر معتبر یا قلت مطالعه باطنی مذهب وجانب دار فرقه اسماعیلیه معرفی کرده‌است. موضوع قابل توجه تقلیدبدون مطالعه بعضی نویسندگان ایرانی از محققان عرب است که خیام را ملهم از **ابوالعلاء معری** دانسته‌اند، گرچه‌خیام و ابوالعلاء فاصله زمانی زیادی نداشته‌اند ولی هیچگاه فلسفه خیام قابل قیاس با الهامات او نیست . ابوالعلاء اگر مانوی مذهب نبوده صاحب فلسفه‌ای چون خیام در برداشت از کلیات خلقت وعالم وجود ودیگر مسائل نیز نبوده است .



علاقه خواص مردم شبه قاره **هند** بآثار ادب و هنرفارسی زایدالوصف است. کتابخانه‌های آن سرزمین سرشار از آثار خطی و دست نبشته‌های ادبی و تاریخی و هنری ایران و زبان فارسی است . بدینجهت نخستین چاپهای سنگی اکثر کتابهای ادبی فارسی را باید در این سرزمین جستجو کرد .

در بین نشریات متعدد منطبعه هندوستان کتاب **The Nectar of Grace** **Omar khayyàm's life and works** **(زندگی و آثار عمر خیام)** شاخص و مشار بالبنان است.

این کتاب در حقیت فرهنگ خیام است نه چون سایر کتابهای مشابه که مقداری رباعی بهر نحو تحویل میدهد. مؤلف دانشمند آن **(سوامی گویندا تیرتهه)** **Swàmi Govinda Tirtha** که صاحب موقع و مقامی ممتاز در دستگاه نظام حیدرآباد دکن (قبل از تجزیه هندوستان) بوده آنرا بسال ۱۹۴۱ در حیدرآباد بطبع رسانیده است .

در این کتاب آنچه از رساله‌ها و کتابهای منسوب بخیام وجود دارد با اشعار و قطعات فارسی وعربی بزبانهای اصلی و انگلیسی منعکس است، باضافه ۱۰۹۶ رباعی را با حذف مکررات و ذکر کلیه مآخذ که بنام خیام مذکور افتاده با ترجمه بشعر انگلیسی آورده است، بدین نحو برای کلیه رباعیات شناسنامه‌ای ترتیب داده ، آنچه

رباعی منتسب بدیگران است با ذکر مأخذ وشماره متذکرشده چنانکه در مقدمه آورده از۱۱۱ مأخذ خطی‌وچاپی که ۹۵ مأخذ را مورد اعتماد تشخیص داده پیش‌از ذکر هررباعی نام ملخص مأخذ و شماره رباعی را ذکر کرده است .

امتیاز دیگر این کتاب استخراج رصدیست ازتتمه صوان‌الحکمه راجع‌بسال ولادت خیام که چند سالی‌باتاریخ مورد نظراختلاف دارد .

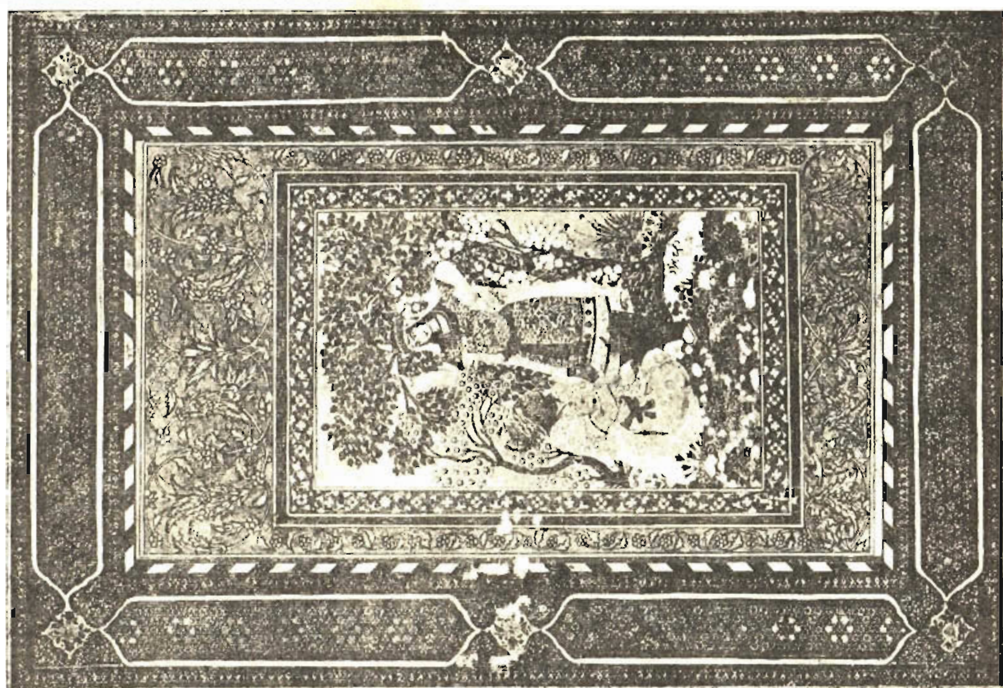
مؤلف در مقدمه متذکر است که شخصاً ۲۶ نسخه خطی رباعیات خیام را در کتابخانه‌های حیدرآباد و سه نسخه در رامپور و دو در پتنه و یك در لکنهو و یك در علیگره ــ و دو در حبیب گنج یافته است .

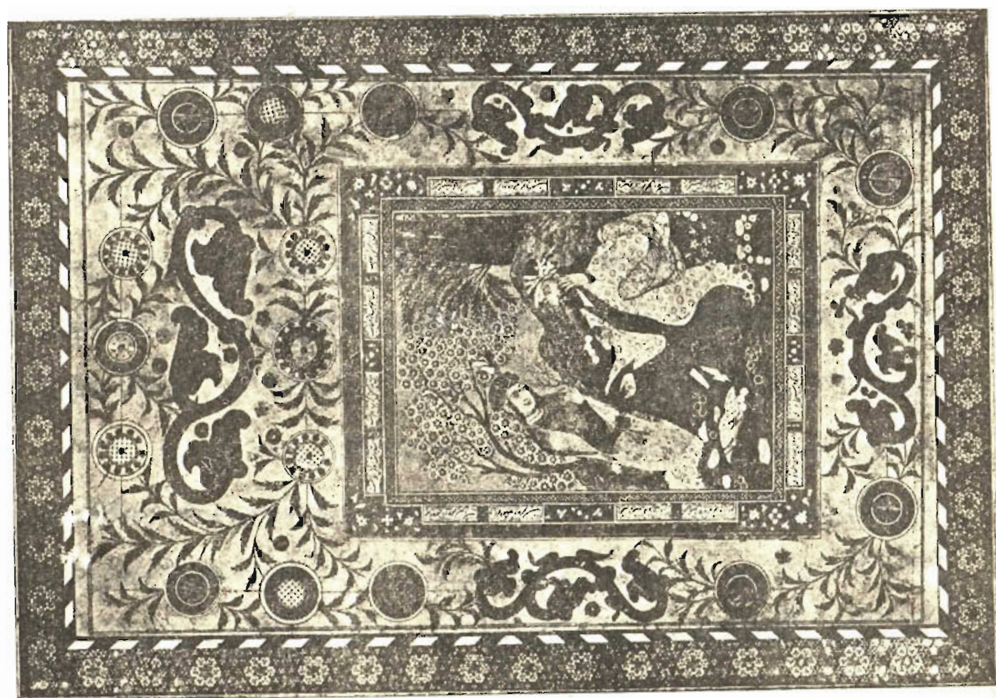
رباعیات‌سرگردان ورباعیهائی که در گوینده‌آنها اختلاف است مشخص کرده با پشتکار خستگی ناپذیری کلیه مآخذ موجود کتابخانه‌های اروپا و آسیا را با ذکر تاریخ تحریر و نام نویسنده و مالك‌آن جهت هررباعی آورده یعنی باید برای ۱۰۹۶ رباعی ۱۰۴ هزاربار بسوابق ۹۶ مأخذ مراجعه کرده باشد .

این نویسنده چون سایرهموطنانش دستخوش همان اشتباهاتی است که اکثر خیام شناسان شده‌اند . ۱ــ بعضی رباعیات اصیل را به پیروی از نویسندگان ترك یا مآخذ غیرمعتبر بگویندگان دیگر نسبت داده . ۲ــ کثرت مأخذ و یا عدم ذکر معارض را در هر رباعی ولو از درجه ابتذال دلیل انتساب بخیام دانسته ۳ــ بتصوف خیالی‌خیام زیاده ازحد تکیه کرده ٤ــ بروایات مأخذی چون طربخانه رشیدی استناد کرده است .

۵ــ نتوانسته است ضابطه‌ای در انتساب رباعیات حقیقی بدست دهد .
۶ــ مطالعه درفلسفه وافکارخیام رامسکوت گذارده است ۷ــ ترکیب بعضی‌رباعیات را ناموزون آورده .

بهرحال همانطور که متذکرشد کتاب مرقوم بعنوان یك فرهنگ ولی بقید احتیاط قابل استفاده است .





داستان تابلو

آوازه نام **حسین بهزاد مینیاتور** از مرزهای کشور گذشته است، او چنان نقاش چیره دستی بود که پس‌از قرنهای نهم و دهم یعنی انحطاط و شاید انقراض مکتب هنری هرات نقاشی مرده مینیاتور را از بعد ٤٠٠ سال احیاء کرد و آثار گرانبهائی بخصوص برمفاهیم و معانی رباعیات خیام تصویر نمود.

ارتباط او با این کتاب ارتباطی است که ۲۵ سال پیش با نویسنده این سطور داشت، برای تصویرخیام و زحمتی که جهت نقاشی‌ازصورت‌او کشیده بود، بنویسنده سطور متوسل شد تا اجرزحمت و بهای تابلویش‌را که به نحوی تضییع شده بود استرداد کند.

حال بیمورد نمیداند از جهت تنوع مطلب، داستان تابلو خیام را در اینجا بیاورد.



ظاهراً درسال ۱۳۲۳ خورشیدی **ذوالفقار پاشا** سفیردولت پادشاهی **مصر** در تهران و نیز **محمدحسن بیك یزدی** تاجر ایرانی مقیم قاهره به بهزاد سفارشی میدهند که تابلوئی از عمرخیام هرچه زیباتر جهت **پادشاة مصر** ترسیم کند. این تابلو اوایل سال ۱۳۲۳ پس‌از ششماه‌کار مداوم آماده میگردد و بهزاد بزعم خود شاهکاری ازهنرمینیاتور بوجود میآورد.

سپس محمدحسن بیك تابلوی موضوع سفارش را دریافت داشته به قاهره میبرد وچون درهمین ایام در میگذرد پسرش پرویز یزدی تابلوی مرقوم را بوسیله ذوالفقار پاشا بملك فاروق پادشاه مصر هدیه میکند ولی ششماه و یکسال میگذرد واثری ازپرداخت‌بها یا تشویق‌نقاش مشهود نمی گردد. نقاش هنرمند متأثرودل‌خسته از تعقیب روزی (۱۳ شهریور ۱۳۲٤) بدفترنویسنده مراجعه میکند و این نوشته بزعم خود وکالت را برپاره‌ای کاغذ می‌نویسد ومیرود، روزدیگر وکالت نامه رسمی

این جانب [illegible] بهزاد [illegible] را

متعهد می‌شوم در حضور [illegible] آقا

فرزانه خدمت تابلو [illegible]

پادشاه مصر [illegible] کرده‌ام و

فرستاده‌ام وصول کند

[illegible] به ایشان تقدیم کنم

۳۰٪

[illegible]

۱۳/۴/۲۳

در حدود مقررات تنظیم میشود. دراین اوقات وضع معاش بهزاد بروفق مرادنبود، با فروش تابلو وبقول خودش با فروش فرش زیرپایش کار میکرد، تا اثری جاودانــه بیادگار گذارد.

نویسنده بدواً بااعلام تفویض وکالت ازطرف مرحوم بهزاد مراتب را باطلاع وزارت امورخارجه رسانید وسپس نامه‌هائی بآقای ذوالفقارپاشا وسفارت مصر فرستاد.

چون موضوع باصطلاح بجای باریك رسید نامه‌ایکه متن آن ذیلا درج میشود بدفتر وزارت خارجه ارسال داشت.

وزارت امور خارجه شاهنشاهی گویا نسبت بنامه‌ایکه اینجانب راجع بتابلوی اثرخود (خیام) بجناب آقای ذوالفقار پاشا درمصر تقدیم داشته‌ام سوء تفاهمی ایجاد شده است اینجانب که هنرمند با سابقه ایرانی هستم وعمرخود را با مناعت و قناعت بسر برده هیچگاه انتظاری بدون عوض از کسی نداشته و نخواهــم داشت و اگرخدای ناکرده گمان سوئی رفته باشد بدینوسیله پوزش و معذرت میطلبم ولــی راجع بتابلو که موضوع آنرا جناب آقای جم سفیر کبیر شاهنشاهی درقاهره بخوبی مطلع‌اند معروض میدارد اثریکه ازطرف یك هنرمند تنگدست تقدیم میشود مسلماً یاازنظرمادیست یامعنوی، که متأسفانه نسبت بتابلوی مزبورهیچ تشویقی بعمل نیامد.

اینستکه عرض‌خود را تکرارمیکنم و انتظار اقدام و نتیجه مثبت را بوسیله مقامات مربوطه دارم.

با تقدیم احترامات ـ حسین بهزاد مینیاتور

و حال قسمتی‌ازنامه پرویز یزدی ببهزاد :

«در خصوص آن صورت عمرخیام که آنرا قاب کردم دو ماه پیش جناب آقای ذوالفقار پاشا بجلالت‌الملك تقدیم کردند کاغذی که نوشته بودید تقدیم شده است و اسم و آدرس شما راهم دادم ... بهرحال اگر کاغذی تابحال در این‌خصوص ننوشته‌ام برای آن بود که مرا رنجانده‌اید زیرا هیچ منتظر نبودم که بوسیلهٔ سفارت کاغذ نوشته باشید ...»

چنان می‌نمود که بعداً مبلغی بابت بهای تابلو بمرحوم بهزاد پرداخت شد ولی دیگر نویسنده را دخالتی در کار و اطلاعی از ماجرای نبود .



سخن در اینجا بانجام میرسد . لیکن نمیتوان استنتاج فلسفی دیگر را از رباعیات حکیم نیشابور نادیده انگاشت . بیان حکیم بـه تشویق و تحریض اغتنام فرصت فقط منعکس کننده این اندیشه نیست که چون انسانی سرنوشتی محتوم و محکوم بمرگ دارد ، باید چند سال و روزیکه در این جهان میگذراند بخوشی و کامرانی باشد . مفهوم مخالف این بیان آنکه هر که فرصت را غنیمت شمرد انسانی آزاده و موجودی طالب دوستی و آشتی است .

آنانکه بمفهوم واقعی این معنی پی برده‌اند، وباغتنام فرصت مقیداند، هیچگاه بجنگ و ستیز یا ناآرامی و اضطراب نمی گرایند .

معتقدان این فلسفه، آزادگانی هستند که شراب را سمبل شادی و فراموشی ، و دم را نشانی کوتاهی و شیرینی زندگی در ژرفای بی‌فرجام زمان میدانند .

نویسنده را آنطور که باید مجال تفسیر و تبیین فلسفه خیام نبود ، ناگزیر بکوتاهی بر گذار کرد .

بهرحال چنانچه زلت ولغزشی رفته باشد امید و انتظار بآگاهی و انتباه دارد. توفیق خواننده ارجمند را خواستار است .

امرداد ۱۳۴۹ و ناک ـ تهران

فهرست ماخذ

آب وهوای ایران : احمد حسین‌عدل ـ انتشارات دانشگاه ۱۳۳۹

آتشکده آذر بیگدلی افست تهران .

آثارالباقیه : ابوریحان بیرونی ترجمه داناسرشت ۱۳۲۱

احیای فکر دینی در اسلام : اقبال لاهوری ـ ترجمه احمد آرام ـ نشریه فرهنگ منطقه‌ئی .

اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر : ژان پل‌سارتر ـ ترجمه مصطفی رحیمی .

الفهرست : ابن‌ندیم ـ ترجمه آقای رضا تجدد ۱۳۴۳

الهی‌نامه : شیخ عطار ـ تصحیح فؤاد روحانی ۱۳۳۸

المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم : شمس‌الدین محمدبن‌قیس‌رازی ـ بتصحیح محمدقزوینی و مقابله وتصحیح مدرس رضوی .

امام محمد غزالی متفکر بزرگ مسلمان : مونت گمری وات ـ ترجمه محمود اصفهانی‌زاده .

انتقال علوم یونانی بعالم اسلام : دلیسی الیری ـ ترجمه احمد آرام ـ انتشارات دانشگاه .

ایرانشاه : پورداود ـ نشریه انجمن زرتشتیان بمبئی ۱۹۲۵

بیست مقاله تقی‌زاده ـ مجموعه ایرانشناسی .

بیست مقاله قزوینی ـ جزء دوم باهتمام عباس اقبال ۱۳۱۳

بررسیهای تاریخی (مجله) .

پندنامه شیخ فریدالدین عطار ـ تصحیح سیلوستردوساسی (افست) .

تاریخ ادبیات ایران (چهار جلد) ادوارد برون ـ ترجمه : علی‌پاشا صالح ـ

فتح‌الله مجتبائی ـ علی‌اصغر حکمت ـ رشید یاسمی .
تاریخ ادبیات در ایران ذبیح‌الله صفا .
تاریخ ایران از ماد تا پهلوی : حبیب‌الله شاملوئی .
تاریخ ایران سر پرسی‌سایکس ـ ترجمه فخرداعی گیلانی .
تاریخ مفصل ایران : عباس اقبال‌آشتیانی .
تاریخ بیهق : ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی (ابن فندق) ـ تصحیح بهمنیار .
تاریخ بیهقی : خواجه ابوالفضل بیهقی باهتمام دکترغنی ـ دکترفیاض ـ ۱۳۲۴
تاریخ الحکماء : جمال‌الدین ابوالحسن علی‌بن یوسف قفطی (عربی) چاپ مصر.
تاریخ جهانگشای : عطاملک جوینی ـ تصحیح قزوینی ـ کلاله خاور .
تاریخ سیستان : تصحیح ملک‌الشعراء بهار انتشارات زوار .
تاریخ علوم : پی‌یر روسو ـ ترجمه حسن صفاری ـ امیرکبیر .
تاریخ فلسفه در اسلام : دی‌بور ـ ترجمه عباس شوقی .
تاریخ فلسفه غرب : برتراندراسل ترجمه نجف دریابندری انتشارات سخن .
تاریخ گزیده : حمدالله مستوفی ـ بکوشش عبدالحسین نوائی .
تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان : عبدالرفیع حقیقت .
تاریخ نیشابور : الحـاکم ابو عبدالله ـ تلخیص احمد بن محمد معـروف به خلیفه نیشابوری ـ نشریه ابن‌سینا.
تذکرة‌الشعراء دولتشاه سمرقندی ـ تصحیح محمدعباسی .
تذکرة‌الاولیاء شیخ عطار ـ تصحیح قزوینی .
تذکره ریاض‌العارفین : رضاقلیخان هدایت .
ترانه‌های خیام : صادق هدایت ۱۳۱۳ خورشیدی تهران .
تتمهٔ صوان‌الحکمه : ظهیرالدین ابوالحسن علی بن زید بیهقی .
جبر و اختیار : خواجه نصیرالدین طوسی (چاپ سنگی) ۱۳۱۳ قمری تهران .
جبر واختیار « « « چاپ قم .
جوامع‌الحکایات ولوامع‌الروایات : عوفی ـ تهران .
چرا مسیحی نیستم : برتراندراسل ـ ترجمه روح‌الله عباسی .
چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی ـ تصحیح قزوینی و محمدمعین ـ ۱۳۳۱ نشریه زوار .
حافظ شیرازی بکوشش حسین پژمان بختیاری ۱۳۱۸ تهران .
حدودالعالم من‌المشرق الی‌المغرب ـ تصحیح آقای سید جلال‌الدین تهرانی ۱۳۱۳
حجة‌الحق ابوعلی‌سینا : دکتر صادق گوهرین .
حدایق‌السحر فی دقایق‌الشعر : رشید وطواط ـ تصحیح عباس اقبال

حکیم عمرخیام بعنوان عالم جبر- باهتمام دکتر غلامحسین مصاحب ۱۳۳۹ - نشریه انجمن آثار ملی .

خیامی‌نامه : جلال‌الدین همائی - نشریه ۱۳۴۶ انجمن آثار ملی .

خیام و فیتزجرالد : ترجمه اکبر بهاریان ۱۳۴۵

دوره مجله شرق ۱۳۰۳ تا ۱۳۱۰ تهران .

دوره مجله یادگار : عباس اقبال‌آشتیانی از ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۸ طبع مجددکتابفروشی خیام .

درةالاخبار ولمعةالانوار : ناصرالدین منشی یزدی ۱۳۱۸ تهران .

دمی با خیام : علی‌دشتی - نشریه امیرکبیر

دیوان اشعار ناصرخسرو - تصحیح حاج سید نصرالله تقوی - تهران .

دیوان عنصری چاپ سنگی تهران .

راحة الصدور وآیة السرور درتاریخ آل سلجوق : راوندی - تصحیح محمداقبال افست .

رباعیات حکیم خیام - بابا طاهر- ملك ایرج میرزا - ترجیع بندشمس چاپسنگی ۱۳۱۹ قمری تهران .

رباعیات حکیم عمرخیام - بابا طاهر - شیخ ابوسعید - عطار - سلمان ساوجی‌چاپ سنگی ۱۳۲۰ قمری .

رباعیات حکیم عمر خیام نیشابوری علیه‌الرحمه - مطبعه‌کرامی بمبئی ۱۳۲۴ قمری چاپ سنگی .

رباعیات حکیم عمرخیام - مطبعه شرافت بمبئی ۱۳۴۶ قمری .

رباعیات حکیم عمرخیام با مقدمه رشیدیاسمی ۱۳۰۷ خورشیدی .

رباعیات حکیم‌خیام نیشابوری بامقدمه وحواشی محمدعلی فروغی- دکتر غنی۱۳۲۰

رباعیات خیام با مقدمه روزن و ترجمه انگلیسی - فرانسوی - آلمانی - اردو - انتشارات پدیده .

رباعیات حکیم ابوالفتح نیشابوری وشاگردان مکتب او - انتشارات شرکت تحریر ایران .

رباعیات خیام با ترجمه عربی- انگلیسی - فرانسوی - آلمانی - انتشارات‌اقبال .

رباعیات حکیم عمرخیام وفیتزجرالد - انتشارات پدیده .

رباعیات عمرخیام (ترکی)،حسین دانش چاپ ۱۹۲۷ استانبول .

رباعیات عمرالخیام تعریب احمدالصافی‌النجفی ۱۹۲۶ - ۱۹۳۱ دمشق .

رباعیات عمرالخیام (عربی) محمدالسباعی چاپ قاهره .
رباعیات شیخ ابوسعید ابی‌الخیر باهتمام جواد شریفی .
رساله فی شرح ما اشکل من مصادرات اقلیدس : دکتر ارانی ـ ۱۳۱۴ تهران .
زین‌الاخبار گردیزی ـ تصحیح عبدالحی حبیبی ـ چاپ کابل ـ افست انتشارات فرهنگ ایران .
سرچشمه تصوف درایران : سعیدنفیسی .
سرگذشت دینهای بزرگ : جوزف گئر ـ ترجمه ایرج پزشک‌زاد .
سرزمینهای خلافت شرقی : جی‌لسترنج ـ ترجمه محمود عرفان .
سبک‌شناسی : ملک‌الشعراء بهار (سه جلد) .
سفرنامه ناصرخسرو چاپ سنگی .
سیاست‌نامه : خواجه نظام‌الملک ـ تصحیح قزوینی .
سه یار دبستانی : هالدین ماگفال ـ ترجمه وزیری ـ طاهری .
سیر فلسفه درایران: محمداقبال لاهوری ـ ترجمه ا. ح. آریان‌پور ـ مؤسسه‌فرهنگی منطقه‌ئی .
شاهنامه فردوسی ـ ۷ جلد افست ژول مول ـ سازمان کتابهای جیبی .
صورةالارض : ابن‌حوقل ـ ترجمه دکترجعفر شعار .
طرنجانه : یاداحمد رشیدی تبریزی ـ تصحیح جلال‌الدین همائی ـ نشریه انجمن آثار ملی .
ظفرنامه شرف‌الدین علی‌یزدی چاپ ۱۸۶۲ کلکته .
عمرخیام : هارولدلمب ـ ترجمه دکتر اسلامی‌ندوشن .
عمر خیام رباعیات : برهبری یوگنی برتلس ـ انتشارات ادبیات خاور ۱۹۵۹ مسکو .
عمرخیام رسائل : بسعی ولادیمیرسیگال ـ نشریه آکادمی علوم شوروی ۱۹۶۲
عمرالخیام : احمد حامدالصراف ـ چاپ ۱۹۳۱ بغداد (عربی) .
عقاید فلسفی ابوالعلاء ـ عمرفروخ ـ ترجمه حسین خدیوجم .
فارسنامه ابن بلخی .
فتوح‌البلدان بلاذری (بخش ایران) ـ ترجمه دکتر آذرنوش .
فرقه اسمعیلیه : مارشال‌گ. هاجسن ـ ترجمه فریدون بدره‌ای چاپ تبریز .
فرهنگ پهلوی : دکتر بهرام فره‌وشی ـ انتشارات بنیاد فرهنگ ایران .
قابوسنامه واندرزنامه تیمور با مقدمه رضاقلیخان هدایت چاپ سنگی .

قابوسنامه بتصحیح روبن‌لیوی ـ چاپ انگلستان ـ بسرمایه اوقاف گیب ۱۹۵۱
قابوسنامه بتصحیح سعیدنفیسی .
کلیات عبیدزاکانی ـ تصحیح عباس اقبال‌آشتیانی ـ تهران ۱۳۳۴ .
کلیات عراقی : بکوشش سعیدنفیسی
کلیات آثار پارسی حکیم عمرخیام ـ باهتمام محمد عباسی .
کشف‌المحجوب هجویری « « «
کلیات رباعیات خیام ـ انتشارات پیروز .
کیمیای سعادت : امام محمدغزالی ـ کتابفروشی مرکزی .
گزینه سخن پارسی (رودکی) ـ خلیل رهبر .
گلشن‌راز شیخ محمود شبستری ـ کتابفروشی تأئید اصفهان
لذات فلسفه : ویل‌دورانت ـ ترجمه عباس زریاب‌خوئی .
لغت‌فرس‌اسدی طوسی ـ بکوشش دبیرسیاقی ـ انتشارات طهوری .
مالك و زارع در ایران : دکتر لمتن ـ ترجمه منوچهر امیری ـ بنگاه ترجمه و نشر کتاب .
مرزبان نامه ـ تصحیح قزوینی وتقوی ـ انتشارات امیرکبیر .
مرصادالعباد : شیخ نجم‌الدین رازی ـ نشریه میرکمالی .
مسالك و ممالك اصطخری بکوشش ایرج افشار .
مقالات حسن تقی‌زاده کتابخانه تهران ۱۳۲۲
مذهب در شرق وغرب : رادهاکریشنان ترجمه فریدون گرکانی ـ سازمان کتابهای جیبی .
مجمع‌الفصحاء : رضاقلیخان هدایت بکوشش مظاهرمصفا
مجموعه رباعیات عمرخیام : طبع لکنهو ۱۹۳۹ (چاپ سنگی) .
منطق‌الطیر : شیخ فریدالدین عطار ـ بکوشش جواد مشکور .
مونس الاحرار : محمد بدر جاجرمی ـ تصحیح قزوینی باهتمام طبیبی ۱۳۳۷ تهران .
نادره ایام حکیم عمرخیام ورباعیات او : یکانی ـ نشریه ۱۳۴۲ انجمن‌آثار ملی.
ناصرخسرو و اسماعیلیان : برتلس ـ ترجمه ی. آرین‌پور .
نظری به‌تاریخ : آرنولدتوئین‌بی ـ ترجمه سهیل‌آذری ـ انتشارات نورجهان .
نفثةالمصدور : شهاب‌الدین خرندزی ـ تصحیح دکتر یزدگردی ـ نشریه دانشگاه .
نفحات‌الانس من حضرات‌القدس : عبدالرحمن جامی ـ تصحیح مهدی توحیدی‌پور.
نوروزنامه بکوشش مجتبی مینوی .

نزهه القلوب : حمدالله مستوفی ـ بکوشش دبیر سیاقی ـ نشریه ۱۳۳۶ کتابخانه طهوری .

وجه دین ناصرخسرو قبادیانی ـ نشریهٔ طهوری .

وحدت و تنوع در تمدن اسلامی : فن گرونبام ـ ترجمه عباس آرین‌پور ـ نشریه معرفت تبریز .

وصلت‌نامه شیخ عطار ـ نشریه میرکمالی .

ویس و رامین : فخرالدین اسعد گرگانی ـ بتصحیح مجتبی مینوی ـ کتابخانه بروخیم .

هزار سال نثرپارسی (۵ جلد) کریم کشاورز ـ سازمان کتابهای جیبی .

هنراسلامی : ارنست کونل ـ ترجمه هوشنگ طاهری ـ نشریه ابن‌سینا .

***

Anthologie Persane , Henri Massé Peyot – Paris.

Critical Studies in the Rubáiyát of Umar-i-Khyyám By Arthur Christensen 1927 – Copenhague.

IRAN. Robert Boulanger – Hachette 1950

Le Reveil de l'Asie : René Groussé 1924 Paris

Les Robaiyyat D'omar Khayyám – Pierre Pascal Cœur Fidéle Rome 1958

La Guirlande de l' Iran.

Flammarion 1948 مینیاتورهای ایرانی

OMAR KHAYYAM CLUB

جلد اول ۱۹۱۰–۱۸۹۲

جلد دوم ۱۹۲۹–۱۹۱۰

OMAR KHAYYÁM : Arthur J. Arberry . London John Murray .

Rubaiyat of Omar Khayyam By . با متن فارسی

Edward Heron-Allen کواریچ ـ لندن ۱۸۹۹

Rubaiyat of Omar Khayyam بامقدمه رینولدنیکلسن لندن۱۹۰۹

Ru. of O. Kh. – Ed. F. By George Maine. لندن ۱۹۵۲

Persian Miniatures, Spring Books London.

The Ru. of. O. Kn. فیتزجرالد چاپ نیویورک

the Ru of. O. Kh. فیتزجرالد ـ جون‌بیکر ـ لندن

The Nectar of Grace By Swami_govinda_Tirtha.
چاپ الله‌اباد ـ دکن ۱۹۴۱

The Ru. of. O. Kh. A New translation by Robert Grawes
چاپ ۱۹۶۷ لندن

چاپ ۱۹۲۲ بمبئی Umar Kh. and his age Otto Rothfeld.

۷۵ رباعی فیتزجرالد (انگلیسی) با مقدمه‌کوتاه بدون عنوان و چهار مینیاتور مکتب هرات چاپ لندن.

*

دو کلیشه مینیاتور صفحه ۱۱۲ را آقای خلیل رحیمی لطفاً دراختیار ما قرارداده‌اند.

فهرست اعلام

گ

ل

م

ن

قبل از مطالعه غلطهای ذیل را تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۱۶	لسترانج	لسترنج
۱۵	۲۴	بیهقی	بیهق
۱۸	۱۲	و رم	(حذف شود)
۲۷	۱۴	نمیتوان	نمیتواند
۳۱	۹	چنین	این
۴۲	۱۲	سطنت	سلطنت
۴۹	۲۳	۳ـ صفحات ۲۱۶ و ۱۲۷و۱۲۸همان کتاب	(حذف شود)
۵۴	۱۸	ننهند	بنهند
۵۴	۱۹	بیاشامند	بیاشامانند
۶۴	۲۲	صفحان	صفحات
۶۶	۷	نتیجه	نتیجهٔ
۶۹	۹	معائیر	معاییر
۷۰	۹	صرفنظرازاینکه	(حذف شود)
۷۰	۸	تشبیه	لیکن تشبیه
۷۳	۶	زآن	زان
۷۵	۱۶	اسرار	و اسرار
۷۵	۲۰	هیچکس	هیچکسی
۷۶	۶	نخواهدم بجز	نخواهد بجزاز
۹۳	۲۵	پیمانه	پیمانهٔ
۱۰۱	۶	مذهپ	مذهب
۱۱۳	۱۴	پادشاة	پادشاه
۷	۱۵	مزدیسنائی	مزدیسنا
۱۱۳	۱۵	اوائل	اواسط
۱۱۶	۲	ماجرای	ماجری



Iranian Culture
and Literature.
59

A MAN FROM NISHAPUR
(OMAR KHAYYAM).

A new study on his life, philosophy and
his original Rubaiyat.

By

MOHSEN FARZANEH.

Tahoori

Publisher and Bookseller

Shah Reza Ave. opp.

Tehran university

No 282 TEL. 46330

Tehran 1970